کلمات قصار نهج البلاغه

نویسنده: مهدی علیزاده

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# مقدمه

بِسْم اللهِ الْرَّحْمنِ الْرَّحيم

دلايلى در دست است كه عرب ها در پيش از ظهور اسلام ، با دو اثر ارسطو،بوطيقادر فن شعر وريطوريقادر فن خطابه آشنا بوده اند. خطيب را چنان محترم و گرامى مى داشتند كه او را زبان قبيله مى ناميدند. به دور خطيبانى كه بر فراز بلندى صعود كرده يا بر پشت چارپا نشسته بودند، با علاقه و شوق گرد مى آمدند و سخنان آنان را به گوش جان مى شنيدند. غالباوفوديا نمايندگانى را كه به منظور انجام ماموريت هاى مهم به دربار پادشاهان و دولت هاى بزرگ آن روزگار مى فرستادند، از ميان خطيبان برمى گزيدند، تا بتوانند در آن جا با استفاده از مهارت خود، خطبه هاى موثر و مفيد ايراد كنند. خطبه اى اكثم صيفى كه نزد خسرو انوشيروان ايراد كرد، از اين دست است .

پس از ظهور اسلام نيز، خطابه به عنوان بهترين شيوه براى ترويج دين ، در نزد مسلمانان اهميت ويژه اى پيدا كرد. بى ميلى يا بى مهرى اسلام نسبت به شعر و شاعرى از سويى ، و نياز تازيان به حماسه و برانگيختن غرور ملى ، تفاخر قومى ، فرو نشاندن شورش ها و جمع آورى دسته ها از سوى ديگر، بر بار اين اهميت افزود، و زمينه را براى ظهور خطيبانى بزرگ مساعد ساخت . (١)

بزرگ ترين خطيب اين دوره ، پس از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، بى ترديد على بن ابى طالب عليه‌السلام بوده ، كه نخستين خطبه اش را به هنگام دفن ، بر فراز قبر ايشان ايراد كرده است : ان الصبر لجميل الا عنك ... .

خطابه هاى امام على عليه‌السلام جملگى در ميان مسلمانان آوازه اى بلند يافتند. برخى از مسلمانان و اصحاب امام عليه‌السلام ، آن ها را به حافظه سپردند و برخى ديگر به گرد آورى و تدوين آن ها دست زدند.

امام عليه‌السلام علاوه بر خطابه ها، سخنان كوتاه و حكيمانه نيز بيان فرموده است كه بيشتر آن ها مورد توجه مسلمانان قرار گرفت و در اينجا و آنجاى حوزه ى اسلامى چون گوهرهايى ناب ، در حافظه ها يا اوراق ، پراكنده گشت . بدين ترتيب ، مجموعه اى از خطابه ها و حكمت ها، به ضميمه نامه ها و فرمان ها، به مثابه آثارى گرانبها در جامعه اسلامى از امام على عليه‌السلام به يادگار باقى مانده است . گردآورى اين مجموعه به صورت مكتوب ، هميشه حتى از زمان امام على عليه‌السلام مورد اهتمام همه ى مسلمانان ، اعم از اهل سنت و تشيع بوده است . اما بسيارى از آن نوشته ها، به تدريج ، در گذر زمان ، محو و نابود شدند. اكنون ، قديمى ترين گردآورى كه براى ما برجاى مانده ، كتابى است با نام ماه كلمه لاميرالمومنين على بن ابى طالب به گزينش ابو عثمان ، عمروبن بحر جاحظ متوفاى ٢٥٥ ه ق . پس از آن ، كتاب نهج البلاغه است ، به گزينش شريف ، ابوالحسن ، محمد الرضى الموسوى ٤٠٦ - ٣٥٩ ه ق .

او درباره گردآورى سخنان و نامه هاى امام على عليه‌السلام از سوى خود، چنين نوشته است :

(٢) در جوانى تصميم گرفته بودم كتابى در شرح احوال امامان عليهم‌السلام بنويسم و با آن برخى از سخنان ايشان را نيز ارائه كنم . كار را شروع كردم ، اما به دليل وجود موانع ، نتوانستم به جز امام اول على عليه‌السلام ، در مورد ساير امامان ، كار را ادامه دهم . همان را فصل بندى كرده و به صورت كتابى مستقل درآوردم .

گروهى از دوستان ، فصل آخر آن را كه گزيده اى از سخنان كوتاه آن امام عليه‌السلام بود، بسيار پسنديدند و از من خواستند كه همين گزينش رابا كمى توسعه در بخش هاى ديگر از سخنان امام عليه‌السلام نظير خطبه ها، نامه ها، مواعظ، آداب و... نيز انجام دهم . من نيز به دليل آن كه مى دانستم سخنان امام على عليه‌السلام در بلاغت ، بسيار شگفت و در فصاحت ، داراى نكات غريب و بى نظير، حاوى گوهر ادبيات عرب و بعلاوه مشتمل بر مطالب دلنشين دينى و دنيوى است ، خواسته ى آنان را اجابت كردم و شروع به كار نمودم .

ديدم سخنان آن امام عليه‌السلام بر سه محور مى گردد: نخست خطبه ها و فرمان ها، دوم نامه ها و پيغام ها، و سوم عبارات كوتاه و حكيمانه .

پس سه باب مستقل از هم گشودم . هر سخن كه مى يافتم ، حتى اگر از اين سه نيز بيرون بود، اما در مناسب ترين باب جاى مى دادم . از اينرو، ممكن است كه در هر باب قسمت هايى نامتناسب وجود داشته ، و يا از نظر نظم تاريخى در هم افتاده باشند. اين به خاطر آن است كه قصدم در گردآورى ، نه هماهنگى سخنان ويا نظم تاريخى ، بلكه ارائه ى نكات شگفت و بديع در سخنان امام على عليه‌السلام بوده است .

و گاه نيز يك سخن چند بار تكرار شده است . اين ، به خاطر آن بود كه به تدريج به روايتى ديگر در همان موضوع با عبارتى زيباتر دست پيدا مى كردم . البته در بعضى از موارد هم ناخواسته ، تنها به جهت سهو ناشى از فاصله ى زمانى ، به تكرار در افتادم .

... با وجود اين ، ادعا نمى كنم كه همه ى سخنان امام على عليه‌السلام را در ابواب ياد شده گردآورى و هيچ سخن نغز و كم نظيرى را فرو نگذاشته ام .... (٣)

گردآورى سخنان امام على عليه‌السلام به سيد - رضى رحمه‌الله خاتمه نيافته است . پس از او نيز كسان بسيارى بدين كار پرداختند. معروف ترين آنان ، ابوالفتح ، ناصح الدين ، عبدالواحدبن محمد آمدى است ، در كتابى با نامغررالحكم و دررالكلم. (٤)

اما هيچ كدام از آن گردآورده ها، با آن كه كار سيد رضى رحمه‌الله به اعتراف خود او، كاستى هاى بسيار دارد، همچون كتاب نهج البلاغه مورد اقبال عام قرار نگرفته اند.

در پى اين عنايت كم نظير، نوشتن درباره ى نهج البلاغه همزمان با سيد - رضى رحمه‌الله آغاز شد و همچنان نيز ادامه دارد. مرحوم شيخ آقا بزرگ تهرانى در كتاب الذريعهتا زمان خودش ، قريب صد و پنجاه اثر در اين باره را فهرست كرده است ، (٥) كه شماره ى آن ها با تفحص كامل تا به امروز از سيصد هم مى گذرد. اين كتاب ها با گرايش هاى متنوع ، چون ترجمه ، شرح ، تكميل كردن ، سند يابى ، فهرست نويسى هاى الفبايى يا مفهومى و... به كتاب نهج البلاغه پرداخته اند.

در ميان شرح ها، معروف ترين آن ها از شيعه ، شرح قطب الدين راوندى و نيز شرح ابن ميثم بحرانى ، و از اهل سنت ، شرح ابن ابى الحديد معتزلى بوده است .

اما كتابى كه پيش رو داريد، ترجمه اى است روان و آسان فهم از حكمت هاى نهج البلاغه كه در آن محتوا به هيچ روى فداى ساختن عبارات ادبى به فارسى نشده است . از اين رو، هم عبارات به فارسى روان تحرير شده و هم محتوا به درستى سالم مانده است . امرى كه پس از مقايسه كتاب با بيشتر آثار مشابه به روشنى مبرهن مى گردد.

افزون بر اين ، به همراه يا در ذيل غالب حكمت ها، بنا به ضرورت ، به منظور تسهيل در فهم حكمت يا رفع شبهه پيرامون آن ، شرح و توضيح بسيار كوتاهى نيز آمده است .

ميزان در ترجمه حاضر، نهج البلاغه به تصحيح و تعليق دكتر صبحى صالح بوده است ؛ اثرى كه امروزه ، بيشتر نهج البلاغه پژوهان بنام ، به درستى ، آن را محور مطالعه و پژوهش خود قرار مى دهند. لكن با كمى تغيير، فصل كوتاه مربوط به تفسير ادبى سخنان غريب امام على عليه‌السلام ، كه به صورت بريده در ميان حكمت ها جاى گرفته بود، به پايان حكمت ها انتقال يافته است .

در استفاده از تصحيح و تعليق ياد شده ، به معتبرترين متن كه در سال ١٣٧٨ ه ق / ١٩٦٧ ميلادى ، براى نخستين بار، در بيروت ، با نظارت مستقيم مصحح ، به چاپ رسيد، مراجعه شده ، و جز در موردى كه گفته آمد، هيچ تصرفى در آن نشده است . از اين رو. ترجمه حاضر، به ويژه در متن حكمت ها و شماره ى آن ها، دقيقا با نهج البلاغه صبحى صالح تطبيق مى كند.

در جهت ارتقاى كيفيت كار نيز از هيچ كوششى دريغ نشده است . متن عربى سخن امام على عليه‌السلام و ترجمه آن ، با قلم هاى ويژه از هم متمايز شده اند. توضيحات مترجم كه با تعليقات سيد رضى - رحمه‌الله - از جهت قلم تفاوت ندارد، به منظور ايجاد تمايز داخل پرانتز جاى گرفته است . تفاوت هاى ديگرى نيز در قلم هاى هر صفحه ايجاد شده است كه بر اهل فن ، پوشيده نخواهد ماند. حاشيه هاى رنگى پيرامون مطالب نيز، نهايت كوششى است كه بدان ، تا جايى كه ممكن است ، كتابى متناسب با شان سخن امام عليه‌السلام فراهم آيد.

بى ترديد، اين تلاش ، بدون همت و هدايت دانشمند گرانمايه ، حجه الاسلام والمسلمين جناب شيخ على اكبر مظاهرى ، دام بقائه الشريف ، روى توفيق به خود نمى ديد. باشد كه از رحمت خداوند تبارك و رضايت مولا عليه‌السلام هيچ گاه محروم نماند.

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته

مهدى عليزاده ى سوركى

# ١ - در روزگار آشفته

كن فى الفتنه كابن اللبون ؛ لا ظهر فيركب ، ولا ضرع فيحلب .

ترجمه : در روزگار آشفته ، چون شتر بچه باش ، كه نه پشتى نيرومند دارد تا سوارش شوند و نه پستانى شيرده ، تا او را بدوشند.

(روزگار آشفته يعنى زمانى كه حق از باطل شناخته نيست . تنها در اين زمان بايد چون شتر بچه بود، نه در زمانى كه حق به خوبى شناخته است . در اين زمان بايد از حق حمايت كرد.)

# ٢ - حفاظت از نفس

ازرى بنفسه من استشعر الطمع ، و رضى بالذل من كشف عن ضره ، و هانت عليه نفسه من امر عليها لسانه .

ترجمه : آن كه طمع پيشه شد، خويشتن خويش را زبون ساخت . آن كه از ناگوارى هايش پرده برداشت ، به ذلت خويش رضايت داد.

آن كه زبانش بر او فرمان راند (و در سخن گفتن از عقل مدد نگرفت) جانش فرومايه شد.

# ٣ - اوصاف ناپسند

البخل عار، والجبن منقصه و الفقر يخرس الفطن عن حجته ، والمقل غريب فى بلدته .

ترجمه : بخل ، ننگ است و ترس ، نقص .

فقر، انسان زيرك را در بيان برهانش لال مى كند و فقير در ديار خويش (نيز) غريب است !

# ٤ - اوصاف پسنديده

العجز افه ، والصبر شجاعه ، و الزهد ثروه ، و الورع جنه ، و نعم القرين الرضا.

ترجمه : ناتوانى آفت (كاميابى) است .

شكيبايى ، شجاعت است .

زهد، ثروت است .

ورع ( پرواى از حرام ها) سپر است .

رضايت (خاطر) بهترين همدم است .

# ٥ - دانش و ادب و انديشه

العلم وراثه كريمه ، والاداب حلل مجدده ، والفكر مراه صافيه .

ترجمه : علم ، ميراثى است گرانسنگ . آداب (نيكو) زيورهايى اند هميشه تازه و انديشه ، آينه اى است صاف (و شفاف)

# ٦ - گشاده رويى

صدر العاقل صندوق سره ، و البشاشه حباله الموده ، والاحتمال قبر العيوب .

ترجمه : و روى انه ، عليه‌السلام ، قال فى العباره عن هذا المعنى ايضا:

ترجمه : و المساله خباء العيوب ، و من رضى عن نفسه كثر الساخط عليه .

ترجمه : سينه عاقل ، گنجينه راز او است . گشاده رويى ، دام مودت است و تحمل ناگوارى ها، گور عيب ها.

روايت شده است كه امام على ، عليه‌السلام ، در تعبير از اين معنا اين چنين نيز فرمود:

پرسيدن ، پنهانگاه عيب ها است . آن كه از خود راضى باشد، خشمناكان بر او بسيار شوند.

# ٧ - كارهاى دنيا در آخرت

الصدقه دواء منجح ، واعمال العباد فى عاجلهم نصب اعينهم فى آجالهم .

ترجمه : صدقه دادن ، دارويى نجات بخش است . و اعمال بندگان در اين جهان ، پيش چشمان آنان است در آن جهان .

# ٨ - شگفتى هاى آفرينش

اعجبوا لهذا الانسان ! ينظر بشحم ، و يتكلم بلحم ، و يسمع بعظم ، و يتنفس من خرم .

ترجمه : از اين آدمى به شگفت آييد! با پيه اى مى بيند، با گوشتى سخن مى گويد، با استخوانى مى شنود و از شكافى نفس مى كشد.

# ٩ - روى آوردن دنيا

اذا اقبلت الدنيا على احد اعارته محاسن غيره ، و اذا ادبرت عنه سلبته محاسن نفسه .

ترجمه : اگر دنيا به كسى روى آورد، نيكويى هاى ديگران را (نيز) به او عاريت مى دهد. و آن گاه كه از وى روى برتابد، خوبى هاى خود او را (نيز)مى ربايد.

# ١٠ - شيوه ى معاشرت

خالصوا الناس مخالطه ان متم معها بكوا عليكم ، و ان عشتم حنوا اليكم .

ترجمه : با مردمان چنان در آميزيد كه اگر مرديد بر شما بگريند و اگر در ميانشان زيستيد، به شما مهر بورزند.

# ١١ - گذشت به هنگام توانايى

اذا قدرت على عدوك ، فاجعل العفو عنه شكرا للقدره عليه .

ترجمه : اگر بر دشمنت چيره شدى ، گذشت كردن از او را شكرانه چيرگى قرار ده .

# ١٢ - ارزش دوست يابى

اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان ، و اعجز منه من ضيع من ظفر به منهم .

ترجمه : ناتوان ترين مردم كسى است كه از به دست آوردن برادران (و دوستان) ناتوان باشد. و ناتوان تر از او كسى است كه برادران به دست آورده را (نيز) از دست بدهد.

# ١٣ - شكر نعمت

اذا وصلت اليكم اطراف النعم ، فلا تنفروا اقصاها بقله الشكر.ترجمه :

هنگامى كه طليعه نعمت ها به شما رسيد، دنباله ى آن ها را با كم سپاسى (از خود) مرانيد.

# ١٤ - بى مهرى نزديكان

من ضيعه الاقرب ، اتيح له الا بعد.

ترجمه : كسى را كه نزديكان برانند بيگانگان دريابند.

# ١٥ -گرفتار فتنه

ما كل مفتون يعاتب .

هر فتنه زده اى ( گرفتار فتنه شده اى) سزاوار ملامت نيست .

# ١٦ - در چنگ تقدير

تذل الامور للمقادير، حتى يكون الحتف فى التدبير.

ترجمه : امور (جهان) چنان رام تقديرند كه از تدبير (آدمى) هلاكت خيزد.

# ١٧ - هم شكلى با نامسلمانان

و علی عليه‌السلام عن قول الرسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم :((غيروا الشيب ، ولا تشبهوا باليهود))فقال عليه‌السلام :

ترجمه : انما قال صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ذلك و الدين قل ، فاما الان و قد اتسع نطاقه ، و ضرب بجرانه ، فامرو و ما اختار.

ترجمه : از امام على عليه‌السلام ، درباره اين سخن پيامبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، كه فرموده اند:((سيماى پيرى را (با رنگين كردن موهاى سپيدتان) تغيير دهيد و خود را همانند يهوديان نكنيد))سوال شد. امام ، عليه‌السلام ، فرمود:

پيامبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، اين سخن را هنگامى فرمودند كه دينداران اندك بودند. اما اكنون كه قلمرو اسلام گسترده شده و اركان آن استقرار يافته است ، هر كس به اختيار خود است (كه موهاى خود رنگين كند يا نه).

# ١٨ - پيروى از امام

و قال عليه‌السلام فى الذين اعتزلوا القتال معه :

خذلوا الحق و لم ينصروا الباطل .

امام على ، عليه‌السلام ، درباره ى كسانى كه از جنگيدن در كنار او دورى جستند (و به دشمنان امام نيز پيوستند) فرمود:

آنان حق را خوار ساختند و باطل را نيز يارى ندادند.

# ١٩ - آرزو و ناكامى

من جرى فى عنان امله عثر باجله .

آن كه با افسار آرزوى خويش به پيش رود، (سرانجام) به اجلش در مى غلطد (پيش از آن كه به آرزوهايش برسد).

# ٢٠ - جوانمردان و يارى خدا

اقيلوا ذوى المروات عثراتهم ، فما يعثر منهم عاثر الا و يدالله بيده يرفعه .

ترجمه : لغزش هاى صاحبان مروت را جبران كنيد؛ زيرا هيچ كدام از آنان نمى لغزند، مگر آن كه دست خدا كه در دست آنان است (به يارى شان مى آيد و) بلندشان مى كند.

# ٢١ - استفاده از فرصتها

قرنت الهيبه بالخيبه ، والحياء بالحرمان ، و الفرضه تمر مر السحاب ، فانتهزوا فرص الخير.

ترجمه : هيبت با نااميدى مقرون است . يعنى (اگر كسى از امرى بترسد، از رسيدن به آن نااميد مى شود.) و حيا با محروميت (از بسيارى منافع و مقاصد پست دنيايى).

و فرصت ، چون گذر ابر مى گذرد. فرصت هاى نيكو را دريابيد.

# ٢٢ - خلافت ، حق امام عليه‌السلام

لنا حق فان اعطيناه ، والا ركبنا اعجاز الابل و ان طال السرى .

ترجمه : و هذا من لطيف الكلام و فصيحه . و معناه انا ان لم نعط حقنا كنا اذلاء. و ذلك ان الرديف يركب عجز البعير كالعبد و الاسير و من يجرى مجراهما.

ترجمه : ما حقى داريم كه اگر به ما داده شود مى ستانيم ، وگرنه بر((ترك))شتران سوار مى شويم ، هر چند شب روى به درازا كشد. (ترك شتر: پشت سر كسى كه بر شتر سوار است .)

اين ، كلام لطيف و فصيحى است . يعنى اگر حق ما داده نشود، چون ترك نشين ، ذليل خواهيم گشت مانند بنده ، اسير و امثال آن كه بر دنباله شتر مى نشيند.

# ٢٣ - نسب و پيش رفت

من ابطا به عمله ، لم يسرع به نسبه .

كسى كه كردارش او را كند نمايد (يعنى با كارهاى نادرستش از پيش رفت بازماند) نسبش او را به پيش نمى برد (از فضل پدر، تو را چه حاصل !).

# ٢٤ - فرياد رسى ستم ديدگان

من كفارات الذنوب العظام اغاثه الملهوف ، و التنفيس عن المكروب .

ترجمه : فرياد رسى ستم ديدگان و زدودن اندوه از دل اندوه ناكان ، جزو كفاره هاى گناهان بزرگ است .

# ٢٥ - ترس از عذاب

يابن آدم ، اذا رايت ربك سبحانه يتابع عليك نعمه و انت تعصيه فاحذره .

ترجمه : اى فرزند آدم !

هنگامى كه ديدى پروردگارت پى در پى نعمت هايش را بر تو مى فرستد و تو (هم چنان) نافرمانى اش مى كنى (در اين حال) از (قهر)او حذر كن (كه خطر نزديك است).

(اين سخن امام على عليه‌السلام ، از سنت الهى استدراج مى ترساند كه بزودى توضيح آن ذيل حكمت صد و شانزده خواهد آمد.)

# ٢٦ - فاش شدن اسرار

ما اضمر احد شيئا الا ظهر فى فلتات لسانه و صفحات وجهه .

ترجمه : كسى چيزى را نهفته نمى دارد، مگر آن كه در گفتار بى اختيار زبانش و (نيز) در صفحه چهره اش آشكار مى شود.

# ٢٧ - تحمل بيمارى

امش بدائك ما مشى بك .

با بيمارى ات همراهى كن (يعنى آن را تحمل كن)، مادام كه با تو همراهى مى كند. (و قابل تحمل است . يعنى بى جهت با ديدن هر علامت بيمارى بى تابى نكن و به مداوا نپرداز.)

# ٢٨ - برترين پارسايى

افضل الزهد اخفاء الزهد.

با فضيلت ترين زهد، پنهان داشتن آن است .

# ٢٩ - مرگ در زندگى

اذا كنت فى ادبار و الموت فى اقبال ، فما اسرع المتلقى !

ترجمه : اكنون كه تو در حال پشت سر گذاشتن (اين جهان) هستى و مرگ (نيز) در حال روى آوردن ، پس چه نزديك است ديدار.

# ٣٠ - عيب پوشى خداوند

الحذر الحذر! فوالله لقد ستر، حتى كانه قد غفر.

ترجمه : حذر كنيد، حذر! به خدا سوگند! چنان (گناهان شما را) پوشانده ، كه گويى مورد بخشايش قرار داده است (با آن كه هر لحظه در معرض عقاب خدا قرار داريد. هشدار! گناهان خود را سبك نگيريد.

# ٣١ - ستون هاى ايمان

الايمان على اربع دعائم : على الصبر و اليقين و العدل و الجهاد، و الصبر منها على اربع شعب : على الشوق و الشفق و الزهد و الترقب . فمن اشتاق الى الجنه سلا عن الشهوات . و من اشفق من النار اجتنب المحرمات . و من زهد فى الدنيا استهان بالمصيبات . و من ارتقب الموت سارع الى الخيرات .

و اليقين منها على اربع شعب : على تبصره الفطنه ، و تاول الحكمه ، و موعظه العبره ، و سنه الاولين . فمن تبصر فى الفطنه تبينت له الحكمه . و من تبينت له الحكمه عرف العبره . و من عرف العبره فكانما كان فى الاولين .

و العدل منها على اربع شعب : على غائص الفهم ، و غور العلم ، و زهره الحكم ، و رساخه الحلم . فمن فهم علم غور العلم ، و من علم غور العلم صدر عن شرائع الحكم . و من حلم لم يفرط فى امره و عاش فى الناس حميدا.

و الجهاد منها على اربع شعب : على الامر بالمعروف ، و النهى عن المنكر، و الصدق فى الموطن ، و شنان الفاسقين . فمن امر بالمعروف شد ظهور المومنين ، ومن نهى عن المنكر ارغم انوف الكافرين . و من صدق فى المواطن قضى ما عليه . و من شنى ء الفاسقين و غضب لله غضب الله له و ارضاه يوم القيامه .

و الكفر على اربع دعائم : على التعمق و التنازع و الزيغ و الشقاق . فمن تعمق لم ينب الى الحق . ومن كثر نزاعه بالجهل دام عماه عن الحق . و من زاع ساءت عنده الحسنه و حسنت عنده السيئه و سكر سكر الضلاله . و من شاق و عرت عليه طرقه ، و اعضل عليه امره ، و ضاق عليه مخرجه .

و الشك على اربع شعب : على التمارى و الهول و التردد و الاستسلام . فمن جعل المراء ديدنا لم يصبح ليله ، و من هاله ما بين يديه نكص على عقبيه ، و من تردد فى الريب وطئته سنابك الشاطين ، و من استسلم لهلكه الدنيا و الاخره هلك فيها.

و بعد هذا كلام تركنا ذكره خوف الاطاله و الخروج عن الغرض المقصود فى هذا الكتاب .

ترجمه : از امام على ، عليه‌السلام ، درباره ايمان سوال شد. امام عليه‌السلام ، فرمود:

ايمان ، بر چهار اصل ، استوار است : صبر، يقين ، عدل و جهاد.

صبر بر چهار شعبه است : اشتياق ، خشيت ، زهد و انتظار.

آن كه به بهشت اشتياق دارد، خواهش هاى نارواى نفس را مى زدايد. آن كه از آتش دوزخ بهراسد، از حرام ها اجتناب مى كند. آن كه در دنيا زهد ورزد، مصائب را آسان مى شمارد. آن كه در انتظار و مهياى مرگ باشد، به انجام خيرات مى شتابد.

و يقين بر چهار شعبه است : بصيرت حاصل از زيركى ، دقايق به دست آمده از حكمت ، موعظه ناشى از عبرت ها و سيره پيشينيان .

آن كه از زيركى ، بصيرت يافت ، حكمت بر او آشكار گشت . آن كه حكمت بر او آشكار گشت ، عبرت ها را شناخت . آن كه عبرت ها را شناخت ، چنان است كه در ميان پيشينيان زيسته است .

و عدل بر چهار شعبه است : ژرف نگرى فهيمانه ، دانش پژوهى كاوش گرانه ، داورى عادلانه و حلم بردبارى راسخانه .

آن كه بفهمد، به ژرفاى علم مى رسد. آن كه به ژرفاى علم برسد، از چشمه سارهاى احكام الهى سيراب باز مى گردد. آن كه حلم داشته باشد، در كارش كوتاهى نمى كند و در ميان مردم با ستايش آنان زندگى مى كند.

و جهاد بر چهار شعبه است : امر به معروف ، نهى از منكر، استوارى در ميدان نبرد و دشمنى با فاسقان .

آن كه امر به معروف كند، مومنان را توانا ساخته است . آن كه نهى از منكر كند، بينى كافران را به خاك ماليده است . آن كه در ميدان كارزار استوار بماند، رسالت خويش را به انجام رسانده است . آن كه فاسقان دشمنى ورزد و براى خدا خشمناك شود، خدا نيز براى او خشمگين مى شود و او را در قيامت راضى مى سازد.

و كفر بر چهار شعبه است : كنجكاوى نابخردانه ، تنازع ، حق گريزى و عناد لجاجت در نپذيرفتن حق .

آن كه نابخردانه كنجكاوى كند و به خيال كشف اسرار در پى اوهام رود به سوى حق باز نمى گردد. آن كه تنازع جاهلانه اش فراوان شود نابينايى اش نسبت به حق ، دوام مى يابد. آن كه از حق گريخت و به باطل گرويد بينش او وارونه مى گردد خوبى نزد او بد جلوه مى كند و بدى ، خوب و سرمست گمراهى مى شود. آن كه عناد ورزيد، راه هايش ناهموار و سنگلاخ و كار بر او زار مى شود و در تنگنا گرفتار مى آيد.

و شك بر چهار شعبه است : جدال بيهوده و مباحثات فخرفروشانه و خودنمايانه براى توجيه سخن خويش ، نه احقاق حق ، هراسناكى نابجا، سرگردانى در تصميم و خودباختگى و تسليم شدن در برابر حوادث .

آن كه جدال را پيشه خويش كند، تاريكى شبش به سپيده دم صبح نينجامد و از تيرگى خود خواهى نرهد و به درخشندگى خداخواهى نرسد. آن كه روى دادها ترسناكش سازند، واپسگرا شود. آن كه در سرگردانى ، حيران بماند، لگدمال شيطان ها مى شود. آن كه در برابر مهلك هاى دنيا و آخرت تسليم شود، در هر دو جهان هلاك مى شود.

اين سخن همچنان ادامه دارد. لكن به خاطر اجتناب از طولانى شدن باب و نيز به خاطر منحرف نشدن از مقصود كتاب ، دنباله سخن را ذكر نكرده ايم .

# ٣٢ - خوبان و بدان

فاعل الخير خير منه ، و فاعل الشر شر منه .

انسان نيكوكار، از كار نيكش بهتر است و انسان بدكار، از كار بدش بدتر.

# ٣٣ - ميانه روى در معيشت

كن سمحا و لا تكن مبذرا. و كن مقدرا و لا تكن مقترا.

ترجمه : در بخشش مسامحه كار باش ، اما اسراف كار بى حساب مباش . و نيز حساب باش و اما سخت گير گران جان مباش .

# ٣٤ - ترك آروز

اشرف الغنى ترك المنى .

شريف ترين توانگرى ، فرو نهادن آرزوهاى واهى و شهوانى است .

# ٣٥ - مخالفت با ميل مردم

من اسرع الى الناس بما يكرهون ، قالوا فيه بما لا يعلمون .

ترجمه : هر كه به سوى مردم بشتابد با چيزهايى كه آنان نمى پسندند، درباره او آن مى گويند كه نمى دانند.

هر كه به منظور اصلاح جامعه ، با انديشه هايى نوين ، كه معمولا مورد فهم و پسند عوام نيست ، به سوى آنان بشتابد و در راه هدف عالى اش بكوشد، عوام با او به ستيز برمى خيزند. او را به ناروا متهم مى كنند و درباره او مطالب واهى مى پراكنند.

اين همواره بزرگ ترين مانع بر سر راه موفقيت نهضت هاى اصلاحى بوده است .

# ٣٦ - آرزوى دراز

من اطال الامل اساء العمل .

آن كه رشته آرزو را دراز كند و قلمرو خواهش هاى نارواى نفس را بگستراند كردار خود را بد كند.

اميد عقلانى و دست يافتنى و توام با عمل ، آرى ، اما آزمندى و پندار واهى و دست نايافتنى بدون عمل ، نه .

# ٣٧ - تشريفات زايد

و قال عليه‌السلام و قد لقيه عند مسيره الى الشام الانبار دهاقين فترجلوا له و اشتدوا بين يديه :

ما هذا الذى صنعتموه ؟! فقالوا: خلق منا نعظم به امرء نا. فقال :

و الله ما ينتفع بهذا امرواكم ، و انكم لتشقون على انفسكم فى دنياكم ، و تشقون به فى آخرتكم . و ما اخسر المشقه وراءها العقاب ، و اربح الدعه معها الامان من النار!

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، با سپاهيان خويش در مسير شام از كنار شهر انبار از شهرهاى ايرانيان مى گذشت كه كدخدايان آن شهر به استقبال آن حضرت رفتند. از مركب هاى خود به زير آمدند و پياده به سوى امام على ، عليه‌السلام ، شتافتند. امام عليه‌السلام ، فرمود: اين چه كارى است كه مى كنيد؟!

گفتند: از فرهنگ ما است كه براى بزرگداشت فرمانروايان انجام مى دهيم . امام على ، عليه‌السلام ، فرمود:

والله ! فرمانروايانتان فايده اى از اين كار شما نمى برند و بسا كه به تكبر و خود بزرگ بينى دچار شوند و به تباهى درافتند.

شما نيز خود را با اين كار در اين جهان به مشقت مى افكنيد و در جهان ديگر به شقاوت .

چه زيانبار است مشقتى كه در پى آن عقاب الهى باشد! و چه سودمند است آسايشى كه به همراه آن ايمنى از آتش باشد!

# ٣٨ - سفارش به فرزند

و قال عليه‌السلام لابنه الحسن :

يا بنى ، احفظ عنى اربعا و اربعا، لا يضرك ما عملت معهن :

ان اغنى العقل ، و اكبر الفقر الحمق ، و اوحش الوحشه العجب ، و اكرم الحسب حسن الخلق .

يا بنى اياك و مصادفه الاحمق ، فانه يريد ان ينفعك فيضرك . و اياك و مصادقه البخيل ، فانه يقعد عنك احوج ما تكون اليه . و اياك و مصادقه الفاجر، فانه يبيعك بالتافه . و اياك و مصادقه الكذاب ، فانه كالسراب ، يقرب عليك البعيد، و يبعد عليك القريب .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، به فرزندانشان امام حسن ، عليه‌السلام فرمود:

پسرم !

از من چهار سخن و سپس چهار سخن را به خاطر بسپار. هيچ يك از كارهايت با به كار بستن اين ها به زيانت تمام نمى شود:

برترين توانگرى ، عقل است ،

بزرگ ترين فقر، حماقت است ،

هولناك ترين وحشت ، خود شگفتى خود پسندى است .

ارجمندترين حسب و نسب خوش خلقى است .

پسرم !

از رفاقت با احمق بپرهيز، زيرا او مى خواهد به تو سود رساند، ولى زيان مى زند.

از رفاقت با بخيل بپريز، زيرا در جايى كه بيش تر احتياج را به او دارى ، تنهايت مى گذارد.

از رفاقت با فاجر بدكار بپرهيز، زيرا تو را ارزان مى فروشد.

از رفاقت با دروغگو بپرهيز، زيرا او مانند است ، دور را برايت نزديك مى نمايد و نزديك را دور.

# ٣٩ - اهميت واجبات

لا قربه بالنوافل اذا اضرت بالفرائض .

اگر مستحبات به واجبات زيان رسانند، موجب تقرب به خدا نمى شوند.

گر چه مستحبات از ارجمندترين راهكارهاى وصول به مقام قرب خدا هستند، ولى واجب كه اصل است ، هرگز نبايد فداى مستحب شود كه فرع است .

# ٤٠ - زبان عاقل

لسان العاقل وراء قلبه ، و قلب الاحمق وراء لسانه .

و هذا من المعانى العجيبه الشريفه . و المراد تسبق حذفات لسانه و فلتات كلامه مراجعه فكره و مماخضه رايه . فكان لسان العاقل تابع لقلبه ، و كان قلب الاحمق تابع للسانه .

ترجمه : زبان عاقل ، وراى قلب او است و قلب احمق ، وراى زبانش .

اين ، از معارف شگفت انگيز است . و منظورش آن است كه عاقل ، زبان نمى گشايد، مگر آن كه با عقل و انديشه اش مشورت كند. ولى احمق ، حرف هاى نسنجيده و سخنان بيهوده اش بر مراجعه به فكر و تامل در راى اش پيشى مى گيرد. گويا زبان عاقل پيرو قلب او است و قلب احمق ، پيرو زبان او.

# ٤١ - قلب و زبان

و قد روى عنه عليه‌السلام هذا المعنى بلفظ آخر و هو قوله :

قلب الحمق فى فيه ، و لسان العاقل فى قلبه .و معنا هما واحد.

ترجمه : همان سخن پيشين با همان معنى لكن با عبارتى ديگر از امام على ، عليه‌السلام ، روايت شده است . امام ، عليه‌السلام ، فرمود:

قلب احمق ، در دهان او است و زبان عاقل در قلب او.

# ٤٢ - پاداش كريمانه

و قال عليه‌السلام لبعض اصحابه فى عله اعلتها:

جعل الله ما كان من شكواك حطا لسيئاتك ، فان المرض لا اجر فيه و لكنه يحط السيئات ، و يحتها حت الاوراق . و انما الاجر فى القول باللسان ، و العمل بالايدى و الاقدام . و ان الله سبحانه يدخل بصدق النيه و السريره الصالحه من يشاء من عباده الجنه .

و اقول : صدق عليه‌السلام ان المرض لا اجر فيه ، لانه من قبيل ما يستحق عليه العوض ، لان العوض يستحق على ما كان فى مقابله فعل الله تعالى بالعبد من الالام و الامراض و ما يجرى مجرى ذلك ، و الاجر و الثواب يستحقان على ما كان فى مقابله فعل العبد، فبينهما فرق ، قد بينه عليه‌السلام كما يقتضيه علمه الثاقب و رايه الصائب .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، به يكى از ياران خويش كه بيمار شده بود، فرمود:

خدا رنج تو را وسيله ريختن گناهانت قرار داد؛ زيرا بيمارى به خودى خود اجرى ندارد، ولى گناهان را همانند برگ درختان مى ريزاند.

اجر فقط در گفتار با زبان و كردار با دست ها و گام ها پديد مى آيد. خداى سبحان هر كدام از بندگانش را كه بخواهد، با توجه به صدق نيت و سيرت صالح آنان به بهشت مى برد.

امام على ، عليه‌السلام ، راست فرموده است ؛ در بيمارى اجرى نيست ، زيرا بيمارى از امورى است كه با آن استحقاق عوض پيدا مى شود نه استحقاق اجر.

استحقاق عوض ، در برابر فعل خداى متعال نسبت به بندگان است ؛ مانند آلام ، بيمارى ها و امثال آن ها. اما استحقاق اجر و ثواب در برابر كار شايسته بندگان پديد مى آيد. و ميان اين دو فرقى است كه امام على ، عليه‌السلام ، بيان فرمودند، چنان كه علم نافذ و انديشه صائب ايشان اقتضا مى كرد.

# ٤٣ - اوصاف مرد خدا

و قال عليه‌السلام فى ذكر خباب بن الارت :

يرحم الله خباب بن الارت ، فلقد اسلم راغبا و هاجر طائعا، و قنع بالكفاف ، و رضى عن الله ، و عاش مجاهدا.

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، در نكوداشت خباب بن ارت فرمود:

خدا رحمت كند خباب بن ارت را! از سر رغبت اسلام آورد و از روى اطاعت خدا و پيامبر هجرت كرد و در امور زندگى به اندازه رفع حاجات اصلى قانع بود. از خدا رضايت داشت و مجاهدانه روزگار گذراند.

# ٤٤ - خوشا به حال ...

طوبى لمن ذكر المعاد، و عمل للحساب ، وقنع باكفاف ، و رضى عن الله .

ترجمه : خوشا به حال كسى كه معاد را به ياد آورد و براى هنگامه حساب كار كند و به گذران معيشت قناعت نمايد و از خدا راضى باشد.

# ٤٥ - ايمان و عشق

لو ضربت خيشوم المومن بسيفى هذا على ان يبغضى ما ابغضى . و لو صببت الدنيا بجماتها على ان يحبنى ما احبنى . و ذلك انه قضى فانقضى على لسان النبى الامى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم انه قال : يا على ! لا يبغضك مومن ، ولا يحبك منافق .

ترجمه : اگر با اين شمشير خويش بر بن بينى بزنم كه دشمنى مرا در دل بگيرد، نمى گيرد. و اگر دنيا را با تمام دارايى هاى خرد و كلانش به كام منافق بريزم تا دوستم بدارد، نمى دارد؛ زيرا چنين تقدير شده است و بر زبان پيامبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، نيز گذشت كه فرمود:

اى على ! مومن ، دشمنى تو را در دل نمى گيرد و منافق محبت تو را.

# ٤٦ - كار نيكوى غرورآور

سيئه تسوءك خير عند الله من حسنه تعجبك .

ترجمه : نزد خدا، كار ناشايستى كه ناخشنودت كند، بهتر است از كارهاى شايسته اى كه خود پسندت سازد.

# ٤٧ - معيارها و ارزش ها

قدر الرجل على قدر همته ، و صدقه على قدر مروءته ، و شجاعته على قدر انفته ، و عفته على قدر غيرته .

ترجمه : ارزش هر كس به اندازه همت اوست و صداقتش به اندازه مروت ، شجاعتش به اندازه حميت و پاكدامنى اش به اندازه غيرت او است .

# ٤٨ - راه پيروزى

الظفر بالحزم ، و الحزم باجاله الراى ، و الراى بتحصين الاسرار.

ترجمه : پيروزى ، با تدبير به دست مى آيد و تدبير با به كار انداختن انديشه و انديشه با گردآورى و محافظت از اسرا.

# ٤٩ - كريم و لئيم

احذروا صوله الكريم اذا جاع ، و اللئيم اذا شبع .

ترجمه : حذر كنيد از صولت انسان بزرگوار، اگر گرسنه گردد و به فقر افتد و از انسان لئيم ، اگر سير شود و به نوايى برسد.

# ٥٠ - صيد قلب

قلوب الرجال وحشيه ، فمن تالفها اقبلت عليه .

ترجمه : قلب هاى مردان ، وحشى است ! هر كه با آن ها الفت بگيرد و از راه محبت بر آن ها وارد شود به او روى مى آورند و انس مى گيرند.

# ٥١ - همراهى دنيا

عيبك مستور ما اسعدك جدك .

تا هنگامى كه دنيا با تو است ، عيبت پوشيده است .

مادام كه متاع و مقام دنيا تو را در برگرفته اند و در چشم ظاهر بينان سعادت مند مى نمايانند، عيب هايت نهان است و دنيا پرستان با چشم تغافل بر تو مى نگرند. اما اگر صفحه برگشت كه معمولا هم چنين مى شود اوضاع ، دگرگون مى گردد.

# ٥٢ - گذشت و توانايى

اولى الناس بالعفو اقدر هم على العقوبه .

ترجمه : شايسته ترين مردم به عفو نمودن ، تواناترين آنان است بر عقوبت كردن .

آن كه نتواند كيفر دهد و از روى ناچارى بگذرد كجا البته اين هم شايسته است و آن توانمندى كه بتواند كيفر دهد و از روى بزرگوارى عفو فرمايد كجا!

# ٥٣ - بخشش پيش از خواهش

السخاء ما كان ابتداء فاما ما كان عن مساله فحياء و تذمم .

ترجمه : سخاوت آن است كه در ابتدا باشد نه پس از درخواست نيازمند. اما آن چه كه پس از درخواست داده مى شود، سخاوت نيست ، بلكه حياء و ملامت گريزى است يعنى از روى خجالت و يا براى گريز از ملامت مردم به درخواست نيازمند پاسخ مى دهد.

# ٥٤ - بهترين اوصاف

لا غنى كالعقل ، و لا فقر كالجهل ، و لا ميراث كالادب ، و لا ظهير كالمشاوره .

ترجمه : هيچ غنايى ، چون عقل نيست و هيچ فقرى چون جهل .

هيچ ميراثى چون ادب نيست و هيچ پشتيبانى چون مشورت .

# ٥٥ - گونه هاى شكيبايى

الصبر صبران : صبر على ما تكره و صبر عما تحب .

ترجمه : صبر بر دو گونه است : صبر بر آن چه كه نمى پسندى و صبر از نداشتن آن چه كه دوست دارى .

در صورتى كه نداشتن آن چه كه دوست دارى ، به خاطر آن باشد كه عقل يا شرع اجازه نمى دهد كه آن را به دست آورى . پس بر خود سخت مى گيرى و با صبورى از آن چشم مى پوشى .

# ٥٦ - توانگرى و تهيدستى

الغنى فى الغربه وطن ، الفقر فى الوطن غربه .

ترجمه : توانگرى در غربت ، همچون در وطن بودن است و فقر در وطن ، در غربت زيستن .

يعنى مردم به ناروا گرد توانگر اجتماع مى كنند و به او روى مى آورند. گويى كه يكى از آن ها است . و از فقير دورى مى كنند گويى كه هيچ نسبتى با او ندارند. اين رسم روزگار است كه امام على ، عليه‌السلام ، به زبان ملامت از آن سخن مى گويد.

# ٥٧ - سرمايه قناعت

القناعه مال لا ينفذ.

و قد روى هذا الكلام عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

ترجمه : قناعت ، مالى است كه فنا نمى پذيرد.

اين سخن از پيامبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، نيز روايت شده است .

# ٥٨ - سرمايه فسادانگيز

المال ماده الشهوات .

مال ، منبع شوت ها است

آن هنگام كه ثروت انباشته شود و در مسير صواب و صلاح جريان نيابد، ثروت اندوز را به وسوسه هاى ناروا و شهوت هاى دلربا فرا مى خواند.

# ٥٩ - هشدار خردمندانه

من حذرك كمن بشرك .

كسى كه تو را هشدار دهد، مانند كسى است كه به تو بشارت مى دهد.

آن كه آدمى را از سر شفقت ، موعظت فرمايد و به صراحت ، دامگاه بدى ها را بنماياند و انسان را از فرو افتادن در آن ها برحذر دارد، هر چند آدمى را خوش نيايد، چون كسى است كه از سر مصلحت و يا به هر دليل ديگر تنها مژده مى دهد و انگشت اشارت او فقط به بشارت ها نشانه مى رود.

# ٦٠ - درندگى زبان

اللسان سبع ، ان خلى عنه عقر.

زبان ، درنده است ؛ اگر به خود وانهاده شود، مى درد.

# ٦١ - زن و آزاردهى

المراه عقرب حلوه اللسبه

زن ، عقربى است شيرين نيش .

اشاره است به خواهش هاى خودخواهانه رايج در ميان زنان ، كه شوى خويش را گاه به گاه با طرح آن مى آزاراند. اين ، جدا از زن هايى است كه زندگى معقول در پيش مى گيرند و به شوهر به مثابه مزدورى كه وظيفه دارد به خواسته هاى آنان بپردازد، نمى نگرند. حضرت زهرا، عليها‌السلام ، همسر امام على ، عليه‌السلام ، بانوى نمونه اسلام از اين زنان بود.

# ٦٢ -پاسخ بهتر

اذا حييت بتحيه فحى باحسن منها، و اذا اسديت اليك يد فكافئها بما يربى عليها، و الفضل مع ذلك للبادى .

ترجمه : هر گاه به تو تحيت گفته شد، به گونه اى بهتر پاسخ ده . و آن گاه كه دستى به احسان به سويت گشوده شد، به شيوه اى برتر جبران كن . و اما با اين حال ، فضيلت با آغاز كننده است .

# ٦٣ - نقش وساطت

الشفيع جنااح الطالب

شفاعت كننده چون بالى است براى درخواست كننده .

هم چنان كه بال و پر، پرنده را در رسيدن به مقصد يارى مى كند، ميانجى و واسطه توانا و راه دادن نيز حاجتمند ناتوان را در وصول به خواسته و حقش يارى مى رساند.

# ٦٤ - سواران خواب آلود

اهل الدنيا كركب يسار بهم و هم نيام .

ترجمه : اهل دنيا، چون سوارانى اند كه مى برندشان و آنان در خواب اند.

# ٦٥ - از دست دادن دوست

فقد الاحبه غربه

از دست دادن دوستان ، غربت است يعنى چون غريبانه زيستن است .

# ٦٦ - درخواست از نااهل

فوت الحاجه اهون من طلبها الى غير اهلها.

ترجمه : به حاجت نرسيدن ، آسان تر است از خواستن آن از نااهل .

چه ناگوار است آن كاميابى كه با تلخى ذلت درآميزد!

# ٦٧ - بخشش اندك

لا تستحى من اعطاء القليل فان الحرمان اقل منه .

ترجمه : از عطا كردن اندك ، شرم مكن ؛ زيرا محروم كردن ، از آن اندك هم اندك تر است .

# ٦٨ -زينت ها

العفاف زينه الفقر، والشكر زينه الغنى .

ترجمه : عفاف ، زينت فقر است و شكر زينت غنا.

# ٦٩ - رضا به بوده ها

اذا لم يكن ما تريد فلا تبل ما كنت .

ترجمه : اگر آن چه را كه مى خواهى نيست يعنى روزگار بر وفق مرادت نيست پس از آن چه هستى باك مدار و آن چه را كه هست ، غنيمت شمار و سپاس آن بگذار.

پس اگر به وظيفه ات عمل مى كنى ، اما به خواسته هايت نمى رسى و روزگار به ميلت نمى چرخد، غم مخور و همچنان به پيش رو... .

# ٧٠ - انحراف در جاهل

لا يرى الجاهل الا مفرطا او مفرطا.

ترجمه : جاهل را جز بر دو حالت نمى بينى : افراطى يا تفريطى .

# ٧١ -كم حرفى و عقل

اذا تم العقل نقص الكلام

ترجمه : عقل كه كامل شود، سخن كم گردد.

# ٧٢ - گذر روزگار

الدهر يخلق الابدان و يجدد الامال ، و يقرب المنيه ، و يباعد الامنيه . من ظفر به نصب ، و من فاته تعب .

ترجمه : روزگار، بدن ها را كهنه مى كند و آرزوها را تازه . مرگ را نزديك مى كند و آرزو را دور. هر كه بر روزگار فائق آيد و آن را به كام خود كند به رنج در افتد و هر كه آن را به دست نياورد، به زحمت دچار شود.

# ٧٣ - بايسته هاى پيشوا

من نصب نفسه للناس اماما فليبدا بتعليم نفسه قبل تعليم غيره ، و ليكن تاديبه بسيرته قبل تاديبه بلسانه ، و معلم نفسه و مودبها احق بالاجلال من معلم الناس و مودبهم .

ترجمه : كسى كه خود را پيشواى مردم قرار داد، بايد پيش و بيش از تعليم ديگران به تعليم خويش بپردازد. و بايد پيش و بيش از زبان ، با سيرت خويش ، ديگران را تاديب و تربيت كند. معلم و مربى خويش ، بيش از معلم و مربى مردم ، شايسته تجليل است .

# ٧٤ - به سوى مرگ

نفس المرء خطاه الى اجله .

نفس هاى آدمى ، گام هاى او است به سوى اجل .

# ٧٥ - دو قاعده

كل معدود منقض ، و كل متوقع آت .

ترجمه : هر چه به شماره آيد و شمردنى باشد پايان پذيرد. و هر چه انتظار آن برود و توقع آمدنش باشد خواهد آمد.

شكيبايى بر ايام ناگوار و اميد بستن به ايام گواراى آينده ، شيوه اى است خجسته كه در توفيق و كام يابى آدمى سهمى وافر دارد.

# ٧٦ - سنجش كارها

ان الامور اذا اشتبهت ، اعتبر آخرها باولها.

ترجمه : هر گاه امور مشتبه ابهام آلود شوند، آخر كارها با آغاز آن ها سنجيده مى شود.

# ٧٧ - دور ساختن دنيا

و من خبر ضرار بن حمزه الضبائى عند دخوله على معاويه و مسالته له عن اميرالمومنين عليه‌السلام قال :

فاشهد لقد رايته فى بعض مواقفه و قد ارخى الليل سدوله ، و هو قائم فى محرابه ، قابض على لحيته ، يتململ تململ السليم ، و يبكى بكاء الحزين ، و يقول :

يا دنيا، يا دنيا، اليك عنى ، ابى تعرضت ؟! ام الى تشوقت ؟! لا حان حينك ، هيهات !غرى غيرى ! لا حاجه لى فيك ، قد طلقتك ثلاثا لارجعه فيها. فعيشك قصير، و خطرك يسير، و املك حقير. آه من قله الزاد و طول الطريق ، و بعد السفر، و عظيم المورد!

ترجمه : ضراربن حمزه ضضبائى به نزد معاويه رفت . او از ضرار درباره اميرالمومنين ، عليه‌السلام ، پرسيد. ضرار چنين گفت :

وقتى كه شب ، پرده هاى تاريك خود را مى افكند، امام على عليه‌السلام ، را مى ديدم كه بى قرار و ناآرام در محراب عبادتش ايستاده و ريش خود را به دست گرفته ، چون مارگزيده به خود مى پيچد و اندوهگين مى گريد و مى گويد:

اى دنيا، اى دنيا!

از من دور شو،

به سوى من آمده اى تا فريبم دهى ؟! يا مشتاق من شده اى ؟!

هنوز وقت آن نرسيد كه در مورد من به مقصود خود برسى ؛ هرگز.

ديگرى را بفريب ، مرا به تو حاجتى نيست . تو را سه طلاقه كرده ام كه در آن بازگشتى نيست .

زندگانى ات كوتاه ، مقامت ناچيز و آرزويت حقير است .

آه از كمى توشه و درازى راه و دورى سفر و عظمت ورودگاه ! و هولناكى هنگامه ورود به قيامت .

# ٧٨ -قضاو قدر

و من كلام له عليه‌السلام للسائل الشامى لما ساله : اكان مسيرنا الى الشام بقضاء من الله و قدر؟ بعد كلام طويل هذا مختاره :

و يحك ! لعلك ظننت قضاء لازما و قدرا حاتما و لو كان ذلك كذلك لبطل الثواب و العقاب ، و سقط الوعد و الوعيد.

ان الله سبحانه امر عباده تخييرا، و نهاهم تحذيرا، و كلف يسيرا و لم يكلف عسيرا، و اعطى على القليل كثيرا، و لم يعص مغلوبا، و لم يطع مكرها، و لم يرسل الانبياء لعبا، و لم ينزل الكتاب للعباد عبثا، و لا خلق السماوات و الارض و ما بينها باطلا، ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار.

ترجمه : مردى از اهالى شام از امام على عليه‌السلام ، پرسيده بود كه آيا رفتن ما به شام ، به قضا و قدر خدا است ؟

امام ، عليه‌السلام ، به او پاسخ بلندى دادند كه سخن زير گزيده اى از آن است :

واى بر تو!

شايد قضا را لازم پنداشتى و قدر را حتمى . اگر چنين بود، ثواب و عقاب باطل مى بود و وعد و وعيد ساقط.

خداى سبحان ، بندگانش را براى مخير كردن شان امر فرمود و براى ترساندشان ، نهى . و به منظور تشويقشان به انجام فرمان هاى الهى بر كار اندك ، پاداش بسيار عطا فرمود. و اگر اجبارى بود، اين كارها معنى نداشت .

پس خدا از اين جهت كه مغلوب حتميت قانون و قضا و قدر بود، معصيت نشد. و از جهت اكراه هم اطاعت نشد. بلكه معصيت و اطاعت ، هر دو از روى اختيار صورت گرفت .

و نيز پيامبران را براى بازى نفرستاد و كتاب هاى آسمانى را براى بندگانش عبث نازل نكرد. آسمان ها و زمين و ما بين آن دو را باطل نيافريد. اين ، گمان كسانى است كه كافر شدند. واى بر كافران ، از آتش !

امام عليه‌السلام ابتدا كيفيت تكليف كردن خداى سبحان را بيان مى كند. تكليف خداى سبحان به گونه اى كه امام ، عليه‌السلام ، بيان فرموده است ، متناسب با اختيار آدمى است و اگر اجبارى در كار مى بود، مى بايست به گونه اى ديگر تكليف صورت مى گرفت .

سپس امام ، عليه‌السلام ، نتيجه مى گيرد كه معصيت و اطاعت ، هر دو از اختيار آدمى ناشى مى شود. و نيز پيامبران و كتاب هاى آسمانى براى مردمان داراى اختيار آمده است وگرنه بيهوده مى بودند.

# ٧٩ - ايمان و حكمت

خذ الحكمه انى كانت ، فان الحكمه تكون فى صدر المنافق فتلجلج فى صدره حتى تخرج فتسكن الى صواحبها فى صدر المومن .

ترجمه : حكمت را هر جا كه باشد، فراگير؛ زيرا حكمت گاه در سينه منافق است و در آن جا آرام نمى گيرد و به جنبش در مى آيد تا سرانجام بيرون شود و در كنار رفيقان خود در سينه مومن سكونت يابد.

# ٨٠ - گمشده مومن

الحكمه ضاله المومن ، فخذ الحكمه و لو من اهل النفاق .

ترجمه : حكمت ، گمشده مومن است ؛ آن را فراگير، هر چند از اهل نفاق .

# ٨١ - آدمى و دانسته هايش

قيمه كل امرى ء ما يحسنه .

و هى الكلمه التى لا تصاب لها قيمه ، و لا توزن بها حكمه ، و لا تقرن اليها كلمه

ترجمه : ارزش هر مردى ، چيزى است كه آن را به خوبى مى داند.

اين سخنى است كه نمى توان بر آن قيمت گذاشت . هيچ حكمت ، همسنگ آن و هيچ سخنى ، قرين آن نيست .

از اين سخن بر مى آيد كه ذات آدمى ، علم است و علم با آدمى متحد است . از اين مطلب در حكمت اسلامى به اتحاد عاقل و معقول ياد مى شود.

# ٨٢ - پنج توصيه مهم

اوصيكم بخمس لو ضربتم اليها اباط الابل لكانت لذلك اهلا: لا يرجون احد منكم الاربه ، و لا يخافن الا ذنبه ، و لا يستحين احد منكم اذا سئل عما لا يعلم ان يقول لا اعلم ، و لا يستحين احد اذا لم يعلم الشى ء ان يتعلمه ، و عليكم بالصبر، فان الصبر من الايمان كالراس من الجسد، و لا خير فى جسد لا راس معه ، و لا فى ايمان لا صبر معه .

ترجمه : شما را به پنج چيز سفارش مى كنم كه اگر براى وصول به آن ها بر شتران سوار شويد و رنج سفر بر خود هموار كنيد، شايسته است :

هيچ يك از شما هرگز به غير پروردگارش اميد نبندد،

از هيچ چيز غير از گناه خويش نترسد،

اگر چيزى بپرسند كه نمى داند، از گفتن نمى دانم شرم نكند،

اگر نمى داند، از آموختن شرم نكند.

بر شما باد به صبر؛ زيرا صبر براى ايمان ، همان سر است براى بدن . خيرى در بدن بدون سر نيست و نه در ايمان بدون صبر.

# ٨٣ - پاسخ به چاپلوسى

و قال عليه‌السلام لرجل افرط فى الثناء عليه ، و كان له متهما:

انا دون ما تقول ، و فوق ما فى نفسك .

ترجمه : امام على عليه‌السلام ، به مردى كه در دل دشمن آن حضرت بود ولى منافقانه در ستايش امام ، عليه‌السلام ، افراط مى كرد فرمود:

من از آن چه كه مى گويى ، فروترم و از آن چه كه در دل دارى ، برتر.

# ٨٤ - نجات يافتگان جنگ

بقيه السيف ابقى عددا، و اكثر ولدا.

ترجمه : باقى مانده هاى شمشير كسانى كه از دم شمشير جان به سلامت مى برند عمرشان بيش تر و فرزندانشان افزون تر است ؛ زيرا نام نيك و آثار دلاورى هايشان در خاطره مردم هميشه باقى خواهد بود.

# ٨٥ - تظاهر به دانايى

من ترك قول لا ادرى اصيبت مقاتله .

ترجمه : كسى كه نمى دانم را ترك كند، خويشتن را به هلاكت مى افكند.

# ٨٦ - انديشه پير

راى الشيخ احب الى من جلد الغلام . و روى : من مشهد الغلام .

ترجمه : انديشه پير براى من ، محبوب تر است از پايمردى جوان در جنگ .

# ٨٧ - استغفار و بخشايش

عجبت لمن يقنط و معه الاستغفار.

در شگفتم از كسى كه نااميد مى شود و حال آن كه استغفار با او هست . يعنى با وجود استغفار و توبه كسى نبايد از رحمت خدا نااميد شود.

# ٨٨ - امان از عذاب

و حكى عنه ابو جعفر محمد بن على الباقر، عليهما السلام ، انه قال :

كان فى الارض امانان من عذاب الله ، و قد رفع احدهما، فدونكم الاخر، فتمسكوابه . اما الامان الذى رفع فهور رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم . و اما الامان الباقى فالاستغفار. قال الله تعالى : و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم ، و ما كان الله معذبهم وهم يستغفرون . (٦)

و هذا من محاسن الاستخراج ، و لطائف الاستنباط.

ترجمه : امام محمد باقر از امام على ، عليه‌السلام ، نقل كرده كه فرمود:

در زمين براى مردم دو امان از عذاب خدا موجود بود. يكى از آن دو برداشته شد و ديگرى در ميان شما باقى است . پس به آن چنگ زنيد.

اما امانى كه برداشته شد رسول خدا، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، بود. و امانى كه باقى مانده ، استغفار است .

خداى تعالى فرمود:

خداوند آنان را در حالى كه تو پيامبر در ميانشان هستى ، عذاب نمى كند. و خداوند در حالى كه آنان استغفار مى كنند، عذابشان نمى كند.

اين سخن برداشت نيكو و استنباط لطيفى است از قرآن

# ٨٩ - ارتباط با خدا

من اصلح ما بينه و بين الله ، اصلح الله ما بينه و بين الناس . و من اصلح امر آخرته اصلح الله له امر دنياه . و من كان له من نفسه واعظ كان عليه من الله حافظ.

آن كه ميان خود و خدا را اصلاح كند، خدا ميان او و مردم را اصلاح مى كند.

آن كه امر آخرتش را اصلاح كند، خدا امر دنيايش را اصلاح مى كند. آن كه از درون خويش واعظ داشته باشد از سوى خدا برايش حافظ خواهد بود.

# ٩٠ - فقيه راستين

الفقيه كل الفقيه من لم يقنط الناس من رحمه الله ، و لم يويسهم من روح الله ، و لم يومنهم من مكر الله .

ترجمه : دين شناس كامل كسى است كه مردم را از رحمت خدا نااميد نكند و آنان را از لطف خدا مايوس نسازد و از مكر خدا عقاب ناگهانى خدا ايمن ننمايد.

# ٩١ - افسردگى دل

ان هذه القلوب تمل كما تمل الابدان ، فابتغوا لها طرائف الحكم .

ترجمه : اين دل ها همانند بدن ها ملول مى شوند؛ پس براى رفع ملالت آن ها حكمت هاى لطيف برگزينيد و به آن ها عرضه كنيد.

# ٩٢ - مراتب دانش

اوضع العلم ما وقف على اللسان ، و ارفعه ما ظهر فى الجوارح و الاركان .

ترجمه : كم بهاترين علم ، آن است كه بر زبان متوقف شود. و پربهاترين ، آن كه از زبان بگذرد و در اندام ها و دل و جان ظهور كند.

# ٩٣ - آموزن الهى

لا يقولن احدكم : اللهم انى اعوذبك من الفتنه لانه ليس احد الا و هو مشتمل على فتنه . و لكن من استعاذ فليستعذ من مضلات الفتن ، فان الله سبحانه يقول واعلموا انما اموالكم و اولادكم فتنه . (٧) و معنى ذلك انه يختبرهم بالاموال و الاولاد ليتبين الساخط لرزقه و الراضى بقسمه ، و ان كان سبحانه اعلم بهم من انفسهم ، و لكن لتظهر الافعال التى بها يستحق الثواب والعقاب ، لان بعضهم يحب الذكور و يكره الاناث ، و بعضهم يحب تثمير المال و يكره انثلام الحال .

و هذا من غريب ما سمع منه فى التفسير.

ترجمه : هيچ يك از شما نگويد: خدايا! از آزمون به تو پناه مى برم ؛ زيرا هيچ كس از آزمون استثنا نيست .

اگر كسى مى خواهد به خدا پناه ببرد، بايد از لغزش هاى آزمون ، به خدا پناه ببرد؛ زيرا خداى سبحان مى فرمايد:

بدانيد كه اموال و فرزندان شما آزمون اند!

يعنى خدا شما را با اموال و اولاد مى آزمايد، تا ناخشنودان و خشنودان از روزى خدا معلوم شوند.

هر چند كه خداى سبحان به احوال مردم از خودشان آگاه تر است ، لكن در نتيجه آزمون ، كارهاى شايسته ثواب يا عقاب ، آشكار مى شود؛ زيرا بعضى از مردم در آزمون مى لغزند و مردود مى شوند. اينان پسران را دوست دارند و دختران را ناخوش . افزايش مال را دوست دارند و از نقصان مال به جاى صبر كردن ناخرسندند.

اين از سخن هاى نادرى است كه در تفسير، از آن حضرت شنيده شده است .

# ٩٤ - معناى خوبى

و سئل عليه‌السلام عن الخير ماهو؟ فقال :

ليس الخير ان يكثر مالك و ولدك ، و لكن الخير ان يكثر علملك ، و ان يعظم حلمك ، و ان تباهى الناس بعباده ربك ، فان احسنت حمدت الله ، و ان اسات استغفرت الله . و لا خير فى الدنيا الا لرجلين : رجل اذنب ذنوبا فهو يتدار كها بالتوبه ، و رجل يسارع فى الخيرات .

ترجمه : از امام على ، عليه‌السلام ، پرسيده شد كه خير چيست ؟ امام ، عليه‌السلام ، فرمود:

خير، آن نيست كه مال و فرزندت بسيار شوند، بلكه خير آن است كه علمت ، افزون و حلمت بردبارى ات عظيم شود. و بر مردم به عبادتت مباهات كنى و اگر كار نيكو كردى خدا را سپاس گويى و اگر ناشايست كردى از خدا آمرزش بخواهى . در دنيا خيرى نيست ، مگر براى دو كس :

كسى كه گناه كند و آن را با توبه جبران نمايد،

و كسى كه به انجام خيرات بشتابد.

# ٩٥ - ثمره تقوا

لا يقل مع التقوى ، و كيف يقل ما يتقبل ؟

ترجمه : عملى كه با تقوا همراه باشد گرچه به ظاهر اندك باشد، ولى در واقع اندك نيست . چگونه اندك باشد آن چه كه مورد پذيرش خدا قرار مى گيرد؟!

# ٩٦ - دوست پيامبر

ان اولى الناس بالانبياء اعلمهم بما جاءوا به . ثم تلا عليه‌السلام : ان اولى الناس بابرهيم للذين اتبعوه و هذا النبى و الذين آمنوا. (٨) ثم قال : ان ولى محمد من اطاع الله و ان بعدت لحمته ، و ان عدو محمد من عصى الله و ان قربت قرابته .

ترجمه : شايسته ترين مردم نسبت به پيامبران ، داناترين آنان اند به آنچه كه پيامبران آورده اند.

سپس اين آيه را تلاوت كرد:

شايسته ترين مردم ، نسبت به ابراهيم كسانى بودند كه از او پيروى كردند. و اين پيامبر يعنى حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و كسانى كه به او ايمان آوردند.

آن گاه امام ، عليه‌السلام ، چنين فرمود:

دوست محمد، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، كسى است كه خدا را اطاعت كند، هر چند نسبتش به ايشان دور باشد. و دشمن محمد، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، كسى است كه خدا را معصيت كند، هر چند نسبتش به ايشان نزديك باشد.

# ٩٧ - ارزش يقين

و سمع عليه‌السلام رجلا من الحروريه يتهجد و يقرا، فقال :

نوم على يقين خير من صلاه فى شك .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، شنيد كه يكى از خوارج نماز شب مى خواند و قرآن تلاوت مى كند. در اين هنگام فرمود:

خفتن با يقين ، بهتر است از نماز با ترديد.

گفتنى است كه خوارج در حقانيت همه ترديد داشتند و نمى توانستند از ميان آن همه ، حق را باز شناسند.

# ٩٨ - تامل در شنيده ها

اعقلوا الخبر اذا سمعتموه عقل رعايه لا عقل روايه ، فان رواه العلم كثير، و رعاته قليل .

ترجمه : وقتى خبرى شنيديد، به عقل رعايت در آن تعقل كنيد، نه عقل روايت ؛ زيرا راويان علم ، بسيارند و رعايت كنندگان آن اندك .

عقل رعايت ؛ يعنى تعقل در محتواى حديث . در برابر عقل روايت ، كه در راستى حديث انديشه مى كند.

# ٩٩ - معناى استرجاع

و سمع رجلا يقول : انا لله و انا اليه راجعون ، فقال :

ان قولنا: انا لله اقرار على انفسنا بالملك ، و قولنا: و انا اليه راجعون اقرار على انفسنا بالهلك .

ترجمه : شنيد كه مردى مى گويد: انا لله و انا اليه راجعون . در اين هنگام فرمود:

انالله ؛ ما از آن خداييم اعترافى است در مورد خودمان به مملوك بودن . و انا اليه راجعون ؛ ما به سوى او بازگشت كننده ايم اعترافى است در مورد خودمان به هلاك شدن .

# ١٠٠ - ستايش در پيش رو

و مدحه قوم فى وجهه ، فقال :

اللهم انك اعلم بى من نفسى ، و انا اعلم بنفسى منهم . اللهم اجعلنا خيرا مما يظنون ، و اغفروا لنا ما لا يعلمون .

ترجمه : گروهى امام على ، عليه‌السلام ، را پيش رويش ستودند. در اين هنگام فرمود:

خدايا!تو مرا بهتر از خودم مى شناسى و من خودم را بهتر از اينان .

خدايا!ما را بهتر از آن گردان كه مى پندارند و ما را بيامرز در آن چه كه نمى دانند.

# ١٠١ - كمك به مستمندان

لا يستقيم قضاء الحوائج الا بثلاث :

باستضغارها لتعظم ، و باستكتامها لتظهر، و بتعجيلها لتهنا.

ترجمه : برآوردن حاجات مردم نيازمند جز به سه چيز، شايسته در نمى آيد:

به كوچك شمردن ، تا نزد خدا بزرگ گردد؛

به پنهان داشتن ، تا در قيامت آشكار شود؛

به شتاب در انجام آن ، تا براى نيازمند گوارا آيد.

# ١٠٢ - روزگار وارونه

ياتى على الناس زمان لا يقرب فيه الا الماحل ، و لا يظرف فيه الا الفاجر، و لا يضعف فيه الا المنصف . يعدون الصدقه فيه غرما، و صله الرحم منا، و العباده استطاله على الناس . فعند ذلك يكون السلطان بمشوره النساء، و اماره الصبيان ، و تدبير الخصيان .

ترجمه : برمردم روزگارى خواهد آمد كه در آن ، كسى مقرب نيست ، جز سخن چين . و كسى خوش طبع و باهوش شمرده نمى شود، جز فاجر، و كسى ناتوان به حساب نمى آيد، جز انسان با انصاف .

در آن روزگار، صدقه را خسارت پندارند و صله رحم را با منت درآميزند و عبادت را وسيله ى برترى شمارند.

در آن روزگار، سلطنت با مشورت زنان و امارت كودكان و تدبير خواجگان زن صفت انجام پذيرد.

ظاهر اين سخن مى رساند كه امام على ، عليه‌السلام ، از حوادث آينده خبر مى دهند. اين پيشگويى يا پيش بينى امام از روزگارى است كه هنوز نيامده است . به هر روى نشان علو مقام آن حضرت است .

# ١٠٣ - دنيا يا آخرت ؟!

و رئى عليه ازار خلق مرقوع ، فقيل له فى ذلك ، فقال :

يخشع له القلب ، و تذل به النفس ، و يقتدى به المومنون . ان الدنيا و الاخره عدوان متفاوتان ، و سبيلان مختلفان ، فمن احب الدنيا و تولاها ابغض الاخره و عاداها. و هما بمنزله المشرق و المغرب ، و ماش بينهما كلما قرب من واحد بعد من الاخر، و هما بعد ضرتان !

ترجمه : روزى امام على ، عليه‌السلام ، با جامه اى كهنه و وصله دار ديده شد. در اين باره از امام ، عليه‌السلام ، پرسش شد، فرمود:

براى آن جامه دل ، خاشع مى شود و با آن ، نفس رام مى گردد و به آن ، مومنان اقتدا مى كنند و در راه پارسايى از آن سر مشق مى گيرند.

دنيا و آخرت ، دو راه مختلف و دو دشمن متفاوت هستند. به كسى كه دنيا را دوست بدارد و آن را برگزيند، آخرت را نامحبوب دارد و با آن دشمنى ورزد.

آن دو هم چون مشرق و مغرب هستند و رونده ميان آن دو، هر گاه به يكى نزديك شود از ديگرى دور مى شود. دنيا و آخرت ، بسان دو هوو هستند.

دنيا در اين حكمت به محبت دنيا آمده است . محبت دنيا با گرايش به آخرت منافات دارد. برخلاف استفاده از دنيا و لذت بردن از آن ، كه هيچ منافاتى با آخرت گرايى ندارد.

# ١٠٤ - آخرت طلبى

و عن نوف البكالى ، قال : رايت اميرالمومنين ، عليه‌السلام ، ذات ليله و قد خرج من فراشه ، فنظر فى النجوم ، فقال لى : يا نوف !ا راقد انت ام رامق ؟ فقلت : بل رامق ، قال :

يانوف !

طوبى للزاهدين فى الدنيا، الراغبين فى الاخره . اولئك قوم اتخذوا الارض بساطا، و ترابها فراشا، و ماءها طيبا، و القرآن شعارا، و الدعاء دثارا، ثم قرضوا الدنيا قرضا على منهاج المسيح !

يانوف !ان داوود، عليه‌السلام ، قام فى مثل هذه الساعه من الليل ، فقال : انها لساعه لا يدعوفيها عبد الا استجيب له ، الا ان يكون عشارا، او عريفا، او شرطيا، او صاحب عرطبه و هى الطنبور او صاحب كوبه .

ترجمه : نوف بكالى گفت : شبى امام عليه‌السلام، را ديدم كه از بستر بيرون آمده است و به ستارگان نگاه مى كند. آن گاه به من فرمود:

اى نوف !خوابيده اى يا بيدار؟

عرض كردم : بيدار.

امام ، عليه‌السلام ، فرمود:

اى نوف !

خوشا به حال زاهدان از دنيا و راغبان به آخرت !آنان گروهى اند كه زمين را فرش ، خاك را بستر، آب را عطر، قرآن را لباس زير و دعا را جامه روى خويش گرفته اند و از دنيا چون مسيح دل بريده اند.

اى نوف !

داوود، عليه‌السلام ، در اين ساعت از شب از خواب برخاست و گفت :

اين ، ساعتى است كه در آن هيچ بنده اى دعا نمى خواند جز آن كه مستجاب شود؛ مگر ده يك بگير مامورانى كه يك دهم اموال مردم را براى سلطان ظالم جمع آورى مى كنند يا مامور تجسس در دستگاه ظالمان يا پليس در سلطنت ظالمان و يا دارنده ساز و دهل كه از بندگى خدا رويگردان باشد.

# ١٠٥ - فرايض الهى

ان الله افترض عليكم الفرائض فلا تضيعوها، و حد لكم حدودا فلا تعتدوها، و نهاكم عن اشياء فلا تنتكهوها، و سكت لكم عن اشياء و لم يدعها نسيانا فلا تتكلفوها.

ترجمه : خدا فرايضى را براى شما تعيين كرد، آن ها را ضايع مكنيد.

حدودى را مشخص كرد، از آن فراتر نرويد.

از چيزهايى نهى كرد، آن ها را مرتكب نشويد.

و از چيزهايى هم سكوت كرد و درباره آن ها حكمى بيان نفرمود و از روى فراموشى آن ها را واننهاده است ، پس در مورد آن چيزها خود را به زحمت نيندازيد.

اين حكمت اشاره دارد به تكلف در اطاعت از خدا. برخى به گمان اطاعت خود را به زحمت مى اندازند و در مواردى هم كه حكمى از خدا درباره آن نمى دانند، به خيال اطاعت و از روى احتياط حكمى مى سازند و مطابق آن رفتار مى كنند.

امام على ، عليه‌السلام ، از اين احتياط گرايى تكلف آور نهى مى فرمايد. از نظر آن حضرت بايد از اوامر الهى اطاعت كرد و از نواهى او دورى گزيد. در مواردى هم كه حكمى نيست تكلف نورزيد و به احتياطهاى طاقت فرسا در نيفتاد.

# ١٠٦ - دين گريزى

لا يترك الناس شيئا من امر دينهم لاستصلاح دنياهم ، الافتح الله عليهم ما هو اضرمنه .

ترجمه : مردم ، چيزى از امر دينشان را كه به دنياى شان زيان مى رساند براى سامان بخشيدن به دنياى شان ترك نمى كنند، مگر آن كه خدا زيان دارتر از آن را براى شان پديد آورد.

# ١٠٧ - داناى شكست خورده

رب عالم قد قتله جهله و علمه معه لا ينفعه .

ترجمه : بسا عالمى كه جهلش ، او را كشته است و عملش ، به او سود نرسانيد.

# ١٠٨ - شگفتى هاى قلب

لقد علق هذا الانسان بضعه هى اعجب ما فيه و ذلك القلب ، و ذلك ان له مواد من الحكمه ، و اضدادا من خلافها، فان سنح له الرجاء اذله الطمع ، و ان هاج به الطمع اهلكه الحرص ، و ان ملكه الياس قتله الاسف ، و ان عرض له الغضب اشتد به الغيظ، و ان اسعده الرضى نسى التحفظ، و ان غاله الخوف شغله الحذر، و ان اتسع له الامر استلبته الغره ، و ان افاد مالا اطغاه الغنى ، و ان اصابته مصيبه فضحه الجزع ، و ان عضته الفاقه شغله البلاء، و ان جهده الجوع قعد به الضعف ، و ان افرط به الشبع كظته البطنه ، فكل تقصير به مضر، و كل افراط له مفسد.

ترجمه : به رگى از انسان ، گوشتى آويزان است كه شگفت ترين جزء او است و آن قلب است ؛ زيرا در آن ، مواد حكمت و ضد حكمت وجود دارد يعنى در آن جا ضدها با هم اجتماع كرده اند.

اگر اميد روى آورد، طمع ، خوار سازد؛

اگر طمع به جنبش آيد، حرص هلاك نمايد؛

اگر ياس فرابگيرد، اندوه بكشد؛

اگر غضب پديد آيد، خشم شدت بگيرد؛

اگر سعادت رضايت دست دهد، خوددارى از مضرات فراموش شود؛

اگر وحشت بگيرد، حذر كردن از منشاء ترس به خود مشغول كند؛

اگر امنيت يابد، غرور آن را سلب نمايد؛

اگر مالى به دست آورد، توانگرى او را به طغيان كشاند؛

اگر مصيبتى برسد، بى تابى رسوايش كند؛

اگر فقر آزارش دهد، بلا گرفتارش كند؛

اگر گرسنگى او را به زحمت اندازد، ناتوانى او را از پا درآورد؛

اگر سيرى بيش از اندازه شود، پرخورى او را به زحمت اندازد.

پس براى قلب هر كوتاهى ، زيان به دنبال دارد و هر زياده روى ، فساد آورد.

# ١٠٩ - معيار رهايى

نحن النمرقه الوسطى بها يلحق التالى ، و اليها يرجع الغالى .

ترجمه : ما تكيه گاهى هستيم ميانه يعنى نه چپ و نه راست ، بلكه صراط مستقيم ؛ عقب مانده به آن ملحق مى شود و پيش افتاده به آن باز مى گردد. و اگر چنين نكنند از تكيه گاهى آرامش آفرين محروم خواهند شد.

# ١١٠ - تسامح در دين

لا يقيم امر الله سبحانه الا من لا يصانع ، و لا يضارع ، و لا يتبع المطامع .

ترجمه : فرمان خداى سبحان را برپا نمى دارد، مگر آن كه مدارا نكند، تسامح نورزد و از مطامع دنيا پيروى ننمايد.

يعنى در فرمان هاى مسلم خداى تعالى كسى نبايد مدارا و مسامحه كند و جانب هوس هاى دنيا را بگيرد.

# ١١١ - تاوان محبت

و قد توفى سهل بن حنيف الانصارى بالكوفه بعد مرجعه معه من صفين ، و كان من احب الناس اليه :

لو احبنى جبل لتهافت .

معنى ذلك ان المحنه تغلظ عليه فتسرع المصائب اليه ، و لا يفعل ذلك الا بالاتقياء الابرار، و المصطفين الاخيار. و هذا مثل قوله عليه‌السلام :

ترجمه : وقتى سهل بن حنيف انصارى پس از بازگشت از جنگ صفين به همراه امام على ، عليه‌السلام ، در كوفه از دنيا رفت ، امام عليه‌السلام فرمود:

اگر كوهى دوستم بدارد، مى شكافد و فرو مى ريزد.

يعنى محنت بر او شدت مى گيرد و مصائب به سوى او با شتاب مى آيند. و چنين نشوند جز نيكان باتقوا و نخبگان نيكوكار.

اين سخن ، مانند سخن ديگر كه در شماره بعد مى آيد است .

# ١١٢ - عشق و مشقت

من احبنا اهل البيت فليستعد للفقرا جلبابا.

و قد يوول ذلك على معنى آخر ليس هذا موضع ذكره .

ترجمه : آن كه ما اهل بيت را دوست دارد، آماده شود كه فقر، جامه اش گردد.

احتمالااين سخن به معنايى ديگر باز مى گردد كه اين جا، براى بيان آن مناسب نيست .

# ١١٣ - بهترين چيزها

لا مال اعود من العقل ، و لا وحده اوحش من العجب ، و لا عقل كالتدبير، و لا كرم كالتقوى ، ولا قرين كحسن الخلق ، ولا ميراث كالادب ، ولا قائد كالتوفيق ، ولا تجاره كالعمل الصالح ، ولا ربح كالثواب ، ولا ورع كالوقوف عند الشبهه ، ولا زهد كالزهد فى الحرام ، ولا علم كالتفكر، ولا عباده كاداء الفرائض ، ولا ايمان كالحياء والصبر، ولا حسب كالتواضع ، ولا شرف كالعلم ، ولا عز كالحلم ، ولا مظاهره اوثق من المشاوره .

ترجمه : هيچ سرمايه اى ، سودمندتر از عقل نيست ؛

هيچ تنهايى ، وحشتناك تر از خودشگفتى خود پسندى نيست ؛

هيچ عقلى ، چون تدبير نيست ؛

هيچ كرمى ، چون تقوا نيست ؛

هيچ رفيقى ، چون خوش اخلاقى نيست ؛

هيچ ميراثى ، چون ادب نيست ؛

هيچ رهبرى ، چون توفيق نيست ؛

هيچ تجارتى ، چون عمل صالح نيست ؛

هيچ سودى ، چون ثواب نيست ؛

هيچ ورعى ، چون توقف كردن در شبهه نيست ؛

هيچ زهدى ، چون زهد در حرام نيست ؛

هيچ علمى ، چون تفكر نيست ؛

هيچ عبادتى ، چون اداى واجبات نيست ؛

هيچ ايمانى ، چون حيا و صبر نيست ؛

هيچ شرافتى ، چون علم نيست ؛ حسبى و نسبى چون تواضع نيست ؛

هيچ عزتى ، چون حلم نيست ؛

و هيچ پشتيبانى ، مطمئن تر از مشاوره نيست .

# ١١٤ - خوش گمانى بى جا

اذا استولى الصلاح على الزمان و اهله ثم اساء رجل الظن برجل لم تظهر منه حوبه فقد ظلم . و اذا استولى الفساد على الزمان و اهله فاحسن رجل الظن برجل فقد غرر.

ترجمه : آن هنگام كه صلاح بر زمان و اهل آن مستولى شد و كسى گمان بد ببرد به آن كه گناهى از او ظاهر نشده ، ظلم كرده است . و آن هنگام كه فساد بر زمان و اهلش مستولى شد و كسى گمان نيك ببرد به شخصى و به او اعتماد كند، فريب خورده است .

# ١١٥ - زندگى مرگ آلود

و قيل له عليه‌السلام : كيف نجدك يا اميرالمومنين ؟ فقال عليه‌السلام :

كيف يكون حال من يفنى ببقائه ، و يسقم بصحته ، و يوتى من مامنه .

ترجمه : به امام على ، عليه‌السلام ، عرض شد: حالتان چگونه است ؟ حضرت فرمود:

چگونه باشد كسى كه با هستى اش ، نيست مى شود يعنى هر چه كه زندگى مى كند به مرگ نزديك تر مى شود. و با سلامتى اش ، بيمار مى گردد يعنى هر چه از سلامتى اش مى گذرد به پيرى و بيمارى نزدك تر مى شود. و مرگ از پناهگاهش در مى رسد يعنى هر جا را كه پناهگاه قرار دهد، نمى تواند از مرگ در امان باشد.

# ١١٦ - قوانين آسمانى

كم من مستدرج بالاحسان اليه ، و مغرور بالستر عليه ، و مفتون بحسن القول فيه . و ما ابتلى الله احدا بمثل الاملاء له .

ترجمه : بسا كسى كه با احسان به او از سوى خدا به تدريج به عذاب كشانده مى شود.

بسا كسى كه با پوشانده شدن گناهانش از سوى خدا مغرور مى شود و به فكر تدارك گناهان نمى افتد. ولى روزى فسقش آشكار مى شود و در محضر خدا شرمنده مى گردد.

خدا هيچ كس را به چيزى مانند املاء مهلت دادن نيازموده است .

اشاره به دو سنت الهى استدراج و استمهال است در سنت استدراج خداى تعالى با بخشش نعمت هايش گناهكار را از توبه و استغفار غافل مى كند. در حالى كه اين حيات پر نعمتش ‍ گام هايى است كه او را به تدريج به سوى عذاب الهى مى كشاند. در سنت استمهال به فرد گناهكار فرصت مى دهد كه همچنان به گناهانش بپردازد. به واقع اين فرصت به زيان او است ، زيرا بر حجم گناهانش مى افزايد.

# ١١٧ - مردم و على عليه‌السلام

هلك فى رجلان : محب غال ، و مبغض قال .

ترجمه : دو كس در مورد من به هلاكت افتادند: كسى كه در دوست داشتن من غلو كرد. و كسى كه به شدت كينه مرا به دل گرفت و به كلى از من روى گرداند.

غاليان كسانى هستند كه على عليه‌السلام، را از مرتبه انسانى فراتر مى دانند و براى آن حضرت شان الوهى قائل هستند. كينه ورزان مفرط كسانى اند كه دشنام به آن حضرت را موجب تقرب به خدا مى دانند.

# ١١٨ - از دست دادن فرصت

اضاعه الفرصه غصه .

استفاده نكردن از فرصت موجب اندوه است .

# ١١٩ - دنياى خوش خط و خال

مثل الدنيا كمثل الحيه ، لين مسها، و السم الناقع فى جوفها. يهوى اليها الغر الجاهل ، و يحذرها ذواللب العاقل .

ترجمه : دنيا همانند مارى است كه دست كشيدن بر آن نرم است و ظاهرى دلربا دارد و در درون آن زهر كشنده هست .

شيفته نادان فريب ظاهر دنيا را مى خورد و خواهانش مى شود و خردمند عاقل در باطن آن مى نگرد و از آن پرهيز مى كند.

# ١٢٠ - اين قريشيان ...

و سئل عليه‌السلام عن قريش فقال :

اما بنو مخزوم فريحانه قريش ، نحب حديث رجالهم ، و النكاح فى نسائهم . و اما بنو عبد شمس فابعدها رايا و امنعها لما وراء ظهورها. و اما نحن فابذل لما فى ايدينا، واسمح عند الموت بنفوسنا. و هم اكثر و امكرو انكر، و نحن افصح و انصح و اصبح .

ترجمه : از امام على ، عليه‌السلام ، درباره قبيله قريش سوال شد، پاسخ دادند:

بنى مخزوم ، گل خوش بو و ريحانه قريش هستند. هم صحبت شدن با مردانشان و ازدواج با زنانشان را دوست داريم .

اما بنى عبد شمس ، راى شان از همه راى ها نسبت به صواب و درستى دورتر است و بيش از همه ديگران را از دارايى شان منع مى كنند و يعنى بخيل هستند.

اما ما بنى هاشم اموال و دارايى خود را بيش تر مى بخشيم و به هنگام مرگ سخاوتمندانه تر جان مى دهيم از مرگ نمى هراسيم و با سرافرازى مى ميريم .

آنان بنى عبد شمس تعدادشان بيش تر، فريب كارتر، بدكارتر و در چهره ناپسندترند.

ما در بيان فصيح تر، نسبت به مردم خيرخواه تر، خوش سيماتر و پسنديده تريم

# ١٢١ - اطاعت و عصيان

شتان ما بين عملين : عمل تذهب لذته و تبقى تبعته ، و عمل تذهب موونته و يبقى اجره .

ترجمه : چقدر اين دو كار تفاوت دارند! كارى كه لذت آن از ميان مى رود و عواقب زيانبارش باقى مى ماند. و كارى كه رنج آن سپرى مى شود و اجرو پاداش باقى مى ماند.

منظور از كار اول ، كارهايى است كه مورد رضايت خدا نيست . و منظور از كار دوم ، عكس آن است .

# ١٢٢ - باور به مرگ

و تبع جنازه فسمع رجلا يضحك ، فقال :

كان الموت فيها على غير ناكتب ، وكان الحق فيها على غيرنا وجب ، و كان الذى نرى من الاموات سفر عما قليل الينا راجعون ، نبوئهم اجداثهم ، وناكل تراثهم ، كانا مخلدون بعدهم ، ثم قد نسينا كل واعظ و واعظه ، و رمينا بكل فادح جائحه !

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، در تشييع جنازه اى شركت كرد و صداى خنده مردى را شنيد. در آن حال فرمود:

گويى مرگ در دنيا براى ديگران تقدير شده است نه بر ما!

گويى حق يعنى مرگ كه حقيقتى انكارناپذير است در دنيا براى ديگران واجب شده است !

گويى اين مردگان ، مسافرانى اند كه به زودى به نزد ما برمى گردند!

آنان را به گور مى افكنيم و ميراثشان را مى خوريم ، پندارى پس از آنان تا ابد زندگى مى كنيم . آن گاه اين مردان و زنان پند دهنده را از ياد مى بريم و با ارتكاب كارهاى ناپسند آماج بلا و آفت نابود كننده قرار مى گيريم .

# ١٢٣ - خوشا آن كه ...

طوبى لمن ذل فى نفسه ، و طاب كسبه ، و صلحت سريرته ، و حسنت خليفته ، و انفق الفاضل من ماله ، و امسك الفضل من لسانه ، و عزل عن الناس شره ، و وسعته السنه ، و لم ينسب الى البدعه .

اقول : و من الناس من ينسب هذا الكلام الى رسول الله ، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وسلم ، كذلك الذى قبله .

ترجمه : خوشا آن كس كه خود را كوچك گرفت و خود بزرگ بين نبود و كسبش پاكيزه ، باطنش از بدى ها پيراسته و اخلاقش نيكو بود.

و زيادى مالش را كه بيش تر از نياز او بود انفاق كرد؛ و زبانش را از زياده گويى و حرف هاى بيهوده باز داشت ؛ و مردم از شرش ايمن بودند؛ با سنت و روش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زندگى كرد و به او بدعتى را نسبت ندادند.

بعضى اين سخن را به رسول خدا، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، نسبت مى دهند. و همين طور سخن پيشين را.

# ١٢٤ - غيرت

غيره المراه كفر، و غيره الرجل ايمان .

ترجمه : غيرت زن كفر است يعنى با فرمان خداى تعالى در مورد تعدد زوجات سازگار نيست و غيرت مرد، ايمان .

# ١٢٥ - توصيف اسلام

لا نسبن الاسلام نسبه لم ينسبها احد قبلى : الاسلام هو التسليم ، و التسليم هو اليقين ، واليقين هو التصديق ، و التصديق هو الاقرار هوالاداء والاداء هو العمل .

ترجمه : اسلام را چنان توصيف كنم كه پيش از من هيچ كس نكرده است : اسلام ، تسليم بودن است . و تسليم ، يقين داشتن است . و يقين ، تصديق كردن است و تصديق ، اقرار است يعنى ظاهر كردن امورى كه دل آن را تصديق كرد. و اقرار ادا كردن و تحقق بخشيدن است . و ادا همان عمل است .

# ١٢٦ - شگفتا از...

عجبت للبخيل يستعجل الفقر الذى منه هرب ، و يفوته الغنى الذى اياه طلب ، فيعيش فى الدنيا عيش الفقراء و يحاسب فى الاخره حساب الاغنياء و عجبت للمتكبر الذى كان بالامس نطفه ، و يكون غدا جيفه . و عجبت لمن شك فى الله و هو يرى خلق الله . و عجبت لمن نسى الموت و هو يرى الموتى . و عجبت لمن انكر النشاه الاخرى و هو يرى النشاه الاولى . و عجبت لعامر دارالفناء، و تارك دار البقاء!

ترجمه : شگفتا از بخيل ! با شتاب ، فقرى را به دست مى آورد كه از آن گريزان است زيرا از اموالش سود نمى برد و با فقر زندگى را مى گذراند. و از توانگرى اى باز مى ماند كه آن را جويان است . سرانجام در دنيا همانند فقيران زندگى مى كند و در آخرت همانند توانگران با او رفتار مى شود و در مورد ثروتش محاسبه مى شود.

شگفتا از متكبرى كه ديروز نطفه اى ناچيز بود و فردا مردارى خواهد شد.

شگفتا از كسى كه در وجود خدا ترديد مى كند، با آن كه مخلوقات او را مى بيند.

شگفتا از كسى كه مرگ را از ياد مى برد، با آن كه مردگان را مى بيند.

شگفتا از كسى كه جهان ديگر آخرت را انكار مى كند، با آن كه جهان نخستين دنيا را مى بيند.

شگفتا از كسى كه سراى فانى دنيا را آباد مى سازد و سراى جاودان آخرت را وا مى گذارد و با اخلاق نيك و اعمال صالح براى آن سرا توشه جمع نمى آورد.

# ١٢٧ - سهم خدا

من قصر فى العمل ابتلى بالهم . و لا حاجه لله فيمن ليس لله فى ماله و نفسه نصيب .

ترجمه : كسى كه در كار براى خدا با همه توان مادى و معنوى كوتاهى كند دچار اندوه مى شود. خدا را به آن كس نياز نيست كه در مال و جانش سهمى ندارد.

اندوه به سبب كوتاهى در كار براى خدا، احتمالا در قيامت رخ خواهد داد. در آن جا آدمى از كوتاهى توشه اش كه به سبب كاهلى در امور الهى بود، رنج خواهد برد. البته ممكن است آن اندوه در دنيا نيز روى دهد، آن گاه كه امكانات مادى و معنوى خود را از دست دهد و حسرت خورد كه چرا در روزگار دارايى براى تقرب به حق كارى انجام نداده است .

# ١٢٨ - پاييز و بهار

توقوا البرد فى اوله ، و تلقوه فى آخره ، فانه يفعل فى الابدان كفعله فى الاشجار، اوله يحرق ، و آخره يورق .

ترجمه : اول سرما، اول پاييز خود را از آزار آن محفوظ داريد و در آخر سرما، اول بهار، به آن روى آوريد؛ زيرا سرما با بدن ها همان مى كند كه با درختان ، اول آن ، درختان را مى سوزاند و آخر آن ، برگ درختان را مى روياند.

# ١٢٩ - عظمت پروردگار

عظم الخالق عندك يصغر المخلوق فى عينيك .

ترجمه : آفريدگار را كه بزرگ بينى ، آفريده در چشمت كوچك آيد.

# ١٣٠ - سرزمين هراس انگيز

و قال عليه‌السلام و قد رجع من صفين ، فاشرف على القبور بظاهر الكوفه :

يا اهل الديار الموحشه و المحال المقفره ، و القبور المظلمه ؛ يا اهل التربه ، يا اهل الغربه ، يا اهل الوحده ، يا اهل الوحشه ! انتم لنا فرط سابق و نحن لكم تبع لا حق . اما الدور فقد سكنت ، و اما الازواج فقد نكحت ، واما الاموال فقد قسمت . هذا خبر ما عندنا، فما خبر ما عندكم ؟

ثم التفت الى اصحابه فقال :

اما لو اذن فى الكلام لاخبروكم ان خير الزاد التقوى .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، به هنگامى كه از صفين باز مى گشت در نزديكى كوفه رو به گورستان آن كرد و فرمود:

اى ساكنان سرزمين هراس انگيز و مكان هاى متروكه و بى آب و گياه و گورهاى تاريك !

اى اهالى خاك ، اى اهالى غربت ، اى اهالى تنهايى ، اى اهالى وحشت ! شما پيش قدم هستيد و بر ما پيشى گرفتيد و ما پيرو هستيم و به شما خواهيم رسيد. خانه هاى شما سكنى گزيده شد و همسران تان به نكاح و ازدواج رفتند و اموال تان قسمت شده است . اين خبرهايى است كه ما داريم . شما چه خبر داريد؟

آن گاه رو به يارانش كرد و فرمود:

اگر به آنان اجازه سخن گفتن داده شود بى درنگ به شما خبر خواهند داد كه : بهترين توشه براى جهان آخرت تقوا است .

# ١٣١ - نكوهنده دنيا

و قال عليه‌السلام و قد سمع رجلا يذم الدنيا:

ايها الذام للدنيا، المغتر بغرورها، المخدوع باباطيلها، اتغتر بالدنيا ثم تذمها؟ انت المتجرمه عليها ام هى امتجرمه عليك ؟ متى استهونك ام متى غرتك ؟ ابمصارع آبائك من البلى ؟ ام بمضاجع امهاتك تحت الثرى ؟ كم عللت بكفيك ؟ و كم مرضت بيديك ؟! تبتغى لهم الشفاء، و تستوصف لهم الاطباء؛ غداه لا يغنى عنهم دواوك ، و لا يجدى عليهم بكاوك ، لم ينفع احد هم اشفاقك ، و لم تسعف فيه بطلبتك ، ولم تدفع عنهم بقوتك ، قد مثلت لك به الدنيا نفسك ، و بمصرعه مصرعك .

ان الدنيا دار صدق لمن صدقها و دار عافيه لمن فهم عنها، و دار غنى لمن تزود منها، و دار موعظه لمن اتعظ بها. مسجد احباء الله ، و مصلى ملائكه الله ، و مهبط وحى الله ، ومتجر اولياء الله ؛ اكتسبوا فيها الرحمه ، و ربحوا فيها الجنه . فمن ذا يذمها و قد آذنت ببينها، و نادت بفراقها، و نعت نفسها و اهلها، فمثلت لهم ببلائها البلاء، و شوقتهم بسرورها الى السرور!

راحت بعافيه ، و ابتكرت بفجيعه ، ترغيبا و ترهيبا، و تخويفا و تحذيرا. فذمها رجال غداه الندامه ، و حمدها آخرون يوم القيامه ؛ ذكرتهم الدنيا فتذكروا، و حدثتهم فصدقوا، و وعظتهم فاتعظوا.

ترجمه : امام على عليه‌السلام ، شنيد مردى دنيا را نكوهش مى كند. در آن هنگام فرمود:

اى نكوهنده دنيا كه فريفته شده نيرنگ هايش و گول خورده دروغ هايش هستى !

فريفته دنيا مى شوى و در اين حال نكوهش مى كنى ؟! تو بايد بر دنيا دعوى جرم كنى يا دنيا بر تو؟ چه وقت دنيا سرگردانت كرد و عقلت را ربود؟ يا چه وقت فريبت داد؟ به چه چيز تو را فريب داد؟ به گورها و مكان برخاك افتادن و پوسيده شدن پدرانت ، يا به خوابگاه مادرانت در زير خاك !

چه بسيار دردمند كه با پنجه هايت به آنان خدمت رساندى !

چه بسيار بيمار، كه با دست هايت پرستارى كردى !براى شان شفا طلبيدى و از پزشكان دارويى خواستى كه درمانش كند.

بامدادان ، داروى تو آنان را از بيمارى نجات نداد و گريه هايت به حال آنان سود نبخشيد و اضطراب و ترست از شفا نيافتنشان به حال هيچ يك فايده اى نكرد. به خواسته هايت نرسيدى و با توانايى ات نتوانستى ، بيمارى را از آنان دور سازى . دنيا در آن بيماران ، نفس و عاقبت تو را نشان داد. و با هلاكت گاه آنان ، هلاكت گاه تو را به تصوير كشاند تا تو را پند دهد و از مغرور شدنت جلوگيرى كند.

دنيا سراى راستى است ، براى كسى كه با آن راست باشد و به چشم سودجويى در آن ننگرد.

و سراى عافيت ، براى كسى كه پيام آن را درك كند.

و سراى بى نيازى ، براى كسى كه از آن براى آخرت توشه بردارد.

و سراى اندرز، براى كسى كه به پند آن گوش بسپارد.

دنيا مسجد دوست داران خدا، مصلاى فرشتگان او، فرودگاه وحى او و تجارتگاه اولياى او است . اولياى خدا در دنيا به كسب رحمت پرداختند و به بهشت رابه سود بردند.

چه كس است كه دنيا را نكوهش كند، با آن كه دنيا به زبان حال دور شدنش را از اهلش اعلام كرده و جداشدنش را ندا داده و به نابودى خود و اهلش خبر داده است .

دنيا با بلاياى موجود در خود، نمونه اى از بلا را براى مردم تصوير كرد تا از بلاياى اخروى بهراسند و با شادمانى هاى موجود در خود، مردم را به شادمانى مشتاق ساخت و شوق بهشت رفتن را در آنان پديد آورد.

دنيا براى ايجاد اشتياق و ترس و براى بيم كردن و هشدار دادن به اهلش شب به عافيت گذشت و صبح دم به فاجعه آغاز كرد تا بفهماند كه احوال دنيا متفاوت است . ساعتى روى مى آورد و ديگر ساعت روى بر مى گرداند.

مردانى بدكار در بامداد پشيمانى ، دنيا را نكوهش كنند به پندار آن كه دنيا موجب هلاكت آنان شد. و قومى ديگر به روز قيامت آن را بستايند كه دنيا تذكرشان داد، پس پذيرفتند و با آنان سخن گفت و تصديقش كردند وبه آنان پند داد، پس پند گرفتند.

بنابراين ، آن چه كه مذموم است مغرور شدن به دنيا و دل بستن به آن است . طورى كه آدمى از آخرت غافل شود و سرگرم دنيا گردد. اما خود دنيا با همه مواهبش و نيز با تمام حوادث و اتفاقاتش موهبت خداوندى است كه آدمى در آن عبرت مى آموزد و به سوى خدا حركت مى كند.

# ١٣٢ - نداى فرشته

ان الله ملكا ينادى فى كل يوم : لدوا للموت ، و اجمعوا للفناء، و ابنوا للخراب .

ترجمه : خداى تعالى فرشته اى دارد كه هر روز ندا مى دهد:

بزاييد براى مردن ، گرد آوريد براى از بين رفتن و بنا كنيد براى ويران شدن .

# ١٣٣ - مردم و دنيا

الدنيا دار ممر لا دار مقر، والناس فيها رجلان : رجل باع فيها نفسه فاوبقها، و رجل ابتاع نفسه فاعتقها.

ترجمه : دنيا، سراى گذر است ، نه خانه ى اقامت . مردم در دنيا دو گونه اند:

يكى آن كه نفسش را به دنيا فروخت و هلاك كرد.

و ديگر آن كه نفسش را خريد و آزاد ساخت و از بندگى دنيا به درآورد.

# ١٣٤ - دوست حقيقى

لا يكون الصديق صديقا حتى يحفظ اخاه فى ثلاث : فى نكبته و غيبته و وفاته .

ترجمه : دوست را، دوست حقيقى نتوان ناميد، مگر آن كه در سه وقت ، برادرش را از گزند نگه دارد:

در گرفتارى با يارى كردن ،

در غياب با دفاع كردن

و در وفات با ياد نيك .

# ١٣٥ - چاره گناهكارى

من اعطى اربعا لم يحرم اربعا: من اعطى الدعاء لم يحرم الاجابه ، و من اعطى التوبه لم يحرم القبول ، و من اعطى الاستغفار لم يحرم المغفره ، و من اعطى الشكر لم يحرم الزياده .

و تصديق ذلك كتاب الله ، قال الله فى الدعاء: ادعونى استجب لكم . و قال فى الاستغفار: و من يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفرالله يجدالله غفورا رحيما. و قال فى الشكر: لئن شكرتم لازيدنكم . و قال فى التوبه : انما التوبه على الله للذين يعملون السوء بجهاله ثم يتوبون من قريب . فاولئك يتوب الله عليهم و كان الله عليما حكيما.

ترجمه : آن كه به او چهار چيز داده شود، از چهار چيز ديگر محروم نمى شود:

آن كه دعا به او داده شود از اجابت ،

آن كه توبه به او داده شود از پذيرش ،

آن كه استغفار به او داده شود از مغفرت ،

و آن كه شكر به او داده شود از زيادت نعمت محروم نمى شود.

گواه اين سخن ، كتاب خدا است خدا درباره دعا در قرآن فرمود:

بخوانيد مرا، تا دعاى تان را اجابت كنم . (٩)

و درباره استغفار فرمود:

هر كس كار بد كند يا به نفسش ظلم كند، سپس به درگاه خدا استغفار نمايد، خدا را بخشاينده و مهربان خواهد يافت . (١٠)

و درباره شكر فرمود:

اگر شكر گذاريد، البته فزونى خواهم داد. (١١)

و درباره توبه فرمود:

توبه بر خدا است ، براى كسانى كه از روى جهالت كار بد مى كنند و به زودى توبه مى نمايند. خدا آنان را مورد بخشايش قرار خواهد داد. و خدا دانا و حكيم است . (١٢)

# ١٣٦ - جهاد زن

الصلاه قربان كل تقى ، و الحج جهاد كل ضعيف . و لكل شى ء زكاه و زكاه البدن الصيام ، و جهاد المراه حسن التبعل .

ترجمه : نماز، موجب تقرب هر پرهيزگار به خدا است .

و حج ، جهاد هر ناتوان است .

براى هر چيز، زكات است و زكات بدن ، روزه است .

جهاد زن ، خوب شوهر دارى كردن است يعنى به وظايفش در برابر شوهر عمل كند. گويى در آن روزگار مهم ترين وظيفه زن رسيدگى به امور خانه بود. حقا كه وظيفه مهمى بود و اگر زنى بتواند به خوبى از عهده آن برآيد، كار بزرگى انجام داده است . اما اين بدين معنى نيست كه زن نمى تواند يا نبايد به امور اجتماعى بپردازد. گرچه از سخن حضرت اولويت خانه دارى براى زن به شوهر مشهود است .

# ١٣٧ - فرود آوردن روزى

استنزلوا الرزق بالصدقه .

با صدقه دادن ، روزى را فرود آوريد.

# ١٣٨ - عوض الهى

من ايقن بالخلف جاد بالعطيه .

آن كه به عوض گرفتن از خدا يقين دارد، در بخشيدن ، سخاوت به خرج دهد و دست خود نگه ندارد.

درباره عوض دادن خدا به بخشش هاى آدمى ، روايات بسيارى وجود دارد. اين هم يكى از آن هاست .

# ١٣٩ - يارى خدا

تنزل المعونه على قدر الموونه .

يارى خدا به اندازه نياز و زحمتى كه مى كشيد فرود مى آيد.

# ١٤٠ - ميانه روى در معيشت

ما عال من اقتصد.

فقير نشد، آن كس كه در مخارج زندگى ميانه رو بود.

# ١٤١ - فرزند كم تر

قله العيال احد اليسارين .

از دو آسايش ، يكى كم عائله بودن است و ديگرى ثروت داشتن .

# ١٤٢ - مهربانى با مردم

التودد نصف العقل .

مودت با مردم نصف عقل است .

# ١٤٣ - اندوه و پيرى

الهم نصف الهرم .

اندوه خوردن نيمى از پيرى است .

# ١٤٤ - شكيبايى در مصيبت

ينزل الصبر على قدر المصيبه . و من ضرب يده على فخذه عند مصيبته حبط عمله .

ترجمه : صبر نعمتى است كه از سوى خدا به اندازه مصيبت فرود مى آيد. آن كه به هنگام مصيبت ، دست بر ران زد و بى تابى نمود عملش را باطل گرداند و پاداش آن را هدر داد.

# ١٤٥ - عبادت جاهلان

كم من صائم ليس به من صيامه الا الجوع و الظلما، و كم من قائم ليس له من قيامه الا السهر و العناء. حبذا نوم الا كياس و افطار هم .

ترجمه : بسا روزه دارى كه از روزه اش جز گرسنگى و تشنگى ندارد.

بسا نماز گزار و قائمى كه از قيامش جز بيدارى و رنج ندارد. خوشا خواب هوشمندان عاقل و افطارشان .

هوشمند عاقل كسى است كه منزلت ربويى را دريافته و مقام بندگى اش را درك كرده است .

گفتنى است كه اين سخن درباره روزه و نمازهاى مستحبى است و الا واجبات را چه هوشمند و چه غير آن همه بايد ادا كنند. گرچه در حوزه واجبات نيز عمل هوشمندان ارج ديگرى دارد.

اما در حوزه مستحبات مى توان گفت كه خواب هوشمندان برتر است . اين سخن ارزش هوش و عقل را نمايان مى سازد كه از اعمال و حركات بى معنى بسى فراتر است ، هر چند آن اعمال و حركات به قصد تقرب انجام گيرند.

# ١٤٦ - امواج بلا

سوسوا ايمانكم بالصدقه ، و حصنوا اموالكم بالزكاه ، وادفعوا امواج البلاء بالدعاء.

ترجمه : به تدبير صدقه دادن ايمانتان را حفظ كنيد.

و با زكات دادن مال هايتان را در دژ گذاريد. گويى زكات ، دژى است كه از مال ها در برابر حوادث محافظت مى كند.

و با دعا از امواج بلا پيشگيرى كنيد.

# ١٤٧ - حاملان دانش

و من كلام له ، عليه‌السلام ، لكميل بن زياد النخعى . قال كميل بن زياد: اخذ بيدى اميرالمومنين على بن ابى طالب ، عليه‌السلام ، فاخر جنى الى الجبان ، فلما اصحر تنفس ‍ الصعداءثم قال :

يا كميل بن زياد!ان هذه القلوب اوعيه فخيرها اوعاها. فاحفظ عنى ما اقول لك .

الناس ثلاثه : فعالم ربانى و متعلم على سبيل نجاه ، و همج رعاع اتباع كل ناعق ، يميلون مع كل ريح ، لم يستضيئوا بنور العلم ، و لم يلجاوا الى ركن وثيق .

يا كميل ! العلم خير من المال . العلم يحرسك و انت تحرس المال . و المال تنقصه النفقه والعلم يزكو على الانفاق ، و صنيع المال يزول بزواله .

يا كميل بن زياد! معرفه العلم دين يدان به . به يكسب الانسان الطاعه فى حياته ، و جميل الاحدوثه بعد وفاته . و العلم حاكم و المال محكوم عليه .

يا كميل ! هلك خزان الاموال و هم احياء، والعلماء باقون ما بقى بلى اصبت لقنا غير مامون عليه ، مستعملا آله الدين للدنيا، و مستظهرا بنعم الله على عباده ، بحججه على اوليائه ، او منقادا لحمله الحق لا بصيره له فى احنائه ، ينقدح الشك فى قلبه لاول عارض من شبهه . الا لاذا و لاذالك . او منهوما باللذه سلس القياد للشهوه ، او مغرما بالجمع والادخار، ليسا من رعاه الدين فى شى ء. اقرب شى ء شبها بهما الانعام السائمه ، كذلك يموت العلم بموت حامليه .

اللهم بلى ، لا تخلو الارض من قائم لله بحجه ؛ اما ظاهرا مشهورا واما خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله و بيناته . و كم ذا؟ و اين اولئك ؟ اولئك والله الاقلون عددا و الاعظمون عندالله قدرا. يحفظ الله بهم حججه و بيناته حتى يودعوها نظراءهم و يزرعوها فى قلوب اشباههم . هجم بهم العلم على حقيقه البصيره ، و باشروا روح اليقين ، والستلانوا ما استوعره المترفون ، وانسوا بما استوحش منه الجاهلون ، و صحبوا الدنيا بابدان ارواحها معلقه بالمحل الاعلى . اولئك خلفاءالله فى ارضه و الدعاه الى دينه . آه آه شوقا الى رويتهم !انصرف يا كميل اذا شئت .

ترجمه : كميل بن زياد گفت : اميرالمومنين ، على بن ابى طالب ، عليه‌السلام ، دستم را گرفت و به سمت گورستان برد. هنگامى كه به صحرا رسيد، آهى بلند كشيد و فرمود:

اى كميل ، پسر زياد!

اين قلب ها همانند ظرف هستند، بهترين قلب ، حفظ كننده ترين آن است ؛ حفظ كن آن چه را كه برايت مى گويم .

مردم سه گونه اند:

عالم ربانى خدايى ،

دانش آموزى كه در راه نجات است ،

و احمق حقير، كه به دنبال هر آوازى مى رود و به هر بادى ميل مى كند. از نور دانش ، روشنى نجسته و به ركن استوار يعنى به عالم ربانى پناه نبرده است . از اين رو، نه علم دارد كه چون عالمان ربانى ، به علم خويش ، راه نجات را پيدا كند و نه به ركن استوارى پناه برده است ، كه چون دانش آموزان ، در راه نجات قرار گيرد.

اى كميل !

علم ، بهتر از مال است ،

علم ، تو را پاس مى دارد و مال را تو،

مال ، به خرج كردن كم مى شود و علم ، به انفاق ثمر مى دهد.

محصول مال به زوال آن زايل مى شود ولى آن چه كه از علم به دست مى آيد، به پايدارى علم ، پايدار مى ماند.

اى كميل ، پسر زياد!

معرفت حاصل از علم ، آيينى است كه مى توان از آن پيروى كرد.

آدمى به علم در دوران حياتش ، طاعت خدا و بعد از وفاتش نام نيك به دست مى آورد.

علم ، حاكم است و مال ، محكوم است .

اى كميل !

گردآورندگان مال ، هلاك شده اند، با آن كه در ظاهر زنده اند. عالمان ، تا روزگار باقى است بقا دارند؛ تن هايشان گم شده و لكن اشباحشان در قلب ها موجود است .

اى كميل !

در اين جا اشاره به سينه اش فرمود، علمى است فراوان ، اگر پيدا مى كردم كسانى را كه آن را حمل كنند ولى افسوس كه حمل كنندگان شايسته اى پيدا نمى كنم .

آرى ، پيدا كردم اما تيز فهمى را كه قابل اطمينان نبود و از ابزار دين براى دنيا سود مى جست . و از نعمت هاى خدا عليه بندگانش كمك مى گرفت و از حجت هاى خدا يعنى عقل و شرع عليه اوليايش .

و يا مقلد چشم بسته حاملان حق را پيدا كردم كه در جوانب حق ، بصيرت ندارد و با عروض نخستين شبهه ، ترديد در دلش شعله مى كشد.

حال!نه اين مقلد بى بصيرت و نه آن تيز فهم غير قابل اطمينان .

و يا شكم باره لذت پرست و عنان گسيخته شهوت را پيدا كردم .

و يا شيفته گرد آوردن و انباشتن مال .

اين دو نيز هيچ نگاهبان دين نيستند. شبيه ترين چيز به اين دو، بهايمى هستند كه رها مى شوند تا خودسر بچرند.

و اين گونه است كه علم ، با مرگ حاملانش مى ميرد.

آرى ،

زمين از قائمى خالى نمى شود كه براى خدا با حجت و برهان قيام مى كند، يا ظاهر مشهور و يا ترسان پنهان ، تا حجت ها و بينه هاى خدا از بين نرود.

اما اينان مگر چند نفرند و كجا هستند؟ به خد سوگند!اينان در شمار كمترين ند و در منزلت نزد خدا بزرگ ترين .

خدا به وسيله آنان ، حجت ها و بينه هاى خود را حفظ مى كند، تا در همانندان خود به وديعت سپارند و در قلب هاى امثال خود كشت نمايند.

علم ، با حقيقت بصيرت به آنان هجوم آورده است و روح يقين را بى واسطه دريافته اند.

آن چه را كه نازپروردگان خوش گذران دشوار پنداشته اند آسان گرفته اند. يعنى از مشقت هاى تحصيل علم نهراسيده اند و به آن چه كه جاهلان از آن وحشت كرده اند، مانوس شده اند يعنى به عبادت خدا كه جاهلان از آن گريزان هستند، انس گرفته اند.

با دنيا، به بدن هايى مصاحبت مى كنند كه ارواحشان به محل اعلى آويخته است .

آنان خلفاى هدا در زمين و دعوت كنندگان به دين او هستند.

آه آه ، چقدر مشتاق ديدن آن هايم !

اى كميل !

حال اگر مى خواهى ، بازگرد.

# ١٤٨ - آدمى و زبان

المرء مخبوء تحت لسانه .

آدمى زير زبان خود پنهان است .

# ١٤٩ - بها دادن به خويشتن

هلك امرو لم يعرف قدره .

آن كه قدرش را نشناخت به هلاكت افتاد.

سخن بسيار با ارزشى است . تا آدمى خودش نخواهد ديگرى نمى تواند به او شخصيت و منزلت مناسب و معقول دهد. اين تنها چيزى است در دنيا كه بخشيدنى نيست . منزلت خود را هر كس خود بايد درك كند و به پاسدارى از آن بپردازد. و گرنه راه هلاكت خواهد پيمود و رفتارى بروز خواهد داد كه متناسب با شخصيتى نازل است و تاوان آن را بايد پس دهد.اوج درك منزلت آن است كه آدمى به اين نكته برسد كه مخاطب خطاب الوهى است . و اين منزلت با رفتارهاى ناشايست و خرد كننده مناسب نيست . او بايد به خدا بينديشد و از اشتغال به امور كوچك بپرهيزد.

# ١٥٠ - پندهاى گرانقدر

و قال عليه‌السلام لرجل ساله ان يعظه :

لا تكن ممن يرجو الاخره بغير العمل ، و يرجى التوبه بطول الامل . يقول فى الدنيا بقول الزاهدين ، و يعمل فيها بعمل الراغبين . ان اعطى منها لم يشبع ، و ان منع منها لم يقنع . يعجز عن شكر ما اوتى ، و يبتغى الزياده فيما بقى ، ينهى و لا يبتهى و يامر بما لا ياتى . يحب الصالحين و لا يعمل عملهم ، و يبغض المذنبين و هو احدهم . يكره الموت لكثره ذنوبه ، و يقيم على ما يكره الموت من اجله . ان سقم ظل نادما، و ان صح امن لاهيا. يعجب بنفسه اذا عوفى و يقنط اذا ابتلى . ان اصابه بلاء دعا مضطرا و ان ناله رخاء اعرض مغترا. تغلبه نفسه على ما يظن و لا يغلبها على ما يستقين . يخاف على غيره باذنى من ذنبه . و يرجو لنفسه باكثر من عمله . ان استغنى بطر و فتن ، وان افتقر قنط و وهن . يقصر اذا عمل و يبالغ اذا سال . ان عرضت له شهوه اسلف المعصيه و سوف التوبه و ان عرته محنه انفرج عن شرائط المله . يصف العبره و لا يعتبر و يبالغ فى الموعظه و لا يتعظ. فهو بالقول مدل و من العمل مقل . ينافس فيما يفنى ، و يسامح فيما يبقى . يرى الغنم مغرما، و الغرم مغنما. يخشى الموت و لايبادر الفوت . يستعظم من معصيه غيره ما يستقل اكثر منه من نفسه ، و يستكثر من طاعته ما يحقره من طاعه غيره . فهو على الناس طاعن و لنفسه مداهن . اللهو مع الاغنياء احب اليه من الذكر مع الفقراء. يحكم على غيره لنفسه و لا يحكم عليها لغيره ، يرشد غيره و يغوى نفسه . فهو يطاع و يعصى ، و يستوفى و لا يوفى ، ويخشى الخلق فى غير ربه و لا يخشى ربه فى خلقه .

و لو لم يكن فى هذا الكتاب الا هذا الكلام لكفى به موعظه ناجعه و حكمه بالغه و بصيره لمبصر و عبره لناظر مفكر.

ترجمه : مردى از امام على ، عليه‌السلام خواسته بود كه اندرزش دهد. امام عليه‌السلام فرمود:

از كسانى مباش ، كه بى عمل ، به آخرت اميد بسته است و به آرزوى دراز، توبه را به عقب مى اندازد. در دنيا، چون زاهدان سخن مى گويد و چون علاقه مندان عمل مى كند.

اگر از دنيا به او داده شود سير نگردد و اگر از آن بازداشته شود به داشته ها قناعت نكند. از عهده شكر آن چه كه به او داده شد بر نمى آيد و در اين حال زيادت مى طلبد در باقى مانده از دنيا.

نهى مى كند و خود نهى نمى پذيرد. امر مى كند به كارى كه خود انجام نمى دهد.

به صالحان محبت مى ورزد و عمل آنان را انجام نمى دهد. گناهكاران را دشمن دارد و خود يكى از آنان است .

مرگ را به خاطر كثرت گناهانش ناپسند دارد و در اين حال بر انجام گناهان و كارهايى كه به خاطر آن مرگ را ناپسند دارد مداومت مى كند.

اگر بيمار شود از گناهانش پشيمان مى گردد و اگر تندرستى يابد آسوده مى گردد و دوباره به لهو مى پردازد.

اگر عافيت بيند، خود بزرگ بين مى شود و اگر گرفتار آيد، نااميد. اگر بلا اصابت كند، به زارى دعا مى خواند و اگر آسايش برسد، با غرور از خدا روى بر مى گرداند.

نفسش در گمان هايش بر او چيره مى شود و او در يقين هايش بر نفس غالب نمى آيد.

بر ديگران به گناهى كمتر از گناه خود مى ترسد و به نفس خود، بيش از آن چه كه عمل كرده است ، اميد دارد.

اگر مستغنى شود، به نعمت مغرور مى گردد و اگر فقير، نااميد و ضعيف مى شود.

وقتى عمل مى كند، كوتاهش مى گذارد كوتاه به جا مى آورد و وقتى درخواست مى كند، مبالغه مى ورزد.

اگر شهوتى پيش آيد، معصيت را مقدم مى دارد و توبه را به تاخير مى اندازد.

اگر محنتى روى دهد، از شرايط ملت اسلام دور مى شود و بى صبرى پيشه مى كند.

عبرت گيرى و حسنات آن را وصف مى كند و خود عبرت نمى گيرد. با مبالغه پند مى دهد و خود پند نمى پذيرد. در سخن گفتن ، سر است و در عمل ، كم كار.

در امور فانى و دنيايى رقابت مى كند و در امور اخروى و باقى ، مسامحه .

غنيمت و طاعت خدا را غرامت مى شمارد و غرامت و معصيت خدا را غنيمت .

از مرگ مى هراسد و با اين حال فوت شدن فرصت را چاره نمى كند و به توبه روى نمى آورد.

معصيت ديگران را عظيم مى شمارد. و بيش تر از آن را از سوى خود، كم به حساب مى آورد. طاعت خود را كثير مى شمارد و همان طاعت را از ديگران ، حقير به حساب مى آورد. بر مردم طعنه مى زند و سخت گير است و براى خود، سهل گير.

لهو با توانگران براى او محبوب تر است از ذكر خدا با مستمندان .

عليه ديگران به نفع خود حكم مى كند و هيچ گاه عليه خود به نفع ديگران حكم نمى كند.

حقوق خود را تمام مى ستاند و حق ديگران را تمام نمى دهد.

درباره پروردگار، از مردم مى هراسد و از اطاعت ، چشم مى پوشد و درباره مردم از پروردگار خوفى ندارد.

اگر در اين كتاب جز همين سخن نبود، كافى بود، از حيث موعظه مفيد و حكمت بالغه و از حيث بصيرت براى بصيرت جو و عبرت براى ناظر با فكر.

# ١٥١ - عاقبت زندگى

لكل امرى ء عاقبه حلوه او مره .

هر كس عاقبتى دارد، شيرين يا تلخ پس به عاقبت خويش بينديشد.

# ١٥٢ - ناپايدارى روى آورده ها

لكل مقبل ادبار و ما ادبر كان لم يكن .

هر چند كه روى مى آورد، روزى پشت مى كند و مى رود. آن چه كه پشت كرد طورى مى شود كه گويى هيچ وقت نبوده است .

# ١٥٣ - شكيبايى و پيروزى

لا يعدم لصبور الظفر و ان طال به الزمان .

ترجمه : صبور از پيروزى باز نمى ماند، ولو با گذشت زمان طولانى .

# ١٥٤ - خشنودى از باطل

الراضى بفعل قوم كالداخل فيه معهم ، و على كل داخل فى باطل اثمان : اثم العمل به واثم الرضايه .

ترجمه : هر كه به كار قومى راضى بود مانند كسى است كه با آن قوم در انجام كار همراه بوده است .

هر كه در باطل داخل شد و كار باطل انجام داد بر او دو گناه است :

گناه عمل به باطل و گناه رضايت به آن عمل .

رضايت به عمل باطل همچون عمل باطل ، گناه است . بر اين كه خواطر و حالات نفسانى هم مانند عمل باطل ، گناه هستند روايات و آثار بسيارى دلالت دارند. بى ترديد گناه رضايت و ميل ، شدت كم ترى دارد و بالطبع اثر آن زودتر زايل مى شود.

# ١٥٥ - ستون هاى پيمان

اعتصموا بالذمم فى اوتادها.

پيمان ببنديد با ستون هاى پيمان مردمانى كه به پيمان هاى خود، چون ستون هايى استوار، پاى بند هستند.

# ١٥٦ - پيروى از دانا

عليكم بطاعه من لا تعذرون بجهاله .

ترجمه : بر شما باد اطاعت كسى كه چون سقوط كند جهالت او را عذر خود قرار ندهيد. يعنى از عاقل پيروى كنيد.

مساله اطاعت ، از محورى ترين مفاهيم دين اسلام است . در حوزه دين ، مصداق بارز اين سخن امام على ، عليه‌السلام ، خدا و رسول او هستند كه هيچ جهل ندارند. در امور جارى زندگى نيز متخصصانى مصداق اين سخن هستند كه در حوزه تخصص خود از دانش كافى و لازم برخوردارند.

# ١٥٧ - اسلام و راه رهايى

قد بصرتم ان ابصرتم ، و قد هديتم ان اهتديتم و اسمعتم ان استمعتم .

ترجمه : بينايى به شما داده شده است ، اگر چشم بگشاييد،

راه به شما نشان داده است ، اگر هدايت بپذيريد،

حقيقت به شما شنوانده شده است ، اگر گوش بسپاريد.

منظور، دين اسلام است . يعنى در دين اسلام همه اين ها وجود دارد. فقط بايد چشم بگشاييد و با دقت و پرس و جو آن ها را بيابيد.

# ١٥٨ - سرزنش با احسان

عاتب اخاك بالاحسان اليه ، واردد شره بالانعام عليه .

ترجمه : برادرت را با احسان كردن ، عتاب كن زيرا علاوه بر آن كه بيش تر از عتاب قهرآميز موثر مى افتد، رابطه دوستانه نيز مستحكم مى شود.

و شرش را با انعام نمودن دور ساز.

# ١٥٩ - جاهاى تهمت انگيز

من وضع نفسه مواضع التهمه فلا يلومن من اساء به الظن .

ترجمه : آن كه در جاهاى تهمت انگيز حاضر مى شود، هرگز نبايد ملامت كند كسى را كه به او سوءظن مى برد.

# ١٦٠ - پادشاهى و استبداد

من ملك استاثر.

هر كه به ملك و فرمانروايى رسيد، استبداد ورزيد.

اين در حالى است كه تقوا را رها سازد و ملك و فرمانروايى را هدف قرار دهد، نه وسيله براى خدمت . گذشته از اين ها، طور ديگرى نيز مى توان از اين حكمت برداشت كرد. و آن اين است كه نتيجه روانى فرمانروايى خواه ناخواه در انسان هاى عادى استبداد است . اين واقعيت روانى است ، تفاوت نمى كند كه انسان ، فرمانروايى را هدف ببيند يا وسيله . به همين جهت در حكمت بعدى ، به مشاوره با عقلا توصيه مى فرمايند.

# ١٦١ - استبداد به راى

من استبد برايه هلك ، و من شاور الرجال شاركها فى عقوبها.

ترجمه : آن كه استبداد به راى داشت ، هلاك گرديد.و آن كه با مردان با تجربه مشاوره نمود با آنان در استفاده از عقل هايشان مشاركت كرد و به مقصود رسيد.

# ١٦٢ - رازپوشى

من كتم سره كانت الخيره بيده .

آن كه رازش را پوشيده داشت اختيار افشاى آن را در دست گرفت .

# ١٦٣ - مرگ بزرگ تر

الفقر الموت الاكبر

فقر، مرگى است بزرگ تر از مرگ طبيعى ؛ چون با فقر، شخصيت اجتماعى آدمى در معرض زوال قرار مى گيرد. زوالى كه هميشه محسوس آدمى است . ولى در مرگ هاى طبيعى ، شخص ‍ آدمى به يكباره نه به تدريج در معرض زوال است . براى انسان كه به شخصيت و موقعيت جمعى خود اهميت بيش ترى مى بخشد فنا شدن شخص اش بسيار راحت تر است .

# ١٦٤ - اداى حق ديگران

من قضى حق من لا يقضى حقه فقد عبده .

ترجمه : آن كه حق كسى را ادا كند كه آن كس در برابر حق او را ادا نمى كند، خود را بنده او كرده است .

# ١٦٥ - اطاعت مخلوق

لا طاعه لمخلوق فى معصيه الخالق .

در معصيت خالق فرمان هيچ مخلوقى اطاعت ندارد.

# ١٦٦ - سزاوار نكوهش

لا يعاب المرء بتاخير حقه ، انما يعاب من اخذ ما ليس له .

ترجمه : مرد بدين جهت كه گرفتن حقش را به تاخير انداخت ، عيب نمى شود. كسى سزاوار عيب است كه حقى را كه مال او نيست ، بستاند.

# ١٦٧ - خود پسندى و تكامل

الاعجاب يمنع الازدياد.

خود شگفتى از زيادت كمال باز مى دارد.

# ١٦٨ - فرصت اندك

الامر قريب ، والاصطحاب قليل .

امر، مرگ ، نزديك است و فرصت مصاحبت با دنيا اندك .

# ١٦٩ - بصيرت و حقيقت

قد اضاء الصبح لذى عينين .

صبح حقيقت روشن است ، براى آن كه دو چشم بصيرت دارد.

# ١٧٠ - ترك گناه

ترك الذنب اهون من طلب المعونه .

ترك گناه ، آسان تر است از طلب معونه و بخشايش خداوندى .

# ١٧١ - لقمه مرگبار

كم من اكله منعت اكلات .

بسا خوردنى كه به جهت زياده روى ، باعث بيمارى شد و از خوردن هاى بسيار بازداشت .

# ١٧٢ - انسان و نادانى

الناس اعداء ماجهلوا.

مردم با چيزهايى كه نمى دانند، دشمن هستند.

براى اين سخن ، سه معنى محتمل است :

مردم عادى ، معلومات فرهيختگان را كه خود نمى دانند، نادرست مى پندارند و از فهم آن سر باز مى زنند.

مردم عادى ، مجهولات خود را دشمن دارند و دوست ندارند درباره آن چه كه نمى دانند سخن بگويند و يا بشنوند.

مردم فرهيخته ، با مجهولات خود، چون دشمن مواجه مى شوند و آن را به نور علم نابود مى كنند.

# ١٧٣ - ارزيابى نظريه ها

من استقبل وجوه الاراء عرف مواقع الخطا.

ترجمه : آن كه به دليل آراء روى آورد و ادله ى آن ها را مورد بررسى قرار داد مواضع خطا را باز شناخت .

# ١٧٤ - خشم براى خدا

من احد سنان الغضب لله قوى على قتل اشداء الباطل .

ترجمه : آن كه سرنيزه خشمش را به خاطر خدا تيز كرد يعنى خشمناكى اش به خاطر خدا بود بر كشتن سر سخت ترين باطل ها توانا شد.\*

# ١٧٥ - نبرد باترس

اذا هبت امرا فقع فيه فان شده توقيه اعظم مما تخاف منه .

ترجمه : وقتى از امرى ترسيدى ، خود را به ميان آن افكن ، زيرا تحمل اجتناب از آن امر، دشوارتر است از خود آن امر كه از آن مى ترسى .

# ١٧٦ - ابزار رياست

آله الرياسه سعه الصدر.

ابزار رياست ، سعه صدر، توان تحمل كردن ديگران است .

و الا رياست ، به استبداد مى انجامد و عاقبت استبداد همچنان كه در حكمت هاى پيشين گذشت ، هلاكت است .

# ١٧٧ - مجازات بدكار

ازجر المسى ء بثواب المحسن .

بدكار را با پاداش دادن به نيكوكار، برنجان .

# ١٧٨ - درو كردن شرارت

احصد الشر من صدر غيرك بقلعه من صدرك .

ترجمه : شرارت را در سينه ديگران درو كن ، با بركندن آن از سينه خود.

اين سخن ، بسيار لطيف است . گويى رفتار شرارت آميز ديگران با آدمى ، ثمرهايى درو ناشدنى اند كه در سينه خود او ريشه دارند. از اين رو، براى مبارزه با شرارت ديگران ابتدا بايد ريشه شرارت را از سينه خود درآورد.

# ١٧٩ - لجاجت و انديشه

اللجاجه تسل الراى .

لجاجت ، اصرار در باطل ، از روى تعصب ، انديشه را از بين مى برد.

# ١٨٠ - بردگى دايمى

الطمع رق موبد.

طمع موجب بردگى دايمى است زيرا طمع كار، هميشه به آن سوى خواسته هايش چشم دارد و براى رسيدن به آن ها به هر خوارى تن مى دهد.

# ١٨١ - عاقبت سنجى

ثمره التفريط الندامه ، و ثمره الحزم السلامه .

ترجمه : ثمره تفريط ندامت است و ثمره حزم ، عاقبت سنجى ، سلامت .

# ١٨٢ - خاموشى نابجا

لا خير فى الصمت عن الحكم ، كما انه لا خير فى القول بالجهل .

ترجمه : خيرى نيست در خاموشى از گفتار حكيمانه ، چنان كه خيرى نيست در تكلم به گفتار جاهلانه .

# ١٨٣ - دعوت به گمراهى

ما اختلفت دعوتان الا كانت احداهما ضلاله .

ترجمه : ميان دو دعوت اختلاف نشد، جز آن كه يكى بر ضلالت بود.

# ١٨٤ - حق مدارى امام عليه‌السلام

ما شككت فى الحق مذ اريته .

از آغازى كه حق در مرآى من قرار داده شد تا به حال در پذيرش آن ترديد نكرده ام .

# ١٨٥ - راستى و درستى

ما كذبت و لا كذبت و لا ضللت و لا ضل بى .

ترجمه : هيچ گاه دروغ نگفتم و به من دروغ گفته نشد يعنى هميشه ره دروغ بودن گفته هاى دروغ گويان پى برده ام .

هيچ گاه گمراه نشدم و كسى با حرف هاى من گمراه نشد.

# ١٨٦ - آغازگر ستم

للظالم البادى غدا بكفه عضه .

آغازگر ظلم نه تلافى كننده فرداى قيامت ، از روى ندامت دستش را خواهد گزيد.

از اين حكمت بر مى آيد كه عكس العمل تلافى جويانه در برابر عمل ظالمانه ديگران ولو به شكل ظالمانه ، جايز است .

# ١٨٧ - كوچ از دنيا

الرحيل وشيك .

زمان كوچيدن ، نزديك است . يعنى ديرى نمى پايد كه بايد رخت سفر بست و به جهان ديگر رهسپار شد.

# ١٨٨ - تاوان حق طلبى

من ابدى صفحته للحق هلك .

آن كه به سود حق چهره نمايان كرد، هلاك شد. و چنين بود داستان زندگى خود امام على ، عليه‌السلام ، او كه تجلى حق بود، چندان دوام نياورد، اما هوچى گران باطل ، هم چنان بر مسند امور تكيه زدند.

# ١٨٩ - هلاكت ناشكيبايان

من لم ينجه الصبر اهلكه الجزع .

آن را كه صبر نجات نداد، جزع ، بى تابى ، هلاكش كرد.

# ١٩٠ - گزينش خليفه

و اعجباه ! اتكون الخلافه بالصحابه و القرابه ؟! و روى له شعر فى هذا المعنى

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فان كنت بالشورى ملكت امورهم |  | فكيف بهذا و المشيرون غيب |
| و ان كنت بالقربى حججت خصيمهم |  | فغيرك اولى بالنبى و اقرب  واعجبا! |

آيا خلافت با هم صحبتى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و قرابت با ايشان به دست مى آيد؟!

اگر چنين است ، پس چرا آن را از من باز داشته ايد؟!

در اين باره شعرى نيز از امام على ، عليه‌السلام ، روايت شده است :

به دستاويز شوراگر شدى مالك زمام امر اينان را، چه شورايى است اين ديگر

كه صاحب راى را در خود نمى يابد.

و گر با حجت خويشى نمودى قد علم در روى دشمن ها، به جز تو بود

اولى به پيام آور خلافت را، همو كه هست خويشاوندتر از تو.

# ١٩١ - ياران مرگ

انما المرء فى الدنيا غرض تنتضل فيه المنايا، و نهب تبادره المصائب . و مع كل جرعه شرق ، و فى كل اكله غصص . و لا ينال العبد نعمه الا بفراق اخرى ، و لا يستقبل يوما من عمره الا بفراق آخر من اجله . فنحن اعوان المنون ، و انفسنا نصب الحتوف . فمن اين نرجو البقاء و هذا الليل و النهار لم يرفعا من شى ء شرفا الا اسرعا الكره فى هدم ما بنيا و تفريق ما جمعا.

ترجمه : آدمى در دنيا، نشانه اى است كه تيرهاى مرگ به آن اصابت مى كند. و متاعى كه مصايب به سوى آن مى شتابند.

همراه هر جرعه ، گلوگير شدنى است . و در هر لقمه اى ، در حلق ماندنى .

بنده به نعمتى نمى رسد جز با فراق نعمتى ديگر. و به پيشباز روزى از عمرش نمى رود، جز با فراق روزى ديگر از ايام حياتش .

ما ياران مرگيم و جان هاى ما هدف تيرهاى هلاك .

چسان اميد بنديم به بقا، با آن كه اين شب و روز بالا نبردند چيزى را، جز آن كه با شتاب هجوم آوردند و ساخته هاى خود را ويران كردند و گردآورده هاى خود را پراكندند.

# ١٩٢ - خزانه دار ديگران

يابن آدم !ما كسبت فوق قوتك فانت فيه خازن لغيرك .

ترجمه : اى پسر آدم !

در آن چه بيش از قوت ، خوراك روزانه ، به دست آوردى ، خزانه دار ديگران هستى .

# ١٩٣ - ميل قلب

ان للقلوب شهوه و اقبالا و ادبارا. فاتوها من قبل شهوتها و اقبالها؛ فان القلب اذا اكره عمى .

ترجمه : قلب ها را ميلى است و اقبالى ، روى آوردن ، و ادبارى ، روى برگرداندن . به نزد آن ها آييد، از جانب ميل و اقبالشان . يعنى همان را از قلب ها بخواهيد كه به آن ميل و اقبال دارند. زيرا اگر قلب ها برخلاف ميل و اقبالشان اكراه شوند، كور مى گردند.

# ١٩٤ - زمان انتقام

و كان عليه‌السلام يقول :

متى اشفى غيظى اذا غضبت ؟ احين اعجز عن الانتقام فيقال لى لو صبرت ، ام حين اقدر عليه فيقال لى لو عفوت .

ترجمه : وقتى غضب كردم ، در چه زمان غيظم را فرو نشاندم ؟

در زمانى كه از انتقام عاجزم ؟ كه گفته مى شود: اگر صبر مى كردى تا توانا مى شدى ، بهتر بود. يا در زمانى كه بر انتقام توانايم ؟ كه گفته مى شود: اگر عفو مى كردى بهتر بود.

يعنى انسان هيچ گاه نمى تواند غيظ خود را با انتقام فرو نشاند، چه آن كه بر آن توانا باشد يا نه ، زيرا در زمان ناتوانى كه توان انتقام نيست و در زمان توانايى هم عفو بهتر است .

# ١٩٥ - رقابت پوچ

و قال عليه‌السلام و قد مر بقذر على مزبله :

هذا ما بخل به الباخلون .

و روى فى خبر آخر انه قال :

هذا ما كنتم تتنافسون فيه بالامس .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، هنگامى كه از كنار مدفوع انسان در مزبله اى عبور مى كرد، فرمود:

اين چيزى است كه بخيلان ، آن را بخل مى كردند.

در خبر ديگر، روايت شد كه امام على ، عليه‌السلام ، فرمود:

اين چيزى است كه ديروز براى به دست آوردنش رقابت مى كرديد.

# ١٩٦ - پند از زيان

لم يذهب من مالك ما وعظك .

از دست نرفته است مالى كه با رفتنش پندت داد و مايه عبرتت شد.

# ١٩٧ - حكمت و نشاط

ان هذه القلوب تمل كما تمل الابدان ، فابتغوا لها طرائف الحكه .

ترجمه : اين قلب ها، بسان بدن ها، ملول مى شوند. براى نشاط آن ها حكمت هاى تازه و زيبا بجوييد.

# ١٩٨ - سوء استفاده

و قال عليه‌السلام لما سمع قول الخوارج ، لا حكم الا لله :

كلمه حق يراد بها باطل .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، هنگامى كه سخن خوارج را شنيد كه جز براى خدا، حكمى نيست فرمود:

كلام حقى است كه با آن ، باطلى خواسته مى شود: يعنى براى مقصود باطل از آن استفاده مى شود.

# ١٩٩ - در وصف اوباش

و قال عليه‌السلام فى صفه الغوغاء:

هم الذين اذا اجتمعوا غلبوا، و اذا تفرقوا لم يعرفوا.

و قيل بل قال عليه‌السلام :

هم الذين اذا اجتمعوا ضروا، و اذا تفرقوا نفعوا.

فقيل قد عرفنا مضره اجتماعهم فما منفعه افتراقهم ؟ فقال :

يرجع اصحاب المهن الى مهنتهم فينتفع الناس بهم ، كرجوع البناء الى بنائه ، و النساج الى منسجه ، و الخباز الى مخبزه .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، در وصف اوباش فرمود:

آنان كسانى اند كه چون اجتماع كنند چيره مى شوند و چون پراكنده گردند شناخته نمى شوند گويى كه نيستند.

گفته شد سخن فوق را امام على ، عليه‌السلام ، نفرموده است بلكه امام عليه‌السلام فرمود:

آنان كسانى اند كه چون اجتماع كنند ضرر مى زنند و چون پراكنده گردند سود مى رسانند.

پرسيده شد: مضرت اجتماع آنان را مى دانيم . اما منفعت پراكندگى شان چيست ؟ فرمود:

به دنبال پراكنده شدن اوباش پيشه وران به پيشه خود باز مى گردند و مردم ازپيشه وران سود مى برند، مانند بازگشتن بنا به ساختمانش ، بافنده به كارگاهش و نانوا به نانوايى اش .

# ٢٠٠ - اوباش و بدى ها

و اتى بجان و معه غوغاء فقال :

لا مرحبا بوجوه لاترى الا عند كل سواه .

ترجمه : جنايتكارى را نزد امام على ، عليه‌السلام ، آوردند و همراه او جمعى اوباش بودند. امام عليه‌السلام فرمود:

گشاده مباد چهره هايى كه جز به هنگام بدى ، ديده نمى شوند!

# ٢٠١ - سپرى استوار

ان مع كل انسان ملكين يحفظانه ، فاذا جاء القدر خليا بينه و بينه . و ان الاجل جنه حصينه .

ترجمه : با هر انسانى دو فرشته هست كه او را حفظ مى كنند. چون قدر، اجل ، سررسد، ميان او و قدر را خالى مى نمايند و او را به قدر مى سپارند.

به راستى كه اجل ، سپرى است استوار و بى سر رسيدن آن ، انسان نمى ميرد.

# ٢٠٢ - بيعت مشروط

و قال عليه‌السلام و قد قال له طلحة و الزبير نبايعك على انا شر كاوك فى هذا الامر: لا و لكنكما شريكان فى القوه و الاستعانة ، و عونان على العجز و الاود

ترجمه : طلحه و زبير به امام على ، عليه‌السلام عرض كردند: با تو به اين شرط بيعت

مى كنيم كه در اين امر ( خلافت با تو شريك باشيم . امام عليه‌السلام فرمود:نه . لكن شما در نيرو و استعانت ، شريك ، (يعنى به من نيرو مى دهيد و به استعانت من پاسخ مى گوييد) و در درماندگى و سختى معاون هستيد.

# ٢٠٣ - نظارت خدا

ايها الناس اتقوا الله الذى ان قلتم سمع ، و ان اضمرتم علم و بادروا الموت الذى ان هربتم منه ادرككم ، و ان اقمتم اخذكم ، و ان نسيتموه ذكركم .

ترجمه : اى مردم !

از خدايى بترسيد كه اگر بگوييد مى شنود و اگر در دل پنهان كنيد، مى داند.

و بر مرگ پيشى گيريد (يعنى پيشاپيش خود را براى مواجهه با آن آماده كنيد)، مرگى كه اگر از آن بگريزيد، به شما دست مى يابد و اگر بايستيد شما را مى گيرد و اگر فراموشش كنيد از شما ياد مى كند (يعنى هيج راه فرارى از آن نداريد).

# ٢٠٤ - دلسردى از نيكوكارى

لا يزهدنك فى المعروف من لا يشكره لك ، فقد يشكرك عليه من لا يستمتع بشى ء منه ، و قد تدرك من شكر الشاكر اكثر مما اضاع الكافرو الله يحب المحسنين.

ترجمه : مبادا از نيكوكارى دلسردت كند كسى كه سپاس نيكوكارى ات را نمى گويد. چون مى شود كه تو را به خاطر آن نيكوكارى كسى سپاس گويد كه از آن بهره اى نمى برد (يعنى خداى تعالى تو را سپاس خواهد گفت). و تو از آن سپاس ، بيش از آن به دست مى آورى كه كفران كننده ضايع ساخت ،و خدا، نيكوكاران را دوست مى دارد..

# ٢٠٥ - ظرف دانش

كل وعاء يضيق بما جعل فيه الا وعاء العلم فانه يتسع به .

ترجمه : هر ظرفى ، با چيزى كه در آن نهاده مى شود، تنگ مى گردد (و ظرفيتش كم تر مى شود)، جز ظرف علم ، كه فراخ مى گردد.

(ظرف همان آدمى است و علم ، مظروف آن ، به علم ، وجود آدمى توسعه مى يابد. و اين كلام ، معناى بلندى دارد.)

# ٢٠٧ - تظاهر به بردبارى

ان لم تكن حليما فتحلم ، فانه قل من تشبه بقوم الا اوشك ان يكون منهم .

ترجمه : اگر حليم نيستى ، تظاهر به حلم كن ، زيرا كم است كسى كه خود را مانند قومى سازد و از جمله آنان نشود.

# ٢٠٨ - آن كه ...

من حسب نفسه ربح ، و من غفل عنها خسر، و من خاف امن ، و من اعتبر ابصر، و من ابصر فهم ، و من فهم علم .

ترجمه : آن كه نفسش را محاسبه كرد، سود برد و آن كه از (محاسبه) آن غفلت ورزيد، زيان ديد.

آن كه (از خدا) ترسيد، ايمن شد و آن كه عبرت گرفت ، بينا شد.

آن كه بينا شد، فهميد (كه چگونه زندگى كند) و كسى كه فهميد، دانا گشت .

# ٢٠٩ - وارثان زمين

لتعطفن الدنيا علينا بعد شماسها عطف الضروس على ولدها.

و تلا عقيب ذلك : (و نريد ان نمن على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين). (١٣)

ترجمه : دنيا پس از سر كشى حتما به ما روى خواهد آورد، چون ماده شترى بدخوى كه به بچه اش روى مى آورد.

آن گاه تلاوت فرمود:

مى خواهيم بر مستضعفان زمين منت گذاريم و آنان را پيشوا و وارث گردانيم .

(ظاهرا سخن فوق در باب خلافت فرموده شد.)

# ٢١٠ - ترس تحرك بخش

اتقوا الله تقيه من شمر تجريدا، و جد تشميرا، و كمش فى مهل ، و بادر عن و جل ، و نظر فى كره الموئل و عاقبه المصدر و مغبه المرجع .

ترجمه : از خدا بترسيد، ترس كسى كه براى رسيدن به تجرد (از علايق دنيا) دامن همت به كمر زده و براى چالاك شدن در اطاعت خدا كوشش كرده است . در مهلت عمراش شتاب كرد و از ترس فوت فرصت پيشى گرفت . و انديشه كرد در آوردن به قرارگاه ، در عاقبت طاعات ثواب يا عقاب و در سرانجام حياتش بهشت يا جهنم .

# ٢١١ - چند خوى پسنديده

الجود حارس الاعراض . و الحلم فدام السفيه . و العفو زكاه الظفر. و السلو عوضك ممن غدر. و الاستشاره عين الهدايه . و قد خاطر من استغنى برايه . و الصبر يناضل الحدثان . و الجزع من اعوان الزمان . و اشرف الغنى ترك المنى . و كم من عقل اسير تحت هوى امير. و من التوفيق حفظ التجربه . و الموده قرابه مستفاده . ولا تامنن ملولا.

ترجمه : سخاوت ، پاسدار آبرو است .

حلم لجام سفيه است .

عفو، زكات پيروزى است .

و كناره گيرى ، عوض است از كسى كه با تو بى وفايى كرد.

مشورت ، عين هدايت است .

آن كه به رايش بسنده كرد و از راى ديگران بى نياز شد به مخاطره افتاد.

صبر، مصايب را دور مى كند.

بى تابى ، از اعوان زمان است و هم چون گذشت زمان ، آدمى را پير مى كند.

شريف ترين بى نيازى ، ترك آرزو است .

بسا عقل اسير كه تحت فرمان هوس و هواى امير قرار دارد.

حفظ تجربه از توفيق است .

مودت ، قرابت اكتسابى است .

هرگز از ملول ايمن مباش چو ممكن است به تلافى به تو زيان رساند.

# ٢١٢ - حسود عقل

عجب المرء بنفسه احد حساد عقله .

ترجمه : خود شگفتى آدمى ، يكى از حسد ورزان عقل او است .

يعنى خود شگفتى اقتضا مى كند كه عيوب شخص توجيه شوند و عقل مى خواهد آن عيوب را رفع كند. گويى اين دو براى فايق آمدن در كشمكش هستند.

حال اگر عقل فايق آيد و حكم او به پذيرش وجود عيوب نافذ گردد، خودشگفتى چون حسودى بدخواه ، از وجود عقل در آزار مى شود.

# ٢١٣ - تحمل در ناملايمات

اغض على القذى و الا لم ترض ابدا.

ترجمه : بر خاشاك ديده ، چشم فرو بند يعنى ناملايمات دنيا را تحمل كن و لا هرگز خشنود نخواهى شد.

# ٢١٤ - سازگارى با مردم

من لان عوده كثفت اغصانه .

آن كه چوب درختش نرم است ، شاخه هايش انبوه است يعنى آن كه خوى سازگار دارد، دوستان بسيار دارد.

# ٢١٥ - جدال بيهوده

الخلاف يهدم الراى .

اختلاف مجادله آميز راى را ويران مى سازد.

# ٢١٦ - ثروت و استكبار

من نال استطال .

هر كه به نوايى رسيد، بلندى طلبيد.

پيش تر امام على ، عليه‌السلام ، سرانجام فرمانروايى را استبداد دانسته بود. و اين جا نتيجه به نوا رسيدن را بلندى و تفاخر فرموده است . گويى شرايطى وجود دارند كه از آن شرايط آدميان متعارف عنان از كف مى دهند و ناخودآگاه به رذايلى چند در مى افتند.

# ٢١٧ - شناخت گوهر مردان

فى تقلب الاحوال علم جواهر الرجال .

ترجمه : در دگرگونى احوال ، گوهر مردان شناخته مى شود.

# ٢١٨ - حسادت كردن دوست

حسد الصديق من سقم الموده .

حسادت كردن دوست ناشى از بيمارى و نقصان در مودت است .

# ٢١٩ - هلاكتگاه عقل

اكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع .

ترجمه : به خاك افتادن عقل ها، بيش تر تحت درخشندگى طمع ها است .

# ٢٢٠ - بدگمانى به خوش كردار

ليس من العدل القضاء على الثقه بالظن .

ترجمه : عادلانه نيست حكم كردن بر آدم موثق ، از روى گمان .

# ٢٢١ - دشمنى با بندگان خدا

بئس الزاد الى المعاد العدوان على العباد.

ترجمه : بدترين توشه براى معاد، عداوت با بندگان خدا است .

نفس دشمنى با بندگان ، مذموم است . هيچ انسانى بدان اندازه نازل نيست كه شايسته عداوت باشد، مگر آن كه عداوت براى خدا با برخى از كسانى كه به راه خدا نمى روند و هدايت نيز نمى پذيرند، انجام گيرد و در آن نيز بايد به اندازه بسنده كرد.

# ٢٢٢ - چشم پوشى كريمانه

من اشرف اعمال الكريم غفلته عما يعلم .

ترجمه : شريف ترين كردار مرد كريم ، غفلت او است از آن چه كه مى داند يعنى از عيوبى كه در ديگران مى داند.

# ٢٢٣ - عيب پوشى حيا

من كساه الحياء ثوبه لم ير الناس عيبه . ترجمه : آن كه جامه اش را بر او پوشانيد، مردم عيبش را نمى بينند زيرا شخص با حيا آشكارا مرتكب زشتى نمى شود.

# ٢٢٤ - نتايج چند خوى پسنديده

بكثره الصمت تكون الهيبه ، و بالنصفه يكثر المواصلون ، و بالافضال تعظم الاقدار، و بالتواضع تتم النعمه ، و باحتمال المون يجب السودد، و بالسيره العادله يقهر المناوى ، و بالحلم عن السفيه تكثر الانصار عليه .

ترجمه : با كثرت سكوت ، هيبت پديد مى آيد. با انصاف ، محبان بسيار مى شوند و با بخشش ، منزلت ها عظيم .با تواضع ، نعمت به كمال مى رسد و با پذيرش هزينه هاى روزانه زندگى ، شرف حتمى مى شود.

با عدالت پيشگى ، مخالف لجوج شكست مى خورد و با حلم ورزيدن در برابر سفيه ، انصار آدمى عليه او بسيار مى شوند.

# ٢٢٥ - شگفتا از حسودان

العجب لغفله الحساد عن سلامه الاجساد.

ترجمه : شگفتا از غفلت حسودان ! از سلامتى بدن ها.كه چرا به با حسد ورزيدن ، سلامتى خويش را تباه مى سازند؟!

# ٢٢٦ - ذلت طمع

الطامع فى وثاق الذل .

طمع كار، در بند ذلت است .

# ٢٢٧ - معناى ايمان

و سئل عن الايمان فقال عليه‌السلام :

الايمان معرفه بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان .

ترجمه : از امام على ، عليه‌السلام ، درباره ايمان سوال شد، فرمود:

ايمان ، معرفت قلب ، اقرار زبان و عمل اعضاى بدن است .

يعنى گرچه ايمان ماهيتى نفسانى و درونى دارد. اما نبايد از آثار زبانى و كردارى آن غافل بود. چنان كه برخى غافل شده اند و گفتند دل بايد پاك باشد و ديگر چيزها اهميتى ندارند. در تاريخ اعتقادات اسلامى مرجئه چنين مى انديشيدند. در اسلام ، عمل گفتار و كردار بسان ايمان قلبى اهميت دارد و مورد تاكيد قرار گرفته است .

# ٢٢٨ - شيفته دنيا

من اصبح على الدنيا حزينا فقد اصبح لقضاء الله ساخطا. و من اصبح يشكو مصيبه نزلت به فقد اصبح يشكو ربه . و من اتى غنيا فتواضع له لغناه ذهب ثلثا دينه . و من لهج قلبه بحب الدنيا التاط قلبه منها بثلاث : هم لا يغبه ، و حرص لا يتركه ، و امل لا يدركه .

ترجمه : آن كه به خاطر دنيا غمگين شد، بر قضاى خدا خشم گرفته است .

آن كه از مصيبتى كه بر او فرود آمد، شكايت كرد، به شكايت از پروردگارش در افتاده است .

آن كه به نزد توانگرى رفت و او را به خاطر ثروتش تواضع كرد، دو سوم دينش را از دست داده است .

آن كه قرآن خوان مرد و در آتش افتاد، از كسانى بوده كه آيات خدا را استهزاء مى كرده است چون قرآن خوان معتقد، به جهت آن كه از قرآن تاثير مى پذيرد، به جهنم وارد نمى شود.

آن كه قلبش شيفته محبت دنيا بود، سه چيز از دنيا به قلبش چسبيده است :

همى كه رهايش نمى كند؛

حرصى كه از او دست برنمى دارد؛

و آرزويى كه خود را به او نمى رساند.

# ٢٢٩ - پادشاهى در قناعت

كفى بالقناعه ملكا، و بحسن الخلق نعيما. و سئل عليه‌السلام عن قوله تعالى فلنحيينه حياه طيبه فقال : هى القناعه .

ترجمه : براى رسيدن به پادشاهى ، قناعت بس است و براى دست يافتن به نعمت ، حسن خلق .

از امام على عليه‌السلام ، درباره سخن خداى تعالى كه فرمود:البته به او زندگى مى بخشيم ، زندگى طيب و پاك سوال شد. امام ، عليه‌السلام ، فرمود:

آن ، زندگى با قناعت است .

# ٢٣٠ - شريك مناسب

شاركوا الذى قد اقبل عليه الرزق فانه اخلق للغنى و اجدر باقبال الحظ عليه .

ترجمه : با كسى شراكت كنيد كه رزق به او روى آورده است ؛ زيرا او براى ايجاد توانگرى ، موثرتر و براى روى آور كردن بهره ، شايسته تر است .

روى آوردن رزق به كسى نشان آن است كه آن كس در تحصيل مال و امر تجارت ، دانش و مهارت لازم را دارا است . امام على ، عليه‌السلام ، مى فرمايد با چنين افرادى شراكت كنيد، يعنى افرادى كه در امر كسب و كار خبره هستند.

# ٢٣١ - معناى عدل و احسان

و قال عليه‌السلام فى قوله تعالىان الله يامر بالعدل و الاحسان : العدل الانصاف ، والاحسان التفضل .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، درباره اين سخن خداى تعالى كه خدا به عدل و احسان فرمان مى دهد. مى فرمايد:

مراد از عدل ، انصاف است و مراد از احسان ، بخشش داشتن .

# ٢٣٢ - پاداش بخشش

من يعط باليد القصيره يعط باليد الطويله .

و معنى ذلك : ان ما ينفقه المرء من ماله فى سبيل الخير و البر و ان كان يسيرا فان الله تعالى يجعل الجزاء عليه عظيما كثيرا. و اليدان هاهنا عبارتان عن النعمتين ، ففرق عليه‌السلام بين نعمه العبد و نعمه الرب تعالى ذكره بالقصيره و الطويله ، فجعل تلك قصيره و هذه طويله لان نعم الله ابدا تضعف على نعم المخلوق اضعافا كثيره ، اذ كانت نعم الله اصل النعم كلها فكل نعمه اليها ترجع و منها تنزع .

ترجمه : آن كه با دست كوتاه ببخشد، با دست بلند به او بخشش خواهد شد.

معنى سخن امام ، عليه‌السلام ، آن است كه خداى تعالى جزاى مالى را كه آدمى را در راه خير انفاق مى كند، گرچه اندك باشد، بزرگ و بسيار قرار مى دهد. دو دست ، در اين سخن عبارتند از دو نعمت . امام ، عليه‌السلام ، بين نعمت بندگان و پروردگار، تفاوت نهاده ، اولى را كوتاه و دومى را بلند شمرده است ؛ زيرا نعمت هاى خدا همواره چند برابر نعمت هاى مخلوق است . نعمت هاى خدا، اصل همه نعمت ها است و هر نعمتى به آن باز مى گردد و از آن برمى آيد.

# ٢٣٣ - مواجهه با مبارزه

و قال عليه‌السلام لابنه الحسن عليه‌السلام :

لا تدعون الى مبارزه ؛ و ان دعيت اليها فاجب فان الداعى اليها باغ و الباغى مصروع .

ترجمه : امام على به فرزندش امام حسن ، عليه‌السلام ، فرمود:

هرگز به مبارزه فرا مخوان . اگر به آن خوانده شدى ، پاسخ گوى ؛ زيرا دعوت كننده به مبارزه ، ستمكار است و ستمكار، بر خاك افتاده (شكست خورده).

# ٢٣٤ - بهترين خصلت زنان

خيار خصال النساء شرار خصال الرجال : الزهو و الجبن و البخل . فاذا كانت المراه مزهوه لم تمكن من نفسها. و اذا كانت بخيله حفظت مالها و مال بعلها. واذا كانت جبانه فرقت من كل شى ء يعرض لها.

ترجمه : بهترين خصلت زنان ، بدترين خصلت مردان است :

كبر و گردن فرازى ، ترس و بخل .

اگر زن متكبر باشد و نزد بيگانه ، غرور ورزد، خودش را جز به شوهرش تسليم نخواهد كرد. و اگر بخيل ، مال خود و شوهرش را حفظ خواهد كرد. اگر زن ترسو باشد، از آن چه كه به او روى مى آورد و موجب بدنامى اش مى شود هراسان مى گردد.

# ٢٣٥ - وصف عاقل

و قيل له عليه‌السلام صف لنا العاقل . فقال عليه‌السلام هو الذى يضع الشى ء مواضعه . فقيل : فصف لنا الجاهل . فقال : قد فعلت .

يعنى ان الجاهل هو الذى لا يضع الشى ء مواضعه . فكان ترك صفته صفه له ، اذ كان بخلاف وصف العاقل .

ترجمه : به امام على ، عليه‌السلام ، عرض شد: عاقل را برايمان توصيف كن . فرمود: عاقل كسى است كه هر چيز را در جايش مى گذارد.

آن گاه عرض شد: جاهل را توصيف كن . فرمود:

توصيف كردم .

يعنى جاهل كسى است كه هر چيز را در جايش نمى گذارد. گويى ترك توصيف جاهل ، توصيف او است ؛ زيرا توصيف جاهل ، خلاف توصيف عاقل است از اين رو با توصيف عاقل ، خود به خود، جاهل توصيف مى شود.

# ٢٣٦ - دنياى دون

و الله لدنيا كم هذه اهون فى عينى من عراق خنزير فى يد مجذوم ! للّه للّه للّه

ترجمه : به خدا كه دنياى تان در چشم من ، بى ارج تر است از استخوان خوكى در دست جذامى ! (جذام ، نوعى بيمارى است كه به آن خوره نيز مى گويند.)

# ٢٣٧ - پرستش آزادگان

ان قوما عبدو الله رغبه فتلك عباده التجار، و ان قوما عبدوا الله رهبه فتلك عباده العبيد و ان قوما عبدوا الله شكرا فتلك عباده الاحرار.

ترجمه : قومى به خاطر شوق به بهشت خدا را پرستيدند. اين ، پرستش بازرگانان است و قومى به سبب ترس ؛ اين ، پرستش بردگان است . و قومى به خاطر سپاس ؛ اين پرستش آزادگان است .

# ٢٣٨ - شرارت زن

المراه شر كلها و شر ما فيها انه لابد منها.

ترجمه : زن ، همه اش شر است . بدترين چيزش آن كه چاره اى از بودن با او نيست . ظاهرا اين سخن از قضاياى خارجيه است و به اغلب زن هاى معاصر با امام على ، عليه‌السلام ، نظر دارد؛ والله عالم .

# ٢٣٩ - كاهلى و ناكامى

من اطاع التوانى ضيع الحقوق ، و من اطاع الواشى ضيع الصديق .

ترجمه : آن كه سستى پيشه كرد، حقوق طبيعى خود را از بين برده است . آن كه به دنبال سخن چين رفت ، دوست خود را از دست داده است .

# ٢٤٠ - غصب نابودى آور

الحجر الغصيب فى الدار رهن على خرابها.

و يروى هذا الكلام عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم . و لا عجب ان يشتبه الكلامان ؛ لان مستقاهما من قليب و مفروغها من ذنوب .

ترجمه : سنگ غصب شده در بناى خانه ، گرو ويرانى اش است . گويى غصب كننده ، آن سنگ را به گرو گرفته است ، تا زمانى ويرانى برسد.

اين كلام ازپيامبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، نيز روايت مى شود. شباهت اين دو كلام ، شگفتى ندارد؛ زيرا آبشخورشان يك چاه است و آبشان از دلوى بزرگ . يعنى هر دو از منبع لا يزال الهى جوشيده و به آن دو بزرگ رسيده است .

# ٢٤١ - انتقام از ظالم

يوم المظلوم على الظالم اشد من يوم الظالم على المظلوم .

ترجمه : روز چيرگى مظلوم بر ظالم در آخرت سخت تر است از روز چيرگى ظالم بر مظلوم در دنيا.

# ٢٤٢ - ترس از خدا

اتق الله بعض التقى و ان قل ، و اجعل بينك و بين الله سترا و ان رق .

ترجمه : كمى از خدا بترس ، گرچه اندك باشد. و بين خود و او پرده اى از حيا بياويز، گرچه نازك باشد.

# ٢٤٣ - ازدحام پاسخ ‌ها

اذا ازدحم الجواب خفى الصواب .

ترجمه : هنگامى كه پاسخ ‌ها ازدحام كردند يعنى بسيار و مشابه هم شدند صواب پوشيده گشت .

# ٢٤٤ - حق خدا در نعمت ها

ان لله فى كل نعمه حقا فمن اداه زاده منها، و من قصر فيه خاطر بزوال نعمته .

ترجمه : خدا در هر نعمتى حقى دارد. آن كه حق خدا را ادا كرد بر نعمتش افزود و آن كه در ادا تقصير نمود نعمتش را در خطر نابودى قرار داد.

در مورد حق خدا چند احتمال وجود دارد:

منظور، واجبات مالى باشد، مانند خمس ،

يا اعم از آن و از مستحبى ، مانند صدقه هاى مستحب . چنان كه در روايت نيز آمده است كه صدقه پيش از فقير به دست خدا مى رسد.

و نيز ممكن است كه استفاده شرعى از نعمت خدا مراد باشد. يعنى از نعمت ، چنان كه خدا فرموده است ، استفاده شود و به صورت اسراف و يا در كارهاى حرام به كار نرود.

اما اگر واژه نعمت در نعمت هاى معنوى به كار رفته باشد، مراد از حق خدا در آن سپاس خدا و راهنمايى بندگان خدا است .

# ٢٤٥ - ناتوانى و شهوت

اذا كثرت المقدره قلت الشهوه .

ترجمه : هر گاه توانايى بسيار شود، شهوت كم گردد (زيرا توانايى روحى اين امكان را به آدمى مى دهد كه بتواند در برابر خواسته هاى شهوانى مقاومت كند.)

# ٢٤٦ - نعمت هاى رميده

احذروا نفار النعم ، فما كل شارد بمردود.

ترجمه : از ايجاد نعمت هاى رميده ، پرهيز كنيد نعمت ها را با كفران كردن رم ندهيد كه هر رميده اى بازگردانده نمى شود.

# ٢٤٧ - كرامت و مهر آورى

الكرم اعطف من الرحم .

كرم از خويشاوند مهر آورتر است يعنى آدمى به كريم ، بيش از خويشاود مهر مى ورزد.

# ٢٤٨ - گمان نيك مردم

من ظن بك خيرا فصدق ظنه .

آن كه به تو گمان خير برد، گمانش را با عمل نيك خود تصديق كن .

# ٢٤٩ - واداشتن نفس

افضل الاعمال ما اكرهت نفسك عليه .

ترجمه : بهترين عمل ها، عملى است كه به فرمان شرع يا عقل نفس خود را با وجود اكراهش ، به انجام آن وادارى .

# ٢٥٠ - راه شناخت خدا

عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم .

ترجمه : به انصراف در تصميم ها، انحلال قصدها و نقض ها همت ها، خداى سبحان را شناختم .

يعنى انصراف ها، انحلال ها و نقض ها در تصميم ها، قصدها و همت هاى آدمى ، نشان آن است كه اين ها تنها به اختيار آدمى نيست ، بلكه مبدئى متعالى وجود دارد كه زمام امر آدمى را در دست گرفته است و او را اداره مى كند.

# ٢٥١ - دنيا در برابر آخرت

مراره الدنيا حلاوه الاخره ، و حلاوه الدنيا مراره الاخره .

ترجمه : مرارت دنيا، حلاوت ، شيرينى ، آخرت است و حلاوت دنيا، مرارت آخرت .

اين سخن امام على ، عليه‌السلام ، دنيا و آخرت را در برابر هم و متضاد با هم نشان مى دهد. اما با عنايت به حكمت هاى پيشين در مى يابيم كه مراد از حلاوت هاى دنيا در اين جا، حلاوت هاى حرام است كه به فرمان شارع مقدس بر اساس مصالح و مفاسدى استفاده از آن ممنوع شده است . والا استفاده از حلاوت هاى حلال كه به فضل و عنايت خداوندى در دنيا به انسان اعطا شده است ، هيچ منافاتى با حلاوت هاى اخروى ندارد.

# ٢٥٢ - حكمت احكام دين

فرض الله الايمان تطهيرا من الشرك ، و الصلاه تنزيها عن الكبر، و الزكاه تسبيبا للرزق ، و الصيام ابتلاء لاخلاص الخلق ، و الحج تقربه للدين ، و الجهاد عزا للاسلام ، والامر بالمعروف مصلحه للعوام ، و النهى عن المنكر ردعا للسفهاء و صله الرحم منماه للعدد، و القصاص حقنا للدماء، و اقامه الحدود اعظاما للمحارم ، و ترك شرب الخمر تحصينا للعقل ، و مجانبه السرفه للنسل ، و الشهادت استظهارا على المجاحدات ، و ترك الكذب تشريفا للصدق ، و السلام امانا من المخاوف ، والامانه نظاما للامه ، و الطاعه تعظيما للامامه .

ترجمه : خدا، ايمان را براى تطهير از شرك واجب گردانيد و نماز را براى منزه ساختن از كبر، زكات را براى رسيدن به رزق ، روزه را براى خالص نمودن مردمان ، حج را براى نزديك شدن متدينان به هم ، جهاد را براى عزت اسلام ، امر به معروف را براى تحصيل مصلحت عوام ، نهى از منكر را براى بازداشتن سفيهان ، صله رحم را براى ازدياد شمار خويشان ، قصاص را براى محفوظ بودن خون ها، اقامه حدود را براى بزرگ نشان دادن زشتى حرام ها، ترك شرب خمر را براى حفاظت از عقل ، اجتناب از سرقت را براى ايجاب عفت ، ترك زنا را براى حفاظت از نسب ، ترك لواط را براى تكثيرنسل ، شاهد آوردن را براى يارى طلبيدن عليه انكارها، ترك دروغ را براى شرافت بخشيدن به راستى ، سلام را براى امان از موجبات ترس ، امانت را براى نظام امت و طاعت را براى تعظيم امامت .

# ٢٥٣ - سوگند دادن ظالم

و كان عليه‌السلام يقول :

احلفوا الظالم اذا اردتم يمينه بانه برى ء من حول الله و قوته ، فانه اذا حلف بها كاذبا عوجل العقوبه . و اذا حلف بالله الذى لا اله الا هو لم يعاجل ، لانه قد و حد الله تعالى .

ترجمه : اگر خواستيد ظالمى را سوگند دهيد، او را به اين سوگند دهيد كه از حول و قوه خدا بيزار است ؛ زيرا اگر او به دروغ چنين سوگند خورد عقوبتش فورى مى شود. اما اگر سوگند خورد به خدايى كه جز او الهى نيست ، عقوبتش فورى نمى شود؛ زيرا او خدا را در اين سوگند يگانه دانسته است و ظالمان اقرار كننده به يگانگى خدا فورى عقاب نمى شوند.

# ٢٥٤ - وصى خويشتن

يابن آدم ! كن وصى نفسك فى مالك و اعمل فيه ما توثر ان يعمل فيه من بعدك .

ترجمه : اى پسر آدم !

وصى خويش در مال خود باش ؛ در آن چنان تصرف كن كه دلت مى خواهد پس از تو از سوى وصى ات در آن تصرف شود.

# ٢٥٥ - تندخويى و ديوانگى

الحده ضرب من الجنون ، لان صاحبها يندم ، فان لم يندم فجنونه مستحكم .

ترجمه : تند خويى ، گونه اى از ديوانگى است ؛ زيرا تندخو نمى داند كه چه مى كند و پس از آرامش پشيمان مى شود. و اگر پشيمان نشود، ديوانگى اش ريشه دار است .

# ٢٥٦ - حسادت و بيمارى

صحه الجسد من قله الحسد.

صحت جسد از قلت حسد است .

اين حكمت ارتباط متقابل روان و جسم را بيان مى كند. امروزه با پيشرفت علوم ، اين ارتباط روشن تر شده است . به طورى كه بسيارى از بيمارى هاى جسمانى به جالات روانى تحليل مى روند.

# ٢٥٧ - رفع نياز ديگران

و قال عليه‌السلام لكميل بن زياد النخعى :

يا كميل ! مر اهلك ان يروحوا فى كسب المكارم . و يدلجوا فى حاجه من هو نائم .

فى الذى وسع سمعه الاصوات ، ما من احد اودع قلبا سرورا الا و خلق الله له من ذلك السرور لطفا، فاذا نزلت به نائبه جرى اليها كالماء فى انحداره ، حتى يطردها عنه كما تطرد غريبه الابل .

ترجمه : امام عليه‌السلام به كميل فرمود:

اى كميل !

به كسانت فرمان ده كه پس از ظهر به دنبال كسب مكارم (اخلاق كريمه) شوند و شبانگاه پى حاجت خفتگان گيرند.

سوگند به آن كه گوش او همه صداها را در حيطه خود دارد، احدى در قلبى سرورى نمى سپارد جز آن كه خدا براى او از آن سرور لطفى مى آفريند. و چون مصيبتى فرود آيد. آن لطف ، بسان آب سرازير شده جارى مى شود و مصيبت را دور مى سازد، چنان كه شتر غريب از چراگاه دور مى شود.منظور از لطف ، احتمالا حالتى است روحانى كه با آن حالت ، تحمل مصيبت ها بسيار آسان مى شود، گويى آب سرازير شده اى است كه مصيبت را با خود مى برد.

# ٢٥٨ - صدقه فزونى بخش

اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقه .

ترجمه : هر گاه فقير شديد، به صدقه با خدا تجارت كنيد.

# ٢٥٩ - زمان نيرنگ

الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله ، و الغدر باهل الغدر وفاء عندالله .

ترجمه : در پيشگاه خدا وفا با اهل نيرنگ ، نيرنگ به شمار مى رود يعنى مانند نيرنگ ، قبيح است و نيرنگ با آنان، وفا يعنى مانند وفا، زيبا است .

از اين سخن مى توان به نوعى از نسبيت اخلاقى رسيد. گو آن كه يك خلق هميشه و به نحو اطلاق پسنديده نيست ، بلكه مواردى هست كه همان خلق ، مذموم توصيف مى شود.

# ٢٦٠ - قوانين آسمانى

كم من مستدرج بالاحسان اليه ، و مغرور بالستر عليه ، و مفتون بحسن القول فيه . و ما ابتلى الله سبحانه احدا بمثل الاملاء له .

و قد مضى هذا الكلام فيما تقدم ، الا ان فيه هاهنا زياده جيده مفيده .

ترجمه : چه بسيار كسان كه با احسان شدن از سوى خدا كم كم به عذاب كشانده مى شوند.

چه بسيار كسان كه به پوشانده شدن عيوبشان از سوى خدا مغرور مى شوند.

چه بسيار كسان كه به حرف هاى خوب مردم درباره خود فريب مى خورند.

خداى سبحان هيچ كس را مثل مهلت دادن به او نيازمود.

اين سخن پيش تر نيز گذشت ، لكن در اين جا مطلبى مفيد اضافه شده است .

(توضيح سنتاستدراجواستمهالپش تر ذيل حكمت صد و شانزده گذشت .)

# ٢٦١ - فرمانرواى دلسوز

ما تكفوننى انفسكم فكيف تكفوننى غير كم . ان كانت الرعايا قبلى لتشكو حيف رعاتها، و النبى اليوم لا شكو حيف رعيتى ، كاننى المقود و هم القاده ، او الموزوع و هم الوزعه .

فلما قال ، عليه‌السلام ، هذا القول ، فى كلام طويل قد ذكرنا مختاره فى جمله الخطب ، تقدم اليه رجلان من اصحابه فقال احدهما: انى لا املك الا نفسى و اخى ، فمر بامرك يا اميرالمومنين ننقد له . فقال عليه‌السلام :

و اين تقعان منا اريد؟

ترجمه : هنگامى كه خبر غارت شهر انبار از سوى ياران معاويه به گوش امام على ، عليه‌السلام ، رسيد پياده از كوفه بيرون رفت تا به تخليه رسيد. مردم در آن جا به او پيوستند و گفتند:

در برابر آنان ما براى تو كافى هستيم .

امام فرمود:

شما مرا از زيان خودتان كفايت نمى كنيد، چگونه مى خواهيد از ديگران كفايت كنيد؟

اگر پيش از من رعايا از جور حاكمان شكايت مى كردند، من امروز از جور رعيتم شكايت مى كنم . گويى كه من پيرو هستم و آنان پيشوا. يا من فرمانبر هستم و آنان فرمانده .

اين سخن را كه گفت البته اين سخن در ضمن كلامى طولانى بود كه گزيده اى از آن را در بخش خطبه ها ذكر كرده ايم دو تن از ياران امام به سويش رفتند. يكى گفت :

من جز خود و برادرم اختيار كسى را ندارم . اى امير مومنان ! فرمان هدايت را بگو تا اطاعت كنيم .

امام على عليه‌السلام فرمود: شما كجا و آن چه من مى خواهم كجا؟! يعنى سخن من درباره يك يا دو نفر يا بيش تر نيست ، روى سخن من چيز ديگرى است .

# ٢٦٢ - شناسايى حقيقت

و قيل ان الحارث بن حوط اتاه فقال : اترانى اظن اصحاب الجمل كانوا على ضلاله ؟ فقال عليه‌السلام :

يا حارث ! انك نظرت تحتك و لم تنظر فوقك ، فحرت . انك لم تعرف الحق فتعرف من اتاه ، و لم تعرف الباطل فتعرف من اتاه .

فقال الحارث : فانى اعتزل مع سعيد بن مالك و عبدالله بن عمر. فقال عليه‌السلام :

ان سعيدا و عبدالله بن عمر لم ينصرا الحق و لم يخذ لا الباطل .

ترجمه : گفته شد كه حارث بن حوط نزد امام على ، عليه‌السلام ، رفت و گفت : آيا فكر مى كنى كه من مى پندارم اصحاب جمل (طلحه و زبير و يارانشان) گمراه بودند؟ (نه چنين نيست). امام فرمود:

اى حارث !

تو زير پايت را ديدى نه بالاى سرت را (كوته بين هستى). ازاين رو سرگردان شده اى . تو حق را نشناخته اى تا اهل آن را بشناسى و نيز باطل را نشناخته اى تا اهل آن را بشناسى .

حارث گفت :

همانند سعيد بن مالك و عبدالله بن عمر، عزلت پيشه مى كنم و از سايه ات كنار مى روم .

امام فرمود:

سعيد و عبدالله بن عمر، حق را يارى نداده اند و باطل را نيز خوار نساخته اند.

# ٢٦٣ - همنشين سلطان

صاحب السلطان كراكب الاسد يغبط بموقعه و هو اعلم بموضعه .

ترجمه : همنشين سلطان مانند كسى است كه بر شير سوار است . شكوه موقعيتش غبطه خورده مى شود و خود به سختى هاى مكانش داناتر است .

# ٢٦٤ - احترام به بازماندگان

احسنوا فى عقب غيركم تحفظوا فى عقبكم .

ترجمه : به بازماندگان ديگران نيكى كنيد تا بازماندگان شما از گزند حفظ شوند.

# ٢٦٥ - گفتار حكيمان

ان كلام الحكماء اذا كان صوابا كان دواء و اذا كان خطا كان داء.

ترجمه : گفتار حكيمان ، دارو است ، اگر صواب باشد. و درد است ، اگر خطا.

# ٢٦٦ - شكار رمنده

و ساله عليه‌السلام رجل ان يعرفه الايمان . فقال :

اذا كان الغد فاتنى حتى اخبرك على اسماع الناس ، فان نسيت مقالتى حفظها عليك غيرك ، فان الكلام كالشاره ينقفها هذا و يخطئها هذا.

و قد ذكرنا ما اجابه به فيما تقدم من هذا الباب و هو قوله : الايمان على اربع شعب .

ترجمه : مردى از امام على ، عليه‌السلام ، خواست كه ايمان را برايش تعريف كند. امام ، عليه‌السلام ، فرمود:

فردا بيا تا در جمع مردم تو را از معناى آن آگاه سازم ، كه اگر گفته ام را از خاطر بردى ديگران آن را برايت در خاطرشان حفظ كنند؛ زيرا سخن چون شكار رمنده است ، يكى آن را مى زند و ديگرى در زدنش خطا مى كند و آن را از دست مى دهد.

پاسخ امام على ، عليه‌السلام ، را به آن مرد پيشتر در همين باب ذكر كرده ايم .

و آن همان سخن است كه :الايمان على اربع شعب ....

# ٢٦٧ - اندوه فردا

يابن آدم ! لا تحمل هم يومك الذى لم ياتك على يومك الذى قد اتاك ، فانه ان يك من عمرك يات الله فيه برزقك .

ترجمه : اى پسر آدم !

اندوه روز نيامده ات را بر روز آمده ات بار مكن ؛ زيرا روز نيامده اگر از عمرتو باشد در آن روز، خدا رزقت را خواهد رساند.

# ٢٦٨ - دوستى به اندازه

احبب حبيبك هونا ما عسى ان يكون بغيضك يوما ما. و ابغض بغيضك هونا ما عسى ان يكون جبيبك يوما ما.

ترجمه : دوستت را به اندازه دوست بدار (يعنى به اندازه با او دوستى كن) شايد روزى دشمن تو گردد. و دشمنت رابه اندازه دشمن دار، شايد روزى دوست تو گردد.

# ٢٦٩ - دنيا براى آخرت

الناس للدنيا عاملان : عامل عمل فى الدنيا للدنيا، قد شغلته دنياه عن آخرته ، يخشى على من يخلفه الفقر و يامنه على نفسه فيفنى عمره فى منفعه غيره . و عامل عمل فى الدنيا لما بعدها فجاءه الذى له من الدنيا بغير عمل ، فاحرز الحظين معا، و ملك الدارين جميعا، فاصبح وجيها عند الله لا يسال الله حاجه فيمنعه .

ترجمه : مردم در دنيا دو گونه عمل مى كنند:

يكى در دنيا براى دنيا كار مى كند و دنيايش او را از آخرتش باز داشته است . بر بازماندگانش از فقر مى ترسد ولى برخود از ابتلا به فقر ايمن است . و چنين كسى عمر خود را براى منفعت ديگران به هدر مى دهد.

و ديگرى در دنيا براى پس از دنيا كار مى كند. آن چه كه قسمت او است . بدون انجام كار رنج آور و تشويش زا به او مى رسد. پس او دو بهره دنيايى و آخرتى را با هم به دست آورده و دو سرا را تماما مالك شده است . نزد خدا منزلتش عالى گرديد و از خدا حاجتى نخواهد كه از او باز دارد همه حاجت هايش از خدا بر آورده مى شود.

# ٢٧٠ - استفتاى خليفه

و روى انه ذكر عند عمر بن الخطاب فى ايامه حلى الكعبه و كثرته ، فقال قوم : لو اخذته فجهزت به جيوش المسلمين كان اعظم للاجر، و ما تصنع الكعبه بالحلى ؟ فهم عمر بذلك ، و سال عنه اميرالمونين ، عليه‌السلام . فقال :

ان القرآن انزل على النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم والاموال اربعه : اموال المسلمين ، فقسمها بين الورثه فى الفرائض . والفى ء، فقسمه على مستحقيه . و الخمس ، فوضعه الله حيث وضعه و الصدقات ، فجعلها الله حيث جعلها.

و كان حلى الكعبه فيها يومئذ، فتركه الله على حاله و لم يتركه نسيانا، و لم يخف عليه مكانا. فاقره حيث اقره الله و رسوله .

فقال له عمر: لولاك لافتضحنا، وترك الحلى بحاله .

ترجمه : روايت شد كه نزد عمر بن خطاب در ايام خلافتش از زيورهاى كعبه و بسيارى آن سخن به ميان آمد. جمعى گفتند: اگر آن را بر مى داشتى و با آن سپاهيان مسلمان را تجهيز مى كردى اجز آن عظيم تر بود. كعبه زيور مى خواهد چه كند؟! پس عمر به اين كار اهتمام ورزيد. ولى پيش از انجام آن از امير مومنان على ، عليه‌السلام ، نيز در اين باره پرسش كرد. امام ، عليه‌السلام ، فرمود:

قرآن بر پيامبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، نازل شده و بر اساس تعاليم آن اموال چهار نوع بود:

اموال شخصى مسلمانان ، كه آن ها را بين ورثه به گونه مقرر تقسيم كرد.

فى (غنيمت جنگى)، كه آن را بين مستحق ها تقسيم كرد.

خمس ، كه خدا آن را در همان جا كه خواست ، نهاد.

صدقات ، كه خدا آن را در همان جا كه خواست ، قرار داد.

در آن روز، زيور كعبه در آن وجود داشت . و خدا آن را به حال خود رها كرد. از روى فراموشى رها نكرد و مكان آن نيز بر خدا پوشيده نبود. يعنى در مورد زيور كعبه حكمى صادر نكرد. چنان كه در مورد پنج قسم ياد شده صادر كرد، با آن كه در مقام صادر كردن حكم هم بود. از اين نتيجه گرفته مى شود كه خدا به وضع سابق زيور در كعبه رضايت داشته است . پس تو نيز آن را در جايى قرار بده كه خدا و رسول قرار دادند.

در اين جا عمر به امام على ، عليه‌السلام ، گفت : اگر نبودى ، رسوا مى شديم .

و آن گاه زيور را به حال خود رها كرد.

# ٢٧١ - دزد بيت المال

و روى انه عليه‌السلام ، رفع اليه رجلان سرقا من مال الله : احدهما عبد من مال الله ، و الاخر من عروض الناس . فقال :

اما هذا فهو من مال الله و لا حد عليه . مال الله اكل بعضه بعضا، و اما الاخر فعليه الحد. فقطع يده .

ترجمه : روايت شده است دو مرد را نزد امام على ، عليه‌السلام ، آوردند كه از مال خدا بيت المال دزدى كرده بودند. يكى از آن دزدان ، برده اى بود از آن خدا و ديگرى برده اى از آن مردم . امام ، عليه‌السلام ، فرمود:

اين ، از مال خدا است و حدى بر او نيست ، چون بعضى از مال خدا، بعضى ديگر را خورده است .

اما آن يكى ، بر او حد است .

سپس دست او را قطع كرد.

# ٢٧٢ - اصلاح طلبى

لو قد استوت قدماى من هذه المداحض لغيرت اشياء.

ترجمه : اگر گام هايم از اين لغزشگاه ها اشوب هاى سياسى استوار به در آيد و بر آشوبگران فائق آيم چيزهايى را تغيير خواهم داد.

ولى افسوس ! كه جامعه تاب عدالت على ، عليه‌السلام ، را نياورد و خود رااز نعمت اصلاحات او محروم ساخت .

# ٢٧٣ -منتهاى رزق

اعلموا علما يقينا ان الله يجعل للعبد و ان عظمت حيلته و اشتدت طلبته و قويت مكيدته اكثر مما سمى له فى الذكر الحكيم ، و لم يحل بين العبد فى ضعفه و قله حيلته و بين ان يبلغ ما سمى له فى الذكر الحكيم . و العارف لهذا العامل به اعظم الناس راحه فى منفعه . والتارك له الشاك فيه اعظم الناس شغلا فى مضره . و رب منعم عليه مستدرج بالنعمى ، و رب مبتلى مصنوع له بالبلوى . فزد ايها المستنفع فى شكرك ، و قصر من عجلتك ، وقف عند منتهى رزقك .

ترجمه : به يقين بدانيد كه خدا براى بنده خود بيش از آن قرار نداده كه در ذكر حكيم قرآن يا علم الهى نوشته شده است ؛ هر چند كه چاره انديشى اش عظيم ، مطالبه اش شديد و ترفندش قوى باشد.

و نيز بدانيد كه خدا به هنگام ناتوانى و كمى چاره انديشى بنده اش ، بين او و رسيدن به آن چه كه در ذكر حكيم برايش نوشته شده حائل نشده است

دانا به اين سخن و عمل كننده به مقتضاى آن راحت ترين مردم است در منفعت يافتن . واگذارنده اين سخن و ترديد كننده در آن گرفتارترين مردم است در زيان ديدن .

بسا نعمت داده شده اى كه كم كم به سبب نعمت به هلاك كشانده مى شود. و بسا كسى كه به بلا آزموده مى شود تا به نيكى برسد.

پس اى كسى كه مى خواهى از سخن من بهره ببرى ! بر سپاس خود بيفزاى و از عجله ات بكاه و در منتهاى رزقت توقف كن به روزى ات قانع باش و بيش از آن مخواه .

# ٢٧٤ - پيروى از دانش

لا تجعلوا علمكم جهلا و يقينكم شكا؛ اذا علمتم فاعلموا، و اذا تيقنتم فاقدموا.

ترجمه : علم خود را مانند جهل قرار ندهيد و نه يقين خود را مانند شك . وقتى كه دانستيد، عمل كنيد و وقتى كه يقين كرديد، پاى پيش بگذاريد.

# ٢٧٥ - طمع و هلاكت

ان الطمع مورد غير مصدر، و ضامن غير وفى ، و ربما شرق شارب الماء قبل ريه ، و كلما عظم قدر الشى ء المتنافس فيه عظمت الرزيه لفقده . والامانى تعمى اعين البصائر، الحظ ياتى من لا ياتيه .

ترجمه : طمع ، برنده اى است كه باز نمى گرداند يعنى هر كه در آن وارد شود هلاك گردد و خلاصى نيابد و ضامنى است كه وفا نكند. بسا نوشنده آب كه پيش از سيراب شدن گلوگير مى شود. در اين ناكامى هر چه منزلت شى ء مورد رقابت ، عظيم تر باشد، مصيبت نيافتنش هم براى طمع كاران عظيم تر خواهد بود. و با اين همه ، طمع كاران دست از طمع نمى كشند؛ زيرا آرزوها ديدگان بصيرت را كور مى كند . و الى بهره مندى به سوى آن كس مى رود كه در پى آن نيست .

# ٢٧٦ - ثناى مردم

اللهم انى اعوذ بك من ان تحسن فى لامعه العيون علانيتى و تقبح فيما ابطن لك سريرتى ، محافظا على رثاء الناس من نفسى بجميع ما انت مطلع عليه منى . فابدى للناس ‍ حسن ظاهرى و افضى اليك بسوء عملى ، تقربا الى عبادك و تباعدا من مرضاتك .

ترجمه : خدايا!

به تو پناه مى برم از اين كه در برابر درخشندگى چشم ها، ظاهرم را زيبا سازى و در كارهايى كه براى تو نگه مى دارم ، سريره ام را زشت نمايى . و با همه كارهاى زشتى كه از من مى دانى ، ثناى مردم را از نفسم حفظ نمايى . بدين سان حسن ظاهرم را براى مردم نشان مى دهم و كارهاى بدم را براى تو آورم . در نتيجه به بندگانت تقرب جويم و از خشنودى ات دو شوم .

# ٢٧٧ - قادر متعال

لا والذى امسينا منه فى غبر ليله دهماء تكشر عن يوم اغر، ما كان كذاو كذا.

ترجمه : نه ، سوگند به كسى كه به قدرت او باقيمانده شب ظلمانى را كه روزى سپيد نمايان مى سازد به پايان برديم ، چنين و چنان نبوده است .

بعضى از شارحان بر سخن فوق ، شرح نوشته اند. ولى از ظاهر آن ، چيزى جز سوگند به دست نمى آيد. گويى گردآورنده نهج البلاغه خواسته است كه با آوردن اين سخن ، سوگندى زيبا از امام على ، عليه‌السلام ، را حفظ كند.

# ٢٧٨ - اندك اما هميشه

قليل تدوم عليه ارجى من كثير مملول منه .

ترجمه : اندكى كه بر آن مداومت كنى اميد بخش تر است از بسيارى كه از آن ملول مى شوند.

# ٢٧٩ - زيان نافله ها

اذا اضرت النوافل بالفرائض فارفضوها.

ترجمه : هنگامى كه نافله ها به فرائض زيان رساندند، نافله ها را فرو گذاريد.

# ٢٨٠ - سفر آخرت

من تذكر بعد السفر استعد.

ترجمه : هر كه دورى سفر آخرت را به ياد آورد، خود را با فراهم آوردن تقواى الهى آماده مى كند.

# ٢٨١ - ديدگان بصيرت

ليست الرويه كالمعاينه مع الابصار. فقد تكذب العيون اهلها و لا يغش العقل من استنصحه .

ترجمه : تعقل ، هم چون ديدن با چشم نيست ، زيرا گاه چشم ها به صاحبانشان دروغ مى گويند و عقل هيچ گاه به كسى كه از آن نصيحت خواست ، خيانت نمى كند.

# ٢٨٢ - پرده غفلت

بينكم و بين الموعظه حجاب من الغره .

ترجمه : ميان شما و موعظه ، پرده اى از غفلت است كه نمى گذارد شما موعظه را درك كنيد.

# ٢٨٣ - نادان پركار

جاهلكم مزداد و عالمكم مسوف .

جاهل شما، پركار است ولى بى اثر و عالم شما به تاخير انداز.

# ٢٨٤ - دانايى و مسئوليت

قطع العلم عذر المتعللين .

علم ، عذر دليل تراشان را از بين برده است ، زيرا در برابر انسان عالم ، هيچ بهانه جويى ، نمى توانند دليل تراشى كند و از پذيرش حق سرباز زند.

# ٢٨٥ - وقت اطاعت

كل معاجل يسال الانظار و كل موجل يتعلل بالتسويف .

ترجمه : هر كه به او وقت داده نشد يعنى اجلش سر رسيده است مهلت مى خواهد.

و هر كه به او وقت داده شده و هنوز اجلش سر نرسيده است به تاخير مى اندازد و تعلل مى ورزد. يعنى بهانه جويى مى كند و توشه آخرت جمع نمى آورد.

# ٢٨٦ - روزهاى دشوار

ما قال الناس لشى ء طوبى له الا و قد خبا له الدهر يوم سوء.

ترجمه : مردم به چيزى خوش به حالش نگفتند، مگر آن كه روزگار، روز بدى را براى آن چيز، پنهان كرده است .

# ٢٨٧ - معناى قدر

و سئل عن القدر، فقال عليه‌السلام :

طريق مظلم فلا تسلكوه ، و بحر عميق فلا تلجوه ، و سر الله فلا تتكلفوه .

ترجمه : از امام على ، عليه‌السلام ، درباره قدر پرسيده شد. امام فرمود:

راهى است ظلمانى ، آن را مى پيماييد. دريايى است ژرف ، در آن فرو نرويد. راز خدا است ، براى فهم آن خود را به زحمت نيندازيد.

# ٢٨٨ - پستى حقيقى

اذا ارذل الله عبدا حظر عليه العلم .

ترجمه : هرگاه خدا بنده اى را پست گرداند، علم را از او باز دارد.

# ٢٨٩ - برادرى خدايى

كان لى فيما مضى اخ فى الله ، و كان يعظمه فى عينى صغر الدنيا فى عينه ، و كان خارجا من سلطان بطنه ، فلا يشتهى ما لا يجد و لا يكثر اذا وجد. و كان اكثر دهره صامتا، فان قال بذ القائلين و نقع غليل السائلين . و كان ضعيفا مستضعفا. فان جاء الجد فهو ليث غاب وصل واد، لا يدلى بحجه حتى يسمع اعتذاره . و كان لا يشكو على ما يجد العذر فى مثله حتى يسمع اعتذاره . و كان لا يشكو وجعا الا عند برئه . و كان يقول ما يفعل و لا يقول ما لا يفعل . و كان اذا غلب على الكلام لم يغلب على السكوت . و كان على ما يسمع احرص منه على ان يتكلم . و كان اذا بدهه امران ينظر ايهما اقرب الى الهوى فيخالفه . فعليكم بهذه الخلائق فالزموها و تنافسوا فيها، فان لم تستطيعوها فاعلموا ان اخذ القليل خير من ترك الكثير.

ترجمه : در گذشته برادرى داشتم خدايى (دينى). كوچك بودن دنيا در چشمش ، او را در چشم من بزرگ مى نمود.

از سلطنت شكم ، بيرون بود. از اين رو، آرزو نمى كرد چيزى را كه نمى يافت ، و وقتى كه مى يافت در استفاده كردن از آن زياده روى نمى كرد.

بيش تر عمرش ، ساكت بود. و اگر سخن مى گفت بر گويندگان چيره مى شد و عطش سوال كنندگان را فرو مى نشاند.

افتاده بود و مردم ناتوانش مى گرفتند اما اگر گاه تلاش مى شد شير بيشه و مار بيابان بود.

حجتى در دفاع از خود يا در اقامه دعوى عليه ديگران بيان نمى كرد تا آن كه به نزد قاضى برود يعنى بيهوده منازعه نمى كرد.

كسى را به كارى كه در امثال آن عذر مى يافت سرزنش نمى كرد تا آن كه اعتذار او را بشنود.

از دردى شكوه نمى نمود مگر به هنگام سلامت يافتن كه در اين هنگام هم اگر چيزى مى گفت ديگر صورت شكوه نداشت ، بلكه حكايت دردى بود كه بر وى گذشت .

مى گفت آنچه را كه انجام مى داد و نمى گفت آنچه را كه انجام نمى داد.

اگر در سخن مغلوب مى شد در خاموشى نمى شد. به درك شنيده ها، حريص تر بود تا به سخن گفتن .

هرگاه دو امر، به ناگهان ، بدو روى مى آوردند نظر مى كرد كه كدام يك از آن دو به هواى نفس نزديك تر است تا با آن مخالفت كند.

بر شما باد به اين خلق ها! اگر آن ها را به دست آوريد از آن ها جدا نشويد. و در به دست آوردن و حفظ آن ها رقابت كنيد. و اگر نتوانستيد به همه آن ها دست پيدا كنيد بدانيد كه برگرفتن اندك ، بهتر است از ترك كردن بسيار.

# ٢٩٠ - نافرمانى از خدا

لو لم يتوعد الله على معصيته لكان يجب ان لا يعصى شكرا لنعمه .

ترجمه : اگر خدا بر معصيت خويش بيم نداده بود، به خاطر سپاس از نعمت هايش واجب بود كه معصيت نشود.

# ٢٩١ - شكيبايى در مصيبت

و قد عزى الاشعث بن قيس عن ابن له :

يا اشعث ! ان تحزن على ابنك فقد استحقت منك ذلك الرحم . و ان تصبر ففى الله من كل مصيبه خلف .

يا اشعث ! ان صبرت جرى عليك القدر و انت ماجور. و ان جزعت جرى عليك القدر و انت مازور.

يا اشعث ! ابنك سرك و هو بلاء و فتنه ، و حزنك و هو ثواب و رحمه .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، اشعث بن قيس را به خاطر مرگ پسرش چنين تسليت داد:

اى اشعث !

اگر بر مرگ پسرت اندوه خورى عيبى نيست ، چونکه خويشى ، شايسته چنين اندوهى هست . و اگر صبر كنى نزد خدا براى هر مصيبتى جانشينى وجود دارد.

اى اشعث !

اگر صبر كردى ، قدر بر تو جارى شده است در حالى كه به اجر رسيدى . و اگر بى تابى كردى ، قدر بر تو جارى شده است ، در حالى كه گناهكار هستى .

اى اشعث !

پسر تو با حياتش شادمانت كرد، در حالى كه بلا و آزمايش بود. و اكنون با مرگش اندوهگينت كرد، در حالى كه ثواب و رحمت است .

# ٢٩٢ - مصيبت بزرگ

و قال عليه‌السلام على قبر رسول الله ، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم ، ساعه دفنه :

ان الصبر لجميل الا عنك ، و ان الجزع لقبيح الا عليك ، و ان المصاب بك لجليل ، و انه قبلك و بعدك لجلل .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، به هنگام دفن رسول الله ، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، بر سر قبر ايشان فرمود:

صبر زيبا است ، جز از فراق تو. بى تابى زشت است ، جز بر مرگ تو.

مصيبت مرگ تو بزرگ است و مصيبت هاى پيش و پس از تو، آسان و حقير هستند.

# ٢٩٣ - مصاحبت با احمق

لا تصحب المائق ، فانه يزين لك فعله و يود ان تكونه مثله .

ترجمه : با احمق مصاحبت مكن ، چون او كارش را براى تو تزيين مى كند و دوست دارد كه تو هم مثل او باشى .

# ٢٩٤ - از مشرق تا مغرب ؟

وقد سئل عن مسافه ما بين المشرق و المغرب : فقال عليه‌السلام : مسيره يوم للشمس .

ترجمه : از امام على ، عليه‌السلام ، درباره مسافت بين مشرق و مغرب سوال شده بود. امام فرمود:

به درازاى مسير يك روزه خورشيد.

# ٢٩٥ - دوستان و دشمنان

اصدقاوك ثلاثه ، و اعداوك ثلاثه . فاصدقاوك صديقك و صديق صديقك ، و عدو عدوك . و اعداوك عدوك و عدو صديقك و صديق عدوك .

ترجمه : دوستانت سه گونه اند و دشمنانت نيز سه گونه .

اما دوستانت عبارتند از: دوستت ، دوست دوستت و دشمن دشمنت .

و دشمنانت عبارتند از: دشمنت ، دشمن دوستت و دوست دشمنت .

# ٢٩٦ - دشمنى زيانبار

و قال عليه‌السلام لرجل راه يسعى على عدوله بما فيه اضرار بنفسه : انما انت كالطاعين نفسه ليقتل ردفه .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام، مردى را ديد كه عليه دشمنش به گونه اى مى كوشيد كه به خودش زيان مى رساند. به او فرمود:

تو مانند كسى هستى كه به خود نيزه مى زند تا تركش را بكشد (ترك ، كسى كه در پشت سر بر اسب يا شتر، سوار است .)

# ٢٩٧ - عبرت گيرى

ما اكثر العبر و اقل الاعتبار!

چه بسيار است عبرت ها! و چه اندك است عبرت گيرى !

# ٢٩٨ - ميانه روى در دشمنى

من بالغ فى الخصومه اثم ، و من قصر فيها ظلم ، و لا يستطيع ان يتقى الله من خاصم .

ترجمه : آن كه در خصومت مبالغه كرد به گناه در افتاده است . و آن كه در خصومت كوتاهى ورزيد و حتى از خود دفاع هم نكرد، به خود ظلم كرده است . به هر روى كسى كه مخاصمه مى كند نمى تواند از خدا بترسد و تقواى الهى را رعايت نمايد، زيرا در شرايط مخاصمه ، آدمى زاده توجهش را به خدا از دست مى دهد.

# ٢٩٩ - تاثير عبادت

ما اهمنى ذنب امهلت بعده حتى اصلى ركعتين و اسال الله العافيه .

ترجمه : آن گاه اندوهگينم نساخت كه پس از آن مرگ من فرا نرسيد و به من مهلت داده شد تا دو ركعت نماز بگزارم و از خدا طلب عافيت كنم .

اين سخن به خوبى اهميت نماز را مى فهماند، لكن از نظر كلامى ، به خاطر آن كه به گناه امام على ، عليه‌السلام ، اشاره دارد بى نياز از توجيه نيست . شايد در اين جا مراد از گناه ، ترك اولى باشد، نه معناى رايج آن .

# ٣٠٠ -محاسبه خداوندى

و سئل عليه‌السلام كيف يحاسب الله الخلق على كثرتهم ؟ فقال :

كما يرزقهم على كثرتهم .

فقيل : كيف يحاسبهم و لا يرونه ؟ فقال :

كما يرزقهم و لا يرونه .

از امام على ، عليه‌السلام ، سوال شد چگونه خدا و مخلوقات را با اين فراوانى شان محاسبه مى كند؟ امام فرمود:

همان گونه كه با اين فراوانى شان به آنان رزق مى دهد.

گفته شد: چگونه آنان را محاسبه مى كند و او را نمى بينند؟ امام فرمود:

همان گونه كه به آنان روزى مى دهد و او را نمى بينند.

# ٣٠١ - دقت در گزينش

رسولك ترجمان عقلك ، و كتابك ابلغ ما ينطق عنك .

ترجمه : فرستاده تو، ترجمان عقل تو است . و نوشته تو، رساتر وسيله اى است كه از عقل تو حكايت مى كند.

# ٣٠٢ - نياز به دعا

ما المبتلى الذى قد اشتد به البلاء باحوج الى الدعاء من الذى لا يامن البلاء.

ترجمه : آن كه به بلايى سخت گرفتار است به دعا نيازمندتر نيست از آن كه از بلا ايمنى ندارد و پيوسته در معرض بلا قرار دارد.

# ٣٠٣ - فرزندان دنيا

الناس ابناء الدنيا، و لا يلام الرجل على حب امه .

ترجمه : مردم ، فرزندان دنيا هستند. و مرد بر محبت مادرش سرزنش نمى شود.

پيشتر امام على ، عليه‌السلام ، محبت دنيا را مذمت كرده بود. اما در اين سخن هيچ نشانى از مذمت نيست ، چنان كه مدحت و ستايش نيز به دست نمى آيد. و چون از حكمت هاى كوتاه است و پيش و پس آن روشن نيست ، نمى توان از آن معناى واضحى به دست آورد.

# ٣٠٤ - بخشش به خدا

ان المسكين رسول الله فمن منعه فقد منع الله ، و من اعطاه فقد اعطى الله .

ترجمه : مسكين ، فرستاده خدا است . آن كه او را از عطا باز دارد، خدا را باز داشته است . و آن كه به او اعطا كند، به خدا اعطا كرده است .

# ٣٠٥ - عفت و غيرت

ما زنى غيور قط.

غيرتمند، هرگز زنا نكرد.

# ٣٠٦ - زندگى تا اجل

كفى بالاجل حارسا.

براى نگهبانى از آدمى ، در برابر حوادث روزگار اجل ، كافى است زيرا پيش از اجل هيچ حادثه اى انسان را نمى كشد.

# ٣٠٧ - فقدان مال

ينام الرجل على الثكل و لا ينام على الحرب .

و معنى ذلك انه يصبر على قتل الاولاد و لا يصبر على سلب الاموال .

ترجمه : مرد، بر فقدان فرزند طاقت مى آورد و مى خوابد ولى بر فقدان مال نمى خوابد.

معناى سخن بالا آن است كه مرد بر كشته شدن فرزندان صبر مى كند ولى بر ربوده شدن مال ، نه .

# ٣٠٨ - دوستان پدر

موده الاباء قرابه بين الابناء و القرابه الى الموده احوج من الموده الى القرابه .

ترجمه : مودت ميان پدران ، سبب قرابت ميان پسران است .

قرابت به مودت بيش تر نياز دارد تا مودت به قرابت .

# ٣٠٩ - گمان مومنان

اتقوا ظنون المومنين ؛ فان الله تعالى جعل الحق على السنتهم .

ترجمه : از گمان هاى مومنان پروا كنيد يعنى آراى مومنان را دست كم نگيريد؛ زيرا خداى تعالى حق را بر زبان آنان قرار داد.

# ٣١٠ - اعتماد به خدا

لا يصدق ايمان عبد حتى يكون بما فى يد الله اوثق منه بما فى يده .

ترجمه : ايمان بنده اى راست نمى شود، جز آن گاه كه به آن چه در دست خدا است مطمئن تر باشد از آن چه كه در دست خود او است .

# ٣١١ - نفرين امام

و قال عليه‌السلام لانس بن مالك و قد كان بعثه الى طلحه و الزبير لما جاء الى البصره يذكر هما شيئا مما سمعه من رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم فى معنا هما فلوى عن ذلك فرجع اليه فقال : انى انسيت ذلك الامر، فقال :

ان كنت كاذبا فضربك الله بها بيضاء لامعه ، لا تواريها العمامه .

يعنى البرص . فاصاب انسا هذا الداء فيما بعد فى وجهه ، فكان لا يرى الا مبر قعا.

ترجمه : هنگامى كه امام على ، عليه‌السلام ، به بصره رفته بود، انس بن مالك را نزد طلحه و زبير فرستاد تا حديثى را كه از رسول خدا، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، درباره آن دو شنيده بود، به ياد آنان آورد. انس رفت ، ولى از انجام ماموريت سرپيچى كرد. به نزد امام على ، عليه‌السلام ، بازگشت و به دروغ گفت :

من آن سخنان رسول خدا را فراموش كرده ام .

امام ، عليه‌السلام ، فرمود:

اگر دروغ مى گويى خدا در تو سپيدى درخشانى پديد آورد كه عمامه آن را نپوشانيد.

سپيدى درخشان يعنى برص ( پيسى يا لك). زان پس مرض ياد شده چهره انس راگرفت و جز با روبند ديده نشد.

# ٣١٢ - زمان انجام مستحبات

ان للقلوب اقبالا و ادبارا. فاذا اقبلت فاحملوها على النوافل ، و اذا ادبرت فاقتصروا بها على الفرائض .

ترجمه : براى قلب ها روى آوردن و روى گرداندنى است . زمانى كه روى آوردند يعنى رغبت داشتند آن ها را بر انجام مستحبات نيز واداريد. و اگر روى برگرداندند و بى رغبت بودند به انجام واجبات اكتفا كنيد.

به همين معنا پيش تر سخنى ديگر نيز بيان شد. از مجموع به دست مى آيد كه در عبادت خدا شمارش و كميت مهم نيست . بلكه آنچه كه اهميت دارد انجام عبادت از روى رغبت است . و رغبت نيز هميشه فراهم نيست . پس هنگامى كه رغبت نبود نبايد خود را به انجام عبادت هاى مستحبى واداشت و به اجبار بر شمار عبادت ها افزود؛ زيرا در اين صورت علاوه بر آن كه عبادت از روح خود تهى مى شود، به تدريج موجب دلزدگى و ملالت نيز مى گردد.

# ٣١٣ - جامعيت قرآن

فى القرآن نبا ما قبلكم و خبر ما بعد كم و حكم ما بينكم .

ترجمه : در قرآن خبر آن چه كه پيش از شما بود و آن چه كه پس از شما خواهد آمد و حكم روابطى كه ميان شما است ، وجود دارد.

اين سخن بر جامعيت قرآن بر همه نيازهاى اجتماعى انسان دلالت دارد.

# ٣١٤ - پاسخ تلافى جويانه

ردوا الحجر من حيث جاء فان الشر لا يدفعه الا الشر.

ترجمه : سنگ را به جايى كه از آن آمد، باز گردانيد يعنى بدى را با بدى پاسخ دهيد؛ زيرا شر را جز شر دفع نمى كند.

البته اين در مواردى است كه شر به گونه اى است كه گذشتن از آن مفسده آورد. يعنى مواردى كه گذشت كردن نه تنها موجب بيدارى و شرم شرور نمى شود، بلكه او را بر انجام شر ترغيب مى كند. اين تفسير از ديگر سخنان امام على ، عليه‌السلام ، و نيز از تامل در همين سخن به دست مى آيد.

# ٣١٥ - شيوه خوشنويسى

و قال عليه‌السلام لكاتبه عبيدالله بن ابى رافع :

الق دواتك ، واطل جلفه قلمك ، و فرج بين السطور و قرمط بين الحروف ، فان ذلك اجدر بصباحه الخط.

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، به كاتبش ، عبيدالله بن ابى رافع فرمود:

در دوات ، ليقه بگذار (ليقه : نوعى نخ كه جوهر را در خود نگه مى دارد تا بيش از اندازه به قلم نچسبد و به هنگام افتادن نيز نريزد.) و جاى تراش را تا نوك قلم ، دراز گردان . ميان سطور وسعت ده و از فاصله ميان حروف بكاه . اين ها، براى زيبايى خط، شايسته است كه به كار گرفته شود.

# ٣١٦ - پيشواى مومنان

انا يعسوب المومنين ، و المال يعسوب الفجار.

و معنى ذلك ان المومنين يتبعوننى و الفجار يتبعون المال ، كما تتبع النحل يعسوبها، و هو رئيسها.

ترجمه : من پيشواى مومنان هستم و مال ، پيشواى بدكاران .

يعنى مومنان از من متابعت مى كنند و بدكاران از مال ، چنان كه زنبوران ازيعسوبكه رئيسشان است ، متابعت مى كنند.

# ٣١٧ - خوره گيرى يهوديان

و قال له بعض اليهود: ما دفنتم نبيكم حتى اختلفتم فيه ، فقال له :

انما اختلفنا عنه لا فيه ، و لكنكم ما جفت ارجلكم من البحر حتى قلتم لنبيكماجعل لنا الها كما لهم آلهه. فقال انكم قوم تجهلون .

ترجمه : يكى از يهوديان به امام على ، عليه‌السلام ، گفت : پيامبرتان را جز با اختلاف در مورد او به خاك نسپرديد.

امام ، عليه‌السلام ، به او فرمود:

ما درباره او اختلاف كرديم ، نه در مورد او. ولى شما پاهايتان از دريا خشك نشده بود كه به پيامبرتان گفتيد:براى ما خدايى بياور، چنانكه ايشان خدايان دارند.پس ‍ گفت : شما قومى جاهل هستيد. (١٦)

# ٣١٨ - هيبت امام

و قيل بله : باى شى ء غلبت الاقران ؟ فقال عليه‌السلام :

ما لقيت رجلا الا اعاننى على نفسه .

يومى بذلك الى تمكن هيبته فى القلوب .

ترجمه : به امام على ، عليه‌السلام ، گفته شد: به چه چيز بر هماوردان غلبه كردى ؟ فرمود:

به مردى بر نخوردم جز آن كه مرا عليه خودش يارى داد.

با اين سخن به هيبتش اشاره مى كند كه در قلب ها جاى مى گرفت .

# ٣١٩ - مضرات فقر

و قال عليه‌السلام لابنه محمد بن الحنيفه :

يا بنى انى اخاف عليك الفقر، فاستعذ بالله منه فان الفقر منقصه للدين ، مدهشه للعقل ،، داعيه للمقت .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، به پسرش محمد بن حنيفه فرمود:

پسركم !

بر تو از فقر مى ترسم . از آن به خدا پناه ببر، زيرا فقر براى دين سبب منقصت است و براى عقل سبب دهشت و دعوت كننده به دشمنى است .

# ٣٢٠ - پرسش عالمانه

و قال عليه‌السلام لسائل ساله عن معضله :

سل تفقها و لا تسال تعنتا، فان الجاهل المتعلم شبيه بالعالم ، و ان العالم المتعسف شبيه بالجاهل المتعنت .

ترجمه : كسى از امام على ، عليه‌السلام ، درباره مساله اى پيچيده پرسش كرد. امام ، عليه‌السلام ، به او فرمود:

براى فراگرفتن بپرس ، نه براى آزار دادن ، زيرا جاهل فراگيرنده ، شبيه عالم است و عالم بى انصاف ، شبيه جاهل آزار دهنده است .

# ٣٢١ - پيروى از امام

و قال عليه‌السلام لعبدالله بن العباس و قد اشار عليه فى شى ء لم يوافق رايه :

لك ان تشير على و ارى ، فان عصيتك فاطعنى .

ترجمه : عبدالله بن عباس در مورد مساله اى راى خويش را به عرض امام على ، عليه‌السلام ، رساند كه با راى امام موافق نبود. امام ، عليه‌السلام ، فرمود:

مى توانى راى هايت را به من عرضه كنى تا آن ها را ببينم و اگر با رايت مخالف بودم ، از من اطاعت كنى .

# ٣٢٢ - تشريفات مذلت آميز

و روى انه عليه‌السلام لما ورد الكوفه قادما من صفين مر بالشباميين فسمع بكاء النساء على قتلى صفين ، و خرج اليه حرب بن شرحبيل الشبامى ، و كان من وجوه قومه ، فقال عليه‌السلام له :

اتعلبكم نساوكم على ما اسمع ، الا تنهونهن عن هذا الرنين ؟

و اقبل حرب يمشى معه و هو عليه‌السلام راكب ، فقال عليه‌السلام :

ارجع ، فان مشى مثلك مع مثلى فتنه للوالى و مذله للمومن .

ترجمه : روايت شده است كه امام ، عليه‌السلام ، در بازگشت از صفين ، وقتى كه وارد كوفه شد، بر شباميان طايفه اى از عرب گذشت . گريه زنان شان را بر كشتگان صفين شنيد. و حرب بن شرحبيل شبامى كه از بزرگان شان بود، به سوى او آمد. امام ، به حرب فرمود:

چنانكه مى شنوم زنانتان بر شما چيره شده اند و صبر پيشه نمى كنند، چرا آنان را از شيون باز نمى داريد؟

و حرب خواست كه پياده با امام على ، عليه‌السلام ، كه سوار بود همراه شود. امام ، عليه‌السلام ، فرمود:

باز گرد. پياده آمدن چون تويى كه بزرگ قوم خود هستى با چون منى كه والى مسلمانان هستم ، سبب فريب والى و مذلت مومنان يعنى حرب و قوم او است .

دورى امام على ، عليه‌السلام ، از تشريفاتى كه به مذلت مومنان مى انجاميد، پيش تر نيز در حكمتى ديگر بيان شده بود. از اين سخن نيز اجتناب امام از تشريفات مذلت آور به روشنى به دست مى آيد.

# ٣٢٣ - فريب از شيطان

و قال عليه‌السلام و قد مر بقتلى الخوارج يوم النهروان :

بوسا لكم ، لقد ضركم من غركم .

فقيل له : من غرهم يا اميرالمومنين ؟ فقال :

الشيطان المضل و الانفس الاماره بالسوء، غرتهم بالامانى و فسحت لهم بالمعاصى ، و وعدتهم الاضهار فاقتحمت بهم النار.

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، هنكامى كه در روز نهروان بر كشتگان خوارج مى گذشت ، چنين فرمود:

بدا به حال شما! آن كه شما را فريب داد، به شما زيان رساند.

عرض شد: اى اميرمومنان ! چه كسى آنان را فريب داد؟ امام ، عليه‌السلام ، فرمود: شيطان گمراه ساز و نفس هاى فرمان ده به بدى .

شيطان آنان را با آروزهاى واهى فريب داد و راه معاصى را به روى آنان گشود. به آنان وعده پيروزى داد و سرانجام آنان را به آتش افكند.

# ٣٢٤ - معصيت پنهانى

اتقوا معاصى الله فى الخلوات ، فان الشاهد هو الحاكم .

ترجمه : از معصيت خدا در خلوت پروا كنيد؛ چون قاضى گواه است .

يعنى گمان مبريد كه بر معصيت پنهانى شما هيچ گواهى وجود ندارد و بدون عقوبت مى مانيد، بلكه خدا كه حاكم و قاضى دادگاه حق است ، بر كارهاى شما نظارت دارد و گواهى مى دهد.

# ٣٢٥ - فقدان دوست

و قال عليه‌السلام لما بلغه قتل محمد بن ابى بكر:

ان حرننا عليه على قدر سرورهم به ، الا انهم نقصوا بغيضا و نقصنا حبيبا.

ترجمه : چون خبر قتل محمد بن ابى بكر به امام على ، عليه‌السلام ، رسيد، فرمود:

اندوه ما بر او به اندازه شادمانى آنان است ، جز آن كه آنان يك تن از دشمنانشان كاستند و ما يك تن از دوستانمان را از دست داديم .

# ٣٢٦ - زمان توبه

العمر الذى اعذر الله فيه ابن آدم ستون سنه .

ترجمه : عمرى كه خدا در آن ، عذر و بهانه فرزند آدم را بر معصيت مى پذيرد شصت سال است .

# ٣٢٧ - پيروزى دروغين

ما ظفر الاثم به ، و الغائب بالشر مغلوب .

پيروز نشد آن كه گناه بر او چيره شد و با گناه به پيروزى ظاهرى دست يافت . آن كه با بدى ، غالب شده در حقيقت مغلوب است .

در اسلام هدف ، وسيله را توجيه نمى كند. نمى توان با بدى و به ناحق به پيروزى دست يافت . چنين پيروزى در اسلام شكست محسوب مى شود.

# ٣٢٨ - حق فقيران

ان الله سبحانه فرض فى اموال الاغنياء اقوات الفقيراء. فما جاع فقير الا بما متع به غنى و الله تعالى سائلهم عن ذلك .

ترجمه : خداى سبحان ، قوت روزانه فقيران را در مال هاى اغنيا قرار داد. از اين رو فقيرى گرسنه نشد، جز به نگرفتن حق الهى اش از آن چه كه غنى از آن بهره مند شده است .

و خداى تعالى ، در اين باره از اغنيا سوال و باز خواست خواهد كرد.

# ٣٢٩ - بى نيازى از عذر

الاستغناء عن العذر اعز من الصدق به .

بى نياز از عذر بودن ، عزيزتر است از عذر راست آوردن .

يعنى اگر آدمى طورى رفتار كند به عذر خواهى نياز پيدا نكند، عزيزتر خواهد بود.

# ٣٣٠ - وظيفه خدايى

اقل ما يلمزكم لله الا تستينوا بنعمه على معاصيه .

ترجمه : كمترين وظيفه شما براى خدا اين است كه در انجام معصيت ، از نعمت هايش كمك نگيريد.

به عبارت ديگر هيچ گاه معصيت نكنيد، چون هر نعمتى كه در معصيت به كار مى رود از آن خداست . همه نعمت ها از آن خدا هستند. به واقع امام على ، عليه‌السلام ، در اين سخن به زيبايى ، معصيت را به امر محالى مشروط كرده اند.

# ٣٣١ - غنيمت زيركان

ان الله سبحانه جعل الطاعه غنيمه الاكياس عند تفريط العجزه .

ترجمه : خداى سبحان طاعت را غنيمت زيركان قرار داد، در آن هنگام كه ناتوانان كوتاهى مى كنند.

# ٣٣٢ - پاسبانان خدا

السلطان وزعه الله فى ارضه .

سلطان ، پاسبان خدا در زمين او است .

مراد از كلمه پاسبان دو چيز مى تواند باشد:

يكى آن كه سلطان ، شريعت الهى را پاى مى دارد. در اين صورت ، جمله خبريه به معنى انشا خواهد بود. يعنى حاكمان بايد شريعت خدا را پاس بدارند.

ديگر آن كه حاكم ، پاسبانى خدايى است كه از حقوق مردم دفاع مى كند و جلو تجاوز آن ها را به يكديگر مى گيرد.

# ٣٣٣ - توصيف مومن

و قال فى صفه المومن :

المومن بشره فى وجهه ، و حزنه فى قلبه . اوسع شى ء صدرا. و اذل شى ء نفسا. يكره الرفعه ، ويشنا السمعه . طويل غمه ، بعيد همه ، كثير صمته ، مشغول وقته ، شكور، صبور، مغمور بفكرته ، ضنين بخلته ، سهل الخليقه ، لين العريكه ، نفسه اصلب من الصلد و هو اذل من العبد.

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، در توصيف مومن فرموده است :

مومن ، بشاشتش در رخسار و اندوهش در قلب است . سينه اش ، فراخ ‌ترين چيز و نفسش ذليل ترين چيز است يعنى نفسش رام او است .

برترى طلبى را ناپسند مى دارد و سمعه رساندن كار نيك به گوش مردم . مثل ريا است ، با اين تفاوت كه در ريا، كار نيك به نظر مردم مى رسد را شنيع مى شمارد.

غم او طولانى و همتش دور و بلند است . خاموشى اش بسيار و وقتش مشغول است . شكرگزار و صبور است . غرق در فكرت است . در حاجتش بخيل است و آن را به سادگى اظهار نمى كند.

سهل الطبيعه و نرم خوى است . نفس او سخت تر از صخره است ، با آن كه در ظاهر از برده ذليل تر است .

# ٣٣٤ - فريبندگى آرزو

لو راى العبد الاجل و مصيره لابعض الامل و غروره .

ترجمه : اگر بنده ، اجل و محل بازگشت خويش را ببيند، با آروز و فريبندگى آن ، دشمن مى شود.

# ٣٣٥ - شريك در مال

لكل امرى فى ماله شريكان : الوارث و الحوارث .

ترجمه : هر مردى شخصى در مالش دو شريك دارد:

وارث و حوادث .

# ٣٣٦ - مسئوليت ناشى از وعده

المسوول حرحتى يعد.

كسى كه چيزى از او خواسته شد، آزاد است مى تواند خواسته خواهنده را برآورد يا نه ، تا آن كه وعده دهد در اين صورت ديگر آزاد نيست .

# ٣٣٧ - دعوت كننده بى عمل

الداعى بلا عمل كالرامى بلا وتر.

دعوت كننده به كار خير، اما بدون عمل مثل تيرانداز بدون زه است .

# ٣٣٨ - انواع دانش

العلم علمان : مطبوع و مسموع ، و لا ينفع المسموع اذا لم يكن المطبوع .

ترجمه : علم بر دو گونه است :

سرشته شده و شنيده شده . علم شنيده اگر سرشته شده نباشد سود نمى دهد. علم سرشته شده ، عليم است كه در سرشت آدمى رسوخ كرده و بر اعمال آدمى تاثير گذاشته است .

علم شنيده شده ، خلاف آن است . علمى است كه به حافظه سپرده شد و بر زبان جارى مى گردد و به گوش مى رسد.

# ٣٣٩ - ثمره نيك بختى

صواب الراى بالدول ، يقبل باقبالها و يذهب بذهابها.

ترجمه : راى دست به دولت و نيك بختى بستگى دارد، با روى آوردن دولت روى مى رود و با رفتن آن مى رود.

# ٣٤٠ - زينت تهيدستى

العاف زينه الفقر، و الشكر زينه العنى .

ترجمه : عفاف ، زينت فقر است و شكر، زينت غنا.

# ٣٤١ - ظالم در قيامت

يوم العدل على الظالم اشد من يوم الجور على المظلوم .

ترجمه : روز عدل بر ظالم سخت تر است از روز جور بر مردم .

يعنى بر ظالم در قيامت بيش تر از آن است سخت مى گذرد كه بر مظلوم در دنيا از سوى ظالم رفته است .

# ٣٤٢ - بزرگ ترين توانگرى

الغنى الاكبر الياس عما فى ايدى الناس .

بزرگ ترين توانگرى ، مايوس بودن از چيزهايى است كه در دست مردم است .

# ٣٤٣ - مراقبت الهى

الاقاويل محفوظه ، والسرائر مبلوه و كل نفسه كسبت رهينه . (١٧) و الناس منقوصون مدخولون الا من عصم الله . سائلهم متعنت ، و مجيبهم متكلف . يكاد افضلهم رايا يرده عن فضل رايه الرضى و السخط، و يكاد اصلبهم عودا تنكوه اللحظه و تستحيله الكلمه الواحده .

ترجمه : گفته ها نزد خدا محفوظ است و رازها براى خدا آشكار و هر كس در گرو اعمال خويش است .

مردم ، ناقص و معيوب اند، جز آنكه خدايش حفظ كرد. پرسنده اى آنان ، آزارده است و پاسخ دهنده آنان ، متكلف به تكلف و زحمت مى افتد.

آنكه راى برتر دارد، ممكن است كه رضا و خشم ، او را از رايش برگرداند. و آن كه در دين استورا است ، ممكن است كه با نگاهى به گناه اثر پذيرد و با كلمه اى دگرگون شود.

# ٣٤٤ - سراى ناكامى ها

معاشر الناس ! اتقوا الله فكم من مومل ما لا يبلغه ، و بان ما لا يسكنه ، و جامع ما سوف يتركه . و لعله من باطل جمعه ، و من حق منعه ، اصابه حراما، و احتمل به آثاما، فباء بوزره ، و قدم على ربه آسفا لا هفاا قد (خسر الدنيا و الاخره ذلك هو الخسران المبين .

اى مردم ! از خدا بترسيد. بسا آروز دار چيزى كه به آن نمى رسد و بناكننده ساختمانى كه در آن سكونت نمى كند و گردآورنده مالى كه آن را به زودى رهايش مى كند. مالى كه شايد از راهى باطل گرد آورد و يا از بازداشتن حقى . در نتيجه به حرام افتاد و به سبب آن ، گناهانى را به دوش گرفت . و با وزر آن گناه به نزد خدا بازگشت و با دريغ و پشيمانى بر پروردگارش ‍ وارد شد. در دنيا و آخرت زيان كرد، اين خسران آشكار است .

# ٣٤٥ - ناتوانى در معصيت

من العصمه تعذر المعاصى .

توانايى نداشتن بر معاصى ، گونه اى از عصمت است .

# ٣٤٦ - حفظ آبرو

ماء وجهك جامد، يقطره السوال ، فانظر عند من تقطره .

ترجمه : آبرويت جامد است . و سوال درخواست آن را قطره قطره مايع مى كند پس بنگر نزد كه آن را چنين مى كنى .

# ٣٤٧ - اندازه در ستايش

الثناء باكثر من الاستحقاق ملق ، و التقصير عن الاستحقاق عى او حسد.

ترجمه : ستايش بيش از استحقاق ، چاپلوسى است و كمتر از استحقاق ، ناتوانى يا حسد است .

# ٣٤٨ - شديدترين گناه

اشد الذنوب ما استهان به صاحبه .

شديدترين گناه آن است كه پديدآورنده اش ، آن را آسان خرد شمار.

# ٣٤٩ - آن كه ...

من نظر فى عيب نفسه اشتغل عن عيب غيره . و من رضى برزق الله لم يحزن على ما فاته . و من سل سيف البغى قتل به . و من كابد الامور عطب . و من اقتحم اللجج غرق . و من دخل مداخل السوء اتهم . و من كثر كلامه كثر خطوه . و من كثر خطوه قل حياوه . و من قل حياوه قل ورعه . و من قل ورعه مات قلبه . و من مات قلبه دخل النار. و من نظر عيوب النااس فانكرها ثم رضيهاا لنفسه فذاك الاحمق بعينه . والقناعه مال لاينفذ. و من اكثر من ذكر الموت رضى من الدنيا باليسير، و من علم ان كلامه من عمله قل كلامه الا فيما يعنيه .

ترجمه : آن كه در عيب خيش نگريست از عيب ديگران بازماند.

آن كه به رزق خدا رضايت داد، بر چيزهايى كه از دست داده اندوهگين نگشت .

آن كه شمشير ستم بر كشيد، با همان به قتل رسيد.

آن كه بدون فراهم آوردن اسباب در امور كوشيد، شكست خورد.

آن كه بى آمادگى در گرداب ها فرو رفت ، غرق گرديد.

آن كه در جاهاى بد پاى گذاشت ، مورد تهمت قرار گرفت .

آن كه سخنش بسيار شد، خطاهاش بسيار گشت . و آن كه خطاهايش بسيار شد، حيايش اندك گشت . و آن كه حيايش اندك شد، ورع پرواى از حرام اش اندك گشت . و آن كه ورعش ‍ اندك شد، قلبش مرد. و آن كه قلبش مرد، در آتش افتاد.

آن كه در عيب هاى مردم نگريست و آن ها را ناپسند شمرد و سپس همان ها را براى خود پسنديد، خود احمق است .

قناعت ، مالى است كه پايان نمى پذيرد.

آن كه مرگ را بسيار به ياد آورد، از دنيا به كم رضايت داد.

آن كه دانست سخنش جزو عملش است ، سخنش اندك گشت ، جز درباره

چيزهايى كه از روى تفكر، سخن گفتن درباره آن ها را مى خواهد.

# ٣٥٠ - نشانه هاى ظالم

للظالم من الرجال ثلاث علامات : يظلم من فوقه بالمعصيه ، و من دونه بالغلبه ، و يظاهر القوم الظلمه .

ترجمه : مردان ظالم ، سه نشانه دارند:

نسبت به فراتر از خود، با معصيت (نافرمانى) ظلم مى كنند،

و بر فروتر از خود، با غلبه و قهر،

و از قوم ظالم پشتيبانى مى كنند.

# ٣٥١ - پايان خوش سختى

عند تناهى الشده تكون الفرجه ، و عند تضايق حلق البلاء يكون الرخاء.

ترجمه : چون سختى به نهايت رسد، گشايش پديد آيد و چون حلقه هاى بلا تنگ شود، آسايش .

# ٣٥٢ - كوشش براى خانواده

و قال عليه‌السلام لبعض اصحابه :

لا تجعلن اكثر شغلك باهلك و ولدك ، فان يكن اهلك و ولدك اولياء الله فان الله لا يضيع اولياه . و ان يكونوا اعداء الله فما همك و شغلك باعداء الله .

ترجمه : هرگز بيشتر اشتغالت را براى زن و فرزند قرار مده ، زيرا آنان اگر از اولياى خدا باشند، خدا اوليايش را ضايع نمى گذارد. و اگر از دشمنان خدا، پس چيست اندوه و اشتغالت به دشمنان خدا؟!

# ٣٥ - بزرگ ترين عيب

اكبر العيب ان تعيب ما فيك مثله .

بزرگ ترين عيب آن است كه از چيزى عيب بگيرى كه مانند آن در تو وجود دارد.

# ٣٥٤ - تولد فرزند

وهنا بحضرته رجل رجلا بغلا ولد له ، فقال له ليهنئك الفارس . فقال عليه‌السلام :

لا تقل ذلك ، ولكن قل : شكرت الواهب و بورك لك فى الموهب ، و بلغ اشده ، و رزقت بره .

ترجمه : مردى در حضور امام على ، عليه‌السلام ، به ديگرى به خاطر تولد فرزند پسر تهنيت گفت و بيان داشت : سوار كار بر تو گوارا باد. امام ، عليه‌السلام ، فرمود:

چنين نگو. بگو بخشنده را شكر كرده اى . بخشيده شده بر تو مبارك باد و به كمال رسد و نيكى اش رزق تو گردد.

# ٣٥٥ - نمايش توانگرى

و بنى رجل من عماله بناء فخما؛ فقال عليه‌السلام :

اطلعت الورق رووسها. ان البناء يصف لك الغنى .

ترجمه : مردى از كارگزاران امام على ، عليه‌السلام ، ساختمانى عظيم و مجلل بنا كرد. امام ، عليه‌السلام ، فرمود:

نقره هاى پنهانى سرى هايشان را نمايان كردند. اين ساختمان از توانگرى تو حكايت مى كند.

# ٣٥٦ - رزق فراگير خدا

و قيل له عليه‌السلام : لو سد على رجل باب بيته و ترك فيه من اين كان ياتيه رزقه ؟ فقال عليه‌السلام :

من حيث ياتيه اجله .

ترجمه : به امام على ، عليه‌السلام ، عرض شد: اگر در خانه بر مردى بسته شود و در آن جا تنها رها گردد، رزق او از كجا مى آيد؟ امام عليه‌السلام ، فرمود:

از همان جا كه اجلش مى آيد.

# ٣٥٧ - توصيف مرگ

و عزى قوما عن ميت مات لهم ، فقال عليه‌السلام :

ان هذا الامر ليس لكم بدا و لا اليكم انتهى . و قد كان صاحبكم هذا يسافر، فعدوده فى بعض اسفاره ، فان قدم عليكم ، والا قدمتم عليه .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، در مورد مرده اى از قومى به آنان تعزيت داد و فرمود:

اين امر مرگ از شماآغاز نشد و به شما نيز پايان نمى پذيرد. حتما اين همنشين شما پيش از اين مسافرت كرده است . پس اكنون چنين انگاريد كه در يكى از سفرهايش به سر مى برد. اگر بازگشت كه به ديدار او نايل مى شود و الا شما به نزد او خواهيد رفت .

٣٥٨ - سنت هاى الهى

ايها الناس ! ليركم الله من النعمه و جلين كما يراكم من النقمه فرقين ، انه من وسع عليه فى ذات يده ذلك استدراجا فقد امن مخوفا و من ضيق عليه فى ذات يده فلم ير ذلك اختبارا فقد ضيع مامولا.

ترجمه : اى مردم !

خدا بايد شما را از نعمت ، ترسان ببيند، چنان كه از نقمت بى تاب مى بيند! آن كه در دارايى اش توسعه داده شد و آن را استدراج ندانست ، از امر مخوفى ايمن شد. و آن كه در دارايى اش ‍ به مضيقه افتاد و آن را آزمايش ندانست و پاداش و آرزويى را ضايع ساخت .

پيش از اين نيز امام على ، عليه‌السلام ، درباره اصل قرآنى استدراج سخن فرموده بودند. در اين جا هشدار مى دهند كه مردم به هنگام نعمت مراقب باشند كه به دام استدراج نيفتند.

خلاصه معناى استدراج آن است كه گاهى خدا نعمت هايش را پى در پى نازل مى كند، با آن كه شخص نعمت داده شده همچنان او را نافرمانى مى كند. اين فرو فرستادن نعمت براى آن است كه شخص نافرمان غافل شود و فريب خورد و به فكر توبه نيفتد تا ناگهان به عذاب الهى گرفتار شود.

استدراج ، از اوج غضب الهى حكايت مى كند و چنان كه امام على ، عليه‌السلام ، فرموده اند بايد از آن هراسان بود.

# ٣٥٩ - تاديب نفس

يا اسرى الرغبه ، اقصروا فان المعرج على الدنيا لا يروعه منها الا صريف انياب الحدثان . ايها الناس ! تولوا من انفسكم تاديبها و اعدلوا بها عن ضراوه عاداتها.

ترجمه : اى اسيران رغبت ! كوتاه كنيد و دست نگه داريد. گراينده به دنيا را جز صداى دندان هاى نيش حوادث نمى ترساند.

اى مردم !

خود متولى تاديب نفس هايتان شويد و آن ها را از پيروى عادات زشت شان باز داريد.

# ٣٦٠ - گمان خوب

لا تظنن بكلمه خرجت من احد سوءا و انت تجد لها فى الخير محتملا.

ترجمه : به سخنى كه از دهان هر كس بيرون مى آيد، اگر در آن احتمالى خوب مى يابى ، هيچ گاه گمان بد مبر.

# ٣٦١ - شيوه درخواست از خدا

اذا كانت لك الى الله سبحانه حاجه فابدا بمساله الصلاه على رسوله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم ، ثم سل حاجتك ؛ فان الله اكرم من ان يسال حاجتين فيقضى احداهما و يمنع الاخرى .

ترجمه : اگر به خداى سبحان حاجتى داشتيد، ابتدا صلوات بر رسولش ، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، را طلب كنيد و سپس حاجت خود را؛ زيرا خدا، كريم تر از آن است كه دو حاجت از او خواسته شود، يكى را برآورد و ديگرى را باز دارد.

# ٣٦٢ - گريز از جدال

من ضن بعرضه فليدع المراء .

آن كه در عرضش بخيل است و نمى خواهد آن را از دست بدهد بايد جدال را رها كند.

# ٣٦٣ - موقع شناسى

من الخرق المعالجه قبل الامكان و الاناه بعد الفرصه .

ترجمه : شتاب كردن ، پيش از امكان وقوع كار و درنگ كردن پس از فرا رسيدن فرصت ، از حماقت است .

# ٣٦٤ - اشتغال به داشته ها

لا تسال عما لا يكون ، ففى الذى قد كان لك شغل .

ترجمه : از چيزى كه نيست مپرس ، زيرا در چيزى كه هست از فرصت اشتغال برخوردارى .

# ٣٦٥ - آينه صاف

الفكر مراه صافيه و الاعتبار منذر ناصح . و كفى ادبا لنفسك تجنبك ما كرهته لغيرك .

ترجمه : فكر، آينه اى صاف است .

و عبرت ، ترساننده اى خيرخواه است .

براى ادب كردن نفس ، همين بس است كه از آن چه براى ديگران ناپسند مى شمارى ، اجتناب كنى .

# ٣٦٦ - دانش ماندگار

العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل . و العلم يهتف بالعمل فان اجابه و الا ارتحل عنه .

ترجمه : علم ، با عمل قرين است . آن كه دانست ، عمل كرد. علم ، عمل را فرا مى خواند، اگر عمل ، دعوت آن را اجابت كرد باقى مى ماند و الا از كنار آن كوچ مى كند.

# ٣٦٧ - متاع دنيا

يا ايها الناس ! متاع الدنيا حطام موبى فتجنبوا مرعاه . قلعتها احظى من طمانينتها و بلغتها ازكى من ثروتها، حكم على مكثر منها بالفاقه و اعين من غنى عنها بالراحه . من راقه زبرجها اعقبت ناظريه كمها. و من استشعر الشغف بها ملات ضميره اشجانا. لهن رقص على سويداء قلبه . هم يشغله و غم يحزنه . كذلك حتى يوخذ بكظمه فيلقى بافضاء ، منقطعا ابهراه ، هينا على الله فناوه ، و على الاخوان القاوه . و انما ينظر المومن الى الدنيا بعين الاعتبار، و يقتات منها ببطن الاضطرار، و يسمع فيها باذن المقت و الابغاض . ان قيل اثرى قيل اكدى ، و ان فرح له بالبقاء حزن له بالفناء . هذا و لم ياتهم يوم فيه يبلسون .

ترجمه : اى مردم !

متاع دنيا گياه خشك وباآلود است ، از چراگاه آن اجتناب كنيد.

دل كندن از دنيا، سعادت آورتر است از آرام گرفتن در آن .

روزى يكروزه دنيا، پاكيزه تر است از ثروت آن . بركسى كه بسيار از آن بهره گيرد، به فقر حكم شده است و كسى كه از آن بى نياز شد با آسودگى يارى گشت .

آن كه را زينت دنيا خوش نمايد، چشمانش را در پس آن خوشى ، كور خواهد ساخت و آن كه عشق به دنيا را حس كند، درونش را با اندوه ها پر خواهد كرد.

آن اندوه ها در اعماق قلب او مى رقصند؛ همى كه سرگرمش كند و غمى كه اندوهگينش . تا آن كه راه نفس او را بگيرند و به فضا پرتاب كنند، در حالى كه رگ هاى گردن او را قطع كرده اند و براى خدا نابود كردن او و براى برادران افكندن او در قبر آسان است .

اما مؤ من به دنيا با ديده عبرت مى نگرد و از آن به شكم اضطرار قوت بر مى دارد و در آن با گوش ناخشنودى و دشمنى مى شنود. او مى داند كه اگر گفته شود غنى گشت پس از چندى بايد به فنا و مرگ خود اندوهگين گردد.

و اين چنين است دنيا تا وقتى كه آن روز نيايد كه مردم در آن سرگردان شوند يعنى روز قيامت .

# ٣٦٨ - حكمت ثواب و عقاب

ان الله سبحانه وضع الثواب على طاعته و العقاب على معصيته ، زياده لعباده عن نقمته و حياشه لهم الى جنته .

ترجمه : خداى سبحان ، ثواب را بر طاعت و عقاب را بر معصيت نهاد تا بندگانش را از نقمتش باز دارد و به بهشتش سوق دهد.

# ٣٦٩ - مسجديان فتنه جو

ياتى على الناس زمان لا يبقى فيه من القرآن الا رسمه و من الاسلام الا اسمه . و مساجدهم يومئذ عامره من البناء، خراب من الهدى . سكانها و عمارها شر اهل الارض ، منهم تخرج الفتنه و الهيم تاوى الخطيئه ، يردون من شد عنها فيها، و يسوفون من تاخر عنها اليها. يقول الله سبحانه :فبى حلقت لا بعثن على اولئك فتنه تترك الحليم فيها حيرانو قد. و نحن نستقبل الله عثره الغفله .

ترجمه : روزگارى خواهد آمد كه در ميان مردم ، از قرآن جز نشانى و از اسلام جزنامى باقى نمى ماند. مساجدشان از نظر ساختمان ، آباد و از جهت هدايت ، ويران است . ساكنان مساجد و معماران آن ، بدترين اهل زمين هستند. از آنان فتنه بر مى آيد و به آنان بدى پناه مى برد. آنان به فتنه باز مى گردانند كسى را كه از آن كناره گيرد و به سوى فتنه مى رانند كسى را كه از آن جا مانده است .

خداى سبحان مى فرمايد: به خودم سوگند البته فتنه اى بر آنان بر انگيزه ام كه حليم در آن سرگردان ماند. و خدا چنين كرده است . از خدا مى خواهيم كه از لغزش غفلت در گذرد.

# ٣٧٠ - آفرينش حكيمانه

و روى انه عليه‌السلام قلما اعتدل به المنبر الا قال امام الخطبه :

ايها الناس ! اتقوا الله فما خلق امرو عبثا فليهو، و لا ترك سدى فليلغو، و ما دنياه التى تحسنت له بخلف من الاخره التى قبحها سوء النظر عنده . و ما المغرور الذى ظفر من الدنيا باعلى همته كالاخر الذى ظفر من الاخره باذنى سهمته .

ترجمه : روايت شد كه امام على ، عليه‌السلام ، كمتر بر منبر قرار مى گرفت ، مگر آن كه پيش از خطبه بفرمايد:

اى مردم !

از خدا بترسيد. هيچ انسانى بيهوده آفريده نشد تا به لهو پردازد. و خودسر رها نشد تا بيهودگى نمايد. دنيايى كه در نظر هر كس نيكو آمد، جايگزين آخرتى نيست كه با بدنگرى آن را زشت شمرد. فريفته اى كه از دنيا به بلندترين هدفش دست يافت مانند آن كس نيست كه از آخرت به كمترين نصيبش نائل آمد يعنى آن كه از آخرت ، حتى به كمترين مقدار، بهره برد سعادت مندتر است از آن كه دنيا را با بيش ترين بهره به دست آورد.

# ٣٧١ - برترين ها

لا شرف اعلى من الاسلام . و لا عز اعز من التقوى . و لا معقل احسن من الورع ، و لا شفيع انجح من التوبه . و لا كنز اغنى من القناعه . و لا مال اذهب للفاقه من الرضى بالقوت . و من اقتصر على بلغه الكاف فقد انتظم الراحه و تبوا خفض الدعه . و الرعيه مفتاح النصب و مطيه التعب . و الحرص و الكبر و الحسد دواع الى التقحم فى الذنوب . و الشر جامع مساوى العيوب .

ترجمه : هيچ شرفى از اسلام بالاتر نيست ؛ و نه هيچ عزتى ، عزيزتر از تقوا؛ و نه هيچ پناهگاهى ، نيكوتر از ورع (خويشتن دارى در برابر گناه)؛ و نه هيچ شفيعى رهايى بخش تر از توبه ؛ و نه هيچ گنجى ، بى نياز كننده تر از قناعت ؛ و نه هيچ مالى نسبت به فقر از بين برنده تر از رضا به قوت .

آن كه بر كفاف رسيده بسنده كرد به آرامش پيوسته و در وسعت آسايش جاى گرفته است .

رغبت به دنيا كليد رنج است و مركب آن . حرص ، كبر و حسد عوامل افتادن در گناهان اند. بدكارى ، در بردارنده زشتى همه عيوب است .

# ٣٧٢ - قوام دين و دنيا

و قال عليه‌السلام لجابر بن عبدالله الانصارى :

يا جابر! قوام الدين و الدنيا باربعه : عالم مستعمل علمه ، و جاهل لا يستنكف ان يتعلم ، و جواد لا يبخل بمعروفه ، و فقير لا يبيع آخرته بديناه . فاذا ضيع العالم علمه استنكف الجاهل ان يتعلم ، و اذا بخل الغنى بمعروفه باع الفقير آخرته بدنياه .

يا جابر! من كثرت نعم الله عليه كثرت حوائج الناس اليه ، فمن قام الله فيها بما يجب فيها عرضها للدوام و البقاء، و من لم يقم فيها بما يجب عرضها للزول و الفناء.

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، به جابر بن عبدالله انصارى فرمود:

اى جابر!

قوام دين و دنيا چهار ركن اند:

عالمى كه علمش را به كار مى گيرد،

جاهلى كه از آموختن سر نمى پيچد،

بخشنده اى كه در كار خير بخل نمى ورزد،

و فقيرى كه آخرتش را به دنيا نمى فروشد.

حال ، اگر عالم ، علمش را ضايع كند، جاهل از آموختن سرباز خواهد زد و اگر توانگر در كار نيك بخل ورزد، فقير آخرتش را به دنيا خواهد فروخت .

اى جابر!

آن كه نعمت هاى خدا براى او فراوان شود، حوائج مردم به او بسيار گردد. و آن كه در نعمت هاى خدا به گونه اى بايسته قيام كرد، آن ها را در معرض دوام و بقا قرار داد و آن كه چنين نكرد، آن ها را در معرض زوال و فنا.

# ٣٧٣ - بيزارى از منكرات

و روى ابن جرير الطبرى فى تاريخ عن عبدالرحمن بن ابى ليلى الفقيه و كان ممن خرج لقتال الحجاج مع ابن الاشهث انه قال فيما كان يحض به الناس على الجهاد: انى سمعت علنا رفع الله درجته فى الصالحين و اثابه ثوبا الشهداء و الصديقين يقول يوم لقينا اهل الشام :

ايها المومنون ! انه من راى عدونا يعمل به و منكرا يدعى اليه فانكره بقلبه فقد سلم و برى ، و من انكره بلسانه فقد اجر و هو افضل من صاحبه . و من انكره بالسيف لتكون كلمه الله هى العليا و كلمه الضالمين هى الصلفى فذلك الذى اصاب سبيل الهدى و قام على الطريق و نور فى قلبه اليقين .

ترجمه : ابن جرير طبرى در كتاب تاريخش از عبدالرحمن ابن ابى ليلاى فقيه - از آنانى كه همراه با ابن اشعث به هدف جنگ با حجاج خروج كرده بود روايت كرده است كه ابن اشعث در گفته هايش كه مردم را با آن بر جهاد تحريك مى كرد، گفت :

من از على خدا درجه اش را در ميان صالحان رفيع گرداند و به او ثواب شهيدان و صديقان عنايت فرمايد در جنگ صفين روزى كه با اهل شام رويارو شديم ، شنيدم كه فرمود:

اى مومنان !

آن كه عدوانى را ببيند كه بدان عمل مى شود و منكرى را كه به آن فراخوانده مى شود و با قلبش آن را انكار كند، سالم مانده و مبرا از گناه شده است .

و آن كه با زبانش انكار كند، به او پاداش داده مى شود و برتر از شخص پيشين است .

و آن كه با شمشير انكار كند، تا كلمه خدا عالى تر و كلمه ى ظالمان سافل تر گردد، همان كس است كه به راه هدايت دست يافت و بر طريق حق ايستاد و در قلبش يقين درخشيد.

# ٣٧٤ - امر به معروف و نهى از منكر

و فى كلام آخر له يجرى هذا المجرى :

فمنهم المنكر للمنكر بيده و لسانه و قلبه فذلك المستكمل لخصال الخير و منهم بلسانه و قلبه و التارك بيده ، فذلك متمسك بخصلتين من خصال الخير و مضيع خصله ، و منهم المنكر بقلبه و التارك بيده و لسانه فذلك الذى ضيع اشرف الخلتين من الثلاث و تمسك بواحده ، و منهم تارك لانكار المنكر بلسانه و قلبه و يده فذلك ميت الاحياء. و ما اعمال البر كلها و الجهاد فى سبيل الله عند الامر بالمعروف و النهى عن المنكر الا كنفثه فى بحر لجى . و ان الامر بالمعروف و النهى عن المنكر لا يقربان من اجل ، و لا ينقصان من رزق . و افضل من ذلك كله كلمه عدل عند امام جائر.

ترجمه : و امام على ، عليه‌السلام، در سخنى ديگر نيز بر اين سياق سير مى كنند و مى فرمايند:

برخى از مردم ، با دست و زبان و قلب ، انكار كننده منكر (كار زشت) هستند. اينان ، كامل كننده خصال نيكويند.

و برخى ، با زبان و قلب ، انكار كننده اند و با دستشان ترك كننده انكار. اينان تمسك كننده به دو خصلت از خصال خيرند و ضايع كننده خصلتى ديگر.

برخى از مردم به قلبشان انكار كننده اند و به دست و زبان ترك كننده انكار. آنان ، كسانى اند كه دو خصلت شريف تر از سه خصلت را ضايع و به يكى تمسك جسته اند.

و برخى ترك كننده انكاراند به زبان و قلب و دست . اينان ، مرده زنده هستند.

همه كارهاى نيك و نيز جهاد در راه خدا، نزد امر به معروف و نهى از منكر جز مانند آب دهان در درياى مواج نيست . امر به معروف و نهى از منكر به خاطر خطرهايش اجل را نزديك نمى كند و رزق را كاهش نمى دهد. برترين امر به معروف و نهى از منكر، كلمه عدلى است ، نزد پيشواى ستمكار.

# ٣٧٥ - مراحل جهاد

و عن ابى جحيفه قال سمعت اميرالمومنين ، عليه‌السلام ، يقول :

ان اول ما تغلبون عليه من الجهاد، الجهاد بايدكم ثم بالسنتكم ثم بقلوبكم . فمن لم يعرف بقلبه معروفا و لم ينكر منكرا قلب فجعل اعلاه اسفله و اسفه اعلاه .

ترجمه : ابى جحيفه گفت : از اميرمومنان على عليه‌السلام شنيدم كه فرمود:

نخستين چيز از جهاد كه در آن مغلوب مى شويد، جهاد با دست هايتان است ؛ سپس با زبان هايتان و سپس با قلب هايتان . آن كه با قلبش معروف را نشناخت و منكر را انكار نكرد، واژگون گرديد و بالايش ، پايين و پايينش ، بالا گشت . يعنى اگر قلب ، استوار نباشد، آدمى مغلوب و واژگون مى گردد.

# ٣٧٦ - حق و باطل

ان الحق ثقيل مرى ء، و ان الباطل خفيف و بى ء.

ترجمه : حق ، سنگينى است گوارا و باطل ، سبكى است وبادار.

# ٣٧٧ - عذاب و رحمت خدا

لا تامنن على خير هذه الامه عذاب الله ، لقوله تعالى :فلا يامن مكر الله الا القوم الخاسرون (١٩) و لا تياسن لشر هذه الامه من روح الله ، لقوله تعالى ،انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرون (٢٠) .

ترجمه : هرگز به بهترين اين امت از عذاب خدا ايمن مباش ؛ به دليل سخن خداى تعالى :

از مكر خدا جز قوم زيانكار ايمن نمى شود.

و براى بدترين اين امت از رحمت خدا نااميد مباش ؛ به دليل سخن خداى تعالى :

از رحمت خدا جز قوم كافر نااميد نمى شود.

# ٣٧٨ - منشا بدى ها

البخل جامع لمساوى العيوب ، و هو زمام يقاد به الى كل سوء.

ترجمه : بخل ، جامع بدى همه عيب ها است و افسارى است كه آدمى بدان به هر بدى كشانده مى شود.

# ٣٧٩ - اندوه براى روزى

يابن آدم ! رزقان : رزق تطلبه و رزق يطلبك ، فان لم تاته اتاك . فلا تحمل هم سنتك على هم يومك ، كفاك كل يوم على ما فيه . فان تكن السنه من عمرك فان الله تعالى سيوتيك فى كل غد جديد ما قسم لك ، و ان لم تكن السنته من عمرك فما تصنع بالهم فيما ليس لك ؟ و لن يسبقك الى رزقك طالب ، و لن يغلبك عليه غالب . و لن يبطى عنك ما قد قدر لك .

و قد مضى هذا الكلام فيما تقدم من هذا الباب الا انه هاهنا اوضح و اشرح فلذلك كررناه على القائده المقرره فى اول الكتاب .

ترجمه : اى فرزند آدم !

رزق دو گونه است : رزقى كه تو آن را مى خواهى و رزقى كه تو را مى خواهد و اگر به نزد آن نروى به نزدت مى آيد.

اندوه سال خود را بر اندوه روز ميفزاى ؛ هر روز با آن چه كه در آن است ، براى تو كافى است ؛ زيرا اگر سال از عمرت باشد خداى تعالى به زودى در فرداى جديد آن چه را كه برايت قسمت كرده است ، به تو مى دهد. و اگر نبود، چه كار دارى با اندوه چيزى كه مال تو نيست ؟!

هيچ خواهنده اى ، در رزق تو، از تو پيشى نمى گيرد و هيچ غالبى ، در آن بر تو غلبه نمى كند و آن چه را كه برايت مقدور شده است ، به تاخير نمى اندازد.

ذكر اين سخن در حكمت هايى كه در اين باب پيش تر بيان شد، گذشت ؛ جز اين كه در اين جا واضح تر و مشروح تر است . به همين جهت و بنابر قاعده مقرر در اول كتاب ، آن را تكرار كرده ايم .

# ٣٨٠ - انسان در معرض بلا

رب مستقبل يوما ليس بمستدبره ، و مغبوط فى اول ليله قامت بواكيه فى آخره .

ترجمه : بسا استقبال كننده روزى كه پشت سر گذرانده آن نيست . و بسا رشك برده شده در اول شب كه در پايان آن گريه كنندگان او ايستاده اند.

# ٣٨١ - مراقبت در گفتار

الكلام فى وثاقك ما لم تتكلم به ، فاذا تكلمت به صرت فى وثاقه ، فاخزن لسانك كما تحزن ذهبك و ورقك . قرب كلمه سلبت نعمه و جلبت نقمه .

ترجمه : سخن در بند تو است تا آن زمان كه نگفته اى ؛ زمانى كه آن را گفتى ، خود در بند آن مى شوى . پس چنان كه طلا و نقره ات را در خزانه مى كنى زبانت را در خزانه كن . بسا كلمه اى كه نعمتى را سلب و نقمتى را جلب كرد.

# ٣٨٢ - حدود سخن

لا تقل ما لا تعلم ، تل لا تقل كل ما تعلم ، فان الله فرض على جوارحك كلها فرائض يحتج بها عليك يوم القيامه .

ترجمه : مگو آن چه را كه نمى دانى ، بلكه مگو هر چه را كه مى دانى ؛ چون خدا بر همه اندام هايت فرايضى قرار داد كه در روز قيامت بدان عليه تو احتجاج مى كند.

# ٣٨٣ - زيانكاران حقيقى

احذر يراك الله عند معصيته و يفقدك عند طاعته فتكون من الخاسرين ، و اذا قويت فاقوا على الله ، و اذا ضعفت فاضعف عن معصيه الله .

ترجمه : بپرهيز از اين كه خدا تو را در معصيتش ببيند و در طاعتش نيابد تا از زيانكاران باشى . اگر نيرو گرفتى در طاعت خدا به كار بر و اگر ناتوان شدى از معصيت خدا بكاه .

# ٣٨٤ - اطمينان نابجا

الركون الى الدنيا مع ما تعاين منها جهل . و التقصير فى حسن العمل اذا و ثقت بالثواب عليه غبن . و الطمانينه الى كل احد قبل الاختبار له عجز.

ترجمه : اعتماد به دنيا با وجود آن چه كه از دنيا به چشم مى بينى ، جهل است و كوتاهى در كار نيك وقتى كه به ثواب آن مطمئن شدى ، زيان است . اطمينان به هر كس ، پيش از آزمودن او ناتوانى است .

# ٣٨٥ - خوارى دنيا

من هوان الدنيا على الله انه لا يعصى الا فيها و لا ينال ما عنده الا بتركه .

از خوارى دنيا نزد خدا اين است كه خدا معصيت نمى شود جز در دنيا. و مردمان به آن چه كه نزد خدا است نائل نمى شود، جز به ترك دنيا.

# ٣٨٦ - پيروزى جوينده

من صلب شيئا ناله او بعضه .

هر كه چيزى را طلب كرد به تمام يا بعض آن نائل شد.

# ٣٨٧ - خير و شر حقيقى

ما خير بخير بعده النار. و ما شر بشر بعده الجنه . و كل نعيم دون الجنه محقور، و كل بلاء دون النار عافيه .

ترجمه : خيرى نيست در خيرى كه بعدش آتش دوزخ است و شرى نيست در شرى كه بعدش بهشت . هر نعمتى جز بهشت ، حقير است و هر بلايى جز آتش دوزخ عافيت .

# ٣٨٨ - انواع بلاها

الا و ان من البلاء الفاقه . و اشد من الفاقه مرض البدن . و اشد من مرض البدن مرض القلب . الا و ان من صحه البدن تقوى القلب .

ترجمه : آگاه باشيد كه يكى از بلاها فقير است و سخت تر از آن ، بيمارى بدن است و سخت تر از بيمارى بدن ، بيمارى قلب است .

آگاه باشيد كه از عوامل صحت بدن ، تقواى قلب است .

# ٣٩٨ - نسب بى ثمر

من ابطا به عمله لم يسرع به نسبه .

و فى روايه اخرى :

من فاته حسب نفسه لم ينفعه حسب آبائه ترجمه : آن كه عملش او را كند كرد، نسبش به او شتاب نبخشيد.

و در روايت ديگر فرمود:

آن كه حسب خودش نابود شد، حسب پدرانش به او سود نبخشيد.

# ٣٩٠ - برنامه روزانه مؤ من

للمومن ثلاث ساعات : فساعه يناجى فيها ربه ، و ساعه يرم معاشه ، و ساعه يخلى بين نفسه و بين لذتها فيما يحل و يجمل .

و ليس للعاقل ان يكون شاخصا الا فى ثلاث : مرمه لمعاش ، او خطوه فى معاد، او لذه فى غير محرم .

ترجمه : مؤ من را سه ساعت است :

ساعتى كه در آن با پروردگارش مناجات مى كند،

ساعتى كه معاشش را اصلاح مى كند،

و ساعتى كه در آن بين خود و لذتش در آن چه كه حلال و زيبا است ، خالى مى گذارد يعنى از حلال ها لذت مى برد.

براى عاقل ، شايسته نيست كه جز در پى سه چيز رود:

اصلاح معاش ، گام برداشتن در راه معاد يا لذت در غير حرام .

# ٣٩١ - زهد در دنيا

ازهد فى الدنيا يبصرك الله عوراتها، و لا تغفل فلست بمغفول عنك .

ترجمه : در دنيا زهد پيشه كن تا خدا تو را به عيوب دنيا بينا سازد. غفلت نكن ، چون غفلت شده نيستى يعنى از تو غفلت نشده است .

# ٣٩٢ - زبان و معروفيت

تكلموا تعرفوا، فان امرء مخبوء تحت لسانه .

ترجمه : سخن بگوييد تا شناخته شويد؛ زيرا آدمى در زير زبان خود پنهان است .

# ٣٩٣ - اخلاق تجارت

خذ من الدنيا ما اتاك ، و تول عما تولى عنك ، فان انت لم تفعل فاجمل فى الطلب .

ترجمه : آن چه از دنيا كه به نزدت آمد، بستان و آن چه كه از تو روى برگرداند، روى بگردان . اگر چنين نكردى دست كم در طلب كردن دنيا به زيبايى رفتار كن يعنى به اندازه و معقول .

# ٣٩٤ - قدرت سخن

رب قول انفذ من صول .

بسا سخن كه از حمله نافذتر است .

# ٣٩٥ - قناعت ، راه بى نيازى

كل مقتصر عليه كاف .

هر چه كه بر آن بسنده شود، كافى است يعنى با قناعت ، چيزى كم نمى آيد.

# ٣٩٦ - ذلت هرگز!

المنيه و لا الدنيه . و التقلل و لا التوسل . و من لم يعط قاعدا لم يعط قائما. و الدهر يومان يوم لك و يوم عليك . فاذا كان لك فلا تبطر، و اذا كان عليك فاصبر.

ترجمه : مرگ و نه ذلت ؛ كم پذيرى ( قناعت) و نه استمداد از ديگران . آن كه در حال نشسته و آسان به او داده نشد، در حال قيام و با تلاش نيز به او داده نخواهد شد.

روزگار دو روز است : روزى براى تو و روزى عليه تو. اگر براى تو بود سركشى مكن و اگر عليه تو، صبر پيشه كن .

# ٣٩٧ - مشك خوش بو

نعم الطيب المسك ، خفيف محمله ، عطر ريحه .

ترجمه : مشك ، چه خوش بوى خوبى است ؛ ظرفش سبك است و رايحه اش معطر.

# ٣٩٨ - تفاخر و تكبر

ضع فخرك ، و احطط كبرك و اذكر قبرك .

ترجمه : فخرت را وابنه ، كبرت را فرود آر و گورت را ياد كن .

# ٣٩٩ - پدر و فرزند

ان للولد على الوالد حقا، و ان للوالد على الولد حقا، فحق الوالد على الولد ان يطيعه فى كل شى ء الا فى معصيه الله سبحانه ، و حق الولد على الوالد ان يحسن ادبه و يعمله القرآن .

ترجمه : فرزند را بر پدر حقى است و پدر را بر فرزند. حق پدر آن است كه فرزند از او در هر چيز جز معصيت خداى سبحان فرمان ببرد. و حق فرزند آن كه پدر نامش را نيكو برگزيند و ادبش ‍ را نيكو كند و به او قرآن بياموزد.

# ٤٠٠ - حقيقت ها و خرافه ها

العين حق ، و الراقى حق ، و السحر حق ، و الفال حق . و الطيره ليست بحق ، و العدوى ليست بحق . و الطيب نشره ، و العسل نشره و الركوب نشره ، والنظر الى الخضره نشره .

ترجمه : چشم زخم ، حق است ، افسون حق است ، سحر حق است و تفال ، حق .

فال بد حق نيست و سرايت بيمارى از كسى به ديگرى حق نيست .

بوى خوش بهبودى است ، عسل بهبودى بخش است ، مركب بهبودى بخش است و نظر به سبزه بهبودى بخش است .

حق در اين حكمت به معناى آن است كه اين چيزها آثار واقعى و خارجى دارند. هيچ ، نيستند بلكه عملياتى هستند داراى اثر. حال ، ساز و كار تاثيرشان چگونه است . امام على ، عليه‌السلام ، در اين باره توضيحى ارائه نمى دهند.

از مطالبى كه در اين حكمت آمده اين است كه سرايت بيمارى حق نيست . گويى امام ، عليه‌السلام ، انتقال بيمارى را نفى كرده اند. با آن كه در پزشكى امروز چنين امرى به روشنى ثابت شده است . شايد منظور امام ، عليه‌السلام ، سرايت خود به خودى باشد، بى آن كه تماس فيزيكى يا ديگر راه هاى انتقال طى شود. در اين صورت ، سخن امام ، عليه‌السلام ، با دانسته هاى پزشكى امروز نيز موافق در مى آيد.

# ٤٠١ - آداب اجتماعى

مقاربه الناس فى اخلاقهم امن من غوائلهم .

ترجمه : نزديك بودن به مردم در اخلاقشان سبب ايمنى از دشمنى شان است .

# ٤٠٢ - تكيه بر جاى بزرگان

و قال عليه‌السلام لبعض مخاطبيه و قد تكلم بكلمه بستصغر مثله عن قول مثلها:

لقد طرت شكيرا، و هدرت سقبا.

و الشكير هاهنا اول ما ينبت من ريش الطائر قبل ان يقوى و يستحصف . و السقب : الصغير من الابل ، و لا يهدر الا بعد ان يستفحل .

ترجمه : يكى از مخاطبان امام على ، عليه‌السلام ، سخنى گفته بود كه امثال او براى گفتن چنان سخنى كوچك شمرده مى شدند. در اين حال ، امام ، عليه‌السلام ، به او فرمود:

با پرهاى تازه در آمده پرواز كردى و در كرگى بانگ بر آوردى .

شكيرنخستين پرى است كه در پرنده مى رويد، پيش از آن كه قوى و محكم گردد.سقبشتر كوچك است كه بانگ نمى زند، جز آن كه بالغ گردد.

# ٤٠٣ - چند كار همزمان

من او ما لى متفاوت ، خذلته الحيل .

آن كه آهنگ كارهاى گوناگون كند، حيله ها شكستش دهند.

يعنى با هيچ حيله اى نمى توان كارهاى گوناگون را در عرض هم يكجا به ثمر رساند. بلكه آدمى در زندگى بايد هدف هاى روشن و مشخصى را متناسب با امكاناتش برگزيند و براى تحققش كوشش كند.

# ٤٠٤ - نعمت و تكليف

و قال عليه‌السلام و قد سئل عن معنى قولهملا حول و لا قوه الا بالله:

انا لا نملك مع الله شيئا، و لا نملك الا ما ملكنا. فمتى ملكنا ما هو املك به منا كلفنا، و متى اخذه منا وضع تكليفه عنا.

ترجمه : از امام على ، عليه‌السلام ، درباره معناى لا حول و لا قه الا بالله پرسيده شد. فرمود:

در كنار خدا، چيزى را مالك نمى شويم . مالك نمى شويم ، جز آن چه را كه او به ما تمليك كرد. پس هرگاه به ما چيزى را تمليك كرد كه در آن از ما سزاوارتر است ، ما را تكليف كرد. يعنى با هر تمليكى ، تكليفى است . و هر گاه آن را باز ستاند، تكليفش را برداشت .

# ٤٠٥ - تظاهر به ديندارى

و قال عليه‌السلام لعمار بن ياسر، و قد يراجع المغيره بن شعبه كلاما:

دعه يا عمار، فانه لم ياخذ من الدين الا ما قاربه من الدنيا. و على عمد لبس على نفسه ليجعل الشبهات عاذرا لسقطانه .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، در حالى كه شنيده بود عمار بن ياسر با مغيره بن شغبه گفتگو مى كند، به عمار بن ياسر فرمود:

اى عمار! او را واگذار. او از دين جز آن چه را كه او را به دنيا نزديك كرده ، بر نگرفته است . به عمد بر خود امور را مشتبه كرد تا آن شبهات را عذر لغزش هاى خود قرار دهد.

# ٤٠٦ - فروتنى اغنيا و گردن فرازى فقرا

ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء طلبا لما عندالله ، و احسن منه تيه الفقراء على الاغنياء اتكالا على الله .

ترجمه : چه نيكو است فروتنى اغنيا در برابر فقرا به خاطر طلب كردن چيزى كه نزد خدا است . نيكوتر از آن بى اعتنايى فقرا است در برابر اغنيا به خاطر اتكال به خدا.

# ٤٠٧ - نجات بخشى عقل

ما استودع الله امرا عقلا الا استنفذه به يوما ما.

ترجمه : خدا نزد هيچ كس عقلى را به وديعه نگذاشت مگر آن كه بدان عقل ، روزى نجاتش داد.

# ٤٠٨ - پيروزى حق

من صارع الحق صرعه .

آن كه با حق در آويزد، حق او را به زمين خواهد زد.

# ٤٠٩ - تاثير ديده ها

القلب مصحف البصر.

قلب ، صحيفه چشم است .

# ٤١٠ - اهميت تقوى

التقى رئيس الاخلاق .

تقوى ، رييس اخلاق است .

# ٤١١ - حرمت استاد

لا تجعلن ذرب لسانك على من انطقك ، و بلاغه قويك على من سددك .

ترجمه : هرگز قرار مده تيزى زبانت را بر كسى كه تو را به نطق در آورده و بلاغت سخنت را بر كسى كه تو را در سخن گفتن استوار ساخته است .

اين سخن در اوج نهادن به مقام مربى و استاد است . هيچ شاگردى نبايد رو در روى استادش بايستد و فنونى را كه از او آموخته است عليه او به كار بندد.

# ٤١٢ - شيوه تاديب

كفاك ادبا لنفسك اجتناب ما تكره من غيرك .

ترجمه : براى تاديب نفست همين بس كه اجتناب كنى از آن چه كه از ديگران ناپسند مى دارى .

# ٤١٣ - شكيبايى آزادگان

من صبر صبر الاحرار و الا سلا سلو الاغمار.

به هنگام مصيبت آن كه صبر كند چون صبر آزادگان پاداش خواهد برد؛ وگرنه فراموش مى كند چون فراموش كردن نادانان .

# ٤١٤ - شكيبايى بزرگان

و فى خبر آخر انه عليه‌السلام قال للاشعث بن قيس معزيا عن ابن له :

ان صبرت صبر الاكارم و الا سلوت سلوا البهائم .

ترجمه : در خبر ديگر آمده است كه امام على ، عليه‌السلام ، به اشعث بن قيس در تعزيت مرگ فرزندش فرمود:

اگر صبر كنى چون بزرگان به فضيلت صبر نائل مى شوى ؛ وگرنه فراموش مى كنى چون فراموش كردن چارپايان .

# ٤١٥ - توصيف دنيا

و قال عليه‌السلام فى صفه الدينا:

تغر و تضر و تمر. ان الله تعالى لم يرضها ثابا لاوليائه و لا عقابا لاعدائه ، وان اهل الدنيا كركب بينا هم حلوا اذ صاح بهم سائقهم فارتحلوا.

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، در وصف دنيا فرمود:

فريب مى دهد، زيان مى رساند و مى گذرد، خداى تعالى آن را براى ثواب دوستانش نپسنديد و نه براى عقاب دشمنانش . اهل دنيا چون كاروانيانى اند كه تا قرار گيرند، كاروان سالاريشان بانگ بر مى آورد كه : كوچ كنيد.

# ٤١٦ - وارثان مال

و قال عليه‌السلام لابنه الحسن عليه‌السلام :

لا تخلفن وراءك شيئا من الدنيا، فانك تخلفه لاحد رجلين : اما رجل عمل فيه بطاعه الله فسعد بما شقيت به و اما رجل عمل فيه بمعصيه الله فشقى بما جمعت له فكنت عونا له على معصيته . و ليس احد هذين حقيقا ان توثره على نفسك .

و يروى هذا الكلام على وجه آخر و هو:

اما بعد، فان الذى فى يديك من الدنيا قد كان له اهل قبلك ، و هو صائر الى اهل بعدك ، و انما انت جامع لاحد رجلين : رجل عمل فيما جمتعه بطاعه الله فسعد بما شقيت به ، او رجل عمل فيه بمعصيه الله فشيقت بما جمعت له ، وليس احد هذين اهلا ان توثره على نفسك و لا ان تحمل له على ظهرك . فارج لمن مضى رحمه الله و لمن بقى رزق الله .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، به فرزندش امام حسن ، عليه‌السلام ، فرمود:

پس از خود، هيچ چيز از دنيا بر جاى مگذار؛ چون آن را براى دو مرد بر جاى مى گذارى :

مردى كه در آن به طاعت خدا تصرف كند. پس سعادت يابد به چيزى كه تو بدان شقاوت يافتى .

و يا مردى كه در آن به معصيت خدا تصرف كند. پس شقاوت يابد به چيزى كه تو براى او گردآورى و تو بر معصيت خدا ياورش باشى .

هيچ يك از اين دو، سزاوار آن نيستند كه آنان را بر خود ترجيح دهى .

اين سخن به گونه اى ديگر روايت مى شود كه چنين است :

اما بعد، براى چيزى از دنيا كه در دست تو است ، پيش از تو صاحبى بوده است و پس از تو به صاحبى ديگر مى رسد. تو فقط براى يكى از دو مرد گرد مى آورى :

مردى كه در گردآورده تو به طاعت خدا تصرف كند. پس سعادت يابد به چيزى كه تو بدان شقاوت يافتى .

مردى كه در آن به معصيت خدا تصرف كند. پس به خاطر آن چه كه برايش گردآورده اى ، شقاوت يابى .

هيچ يك از اين دو، سزاوار آن نيستند كه او را بر خود ترجيح دهى و نه آن كه برايش بر پشتت گناه را بار كنى . پس براى كسى كه در گذشته است به رحمت خدا و براى كسى كه باقى مانده است ، به رزق خدا اميد بند.

# ٤١٧ - معناى استغفار

و قال عليه‌السلام لقائل بحضرته استغفرالله :

ثكلتك امك !اتدرى ما الاستعفار؟ الاستغفار درجه العليين . و هو اسم واقع على سته معان : اولها الندم على ما مضى . و الثانى العزم على ترك العود اليه ابدا. و الثالث ان تودى الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله املس ليس عليك تبعه . و الرابع ان تعمد الى كل فريضه عليك ضيعتها فتودى حقها. و الخامس ان تعمد الى اللحم الذى نبت على السحت فتذيبه بالاحزان حتى تلصق الجلد بالعظم و ينشا بينهمالحم جديد. و السادس ان تذيق الجسم الم الطاعه كما اذقته حلاوه المعصيه ، فعند ذلك تقول استغفرالله .

ترجمه : كسى شايد منافقانه در حضور امام على ، عليه‌السلام ،استغفرالله گفت . امام ، عليه‌السلام ، فرمود:

مادرت به عزايت بنشيند! آيا مى دانى استغفار چيست ؟ استغفار، مقام عليين است .عليين اسمى است واقع بر شش معنا:

اول آن ، پشيمانى است بر آن چه كه گذشت ،

دوم ، عزم است بر ترك بازگشت براى هميشه ،

سوم آن است كه حقوق مخلوقات را به آنان ادا كنى تا خدا را پاك و عارى از پى آمد گناه ملاقات كنى .

چهارم آن كه به فرايضى كه بر تو بوده است و آن را ضايع ساخته اى ، توجه كنى و حق آن ها را ادا نمايى .

پنجم آن كه به گوشتى كه از حرام روييده است توجه كنى و آن را با اندوه ها ذوب نمايى تا پوست به استخوان بچسبد و ميان آن دو گوشت جديد پديد آيد.

ششم آن كه به جسم رنج طاعت را بچشانى ، چنان كه حلاوت معصيت را به آن چشانده بودى .

در اين هنگام بايداستغفرالله بگويى .

# ٤١٨ - اهميت بردبارى

الحلم عشيره .

حلم ، عشيره است .

يعنى مردم از انسان بردبار حمايت مى كنند. در نتيجه ، همواره گروهى چون عشيره پشتيبان او هستند.

# ٤١٩ - ناتوانى بنى آدم

مسكين ابن آدم : مكتوم الاجل ، مكنون العلل ، محفوظ العمل ، تولمه البقه ، و تقتله الشرقه ، و تنتنه العرقه .

ترجمه : چه مسكين است فرزند آدم ؛ اجلش پوشيده ، بيمارى هايش پنهان و عملش در نزد خدا محفوظ است . پشه اى او را مى رنجاند و آب گلوگير شده او را مى كشدو عرق بدبويش مى كند.

اين سخن و امثال آن به معناى تحقير مقام انسان نيست . بلكه اشاره است به ضعف و ناتوانى انسان ، تا به خود غره نشود و مستقل از خدا، خود را چيزى نبيند و به تكبر در نيفتد.

# ٤٢٠ - نگاه آلوده

و روى انه عليه‌السلام كان جلسا فى اصحابه فمرت بهم امراه جميله ، فرمقها القوم بابصارهم . فقال عليه‌السلام :

ان ابصار هذه الفحول طوامح ، و ان ذلك سبب هبابها. فاذت نظر احدكم الى امراه تعجبه ، فليلا اهله ؛ فانما هى امراه كامراه .

فقال رجل من الخوارج : قاتله الله كافرا، ما افقهه !فوثب القوم ليقتلوه ، فقال عليه‌السلام :

رويدا، انما هو سب بسب او عفو عن ذنب !

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، در ميان ياران خود نشسته بود كه زنى زيبا از كنارشان گذشت . يارانش به آن زن چشم دوختند. امام عليه‌السلام ، فرمود:

چشم هاى اين نرها بر بالا است . و اين ، سبب هيجان آنان است ، هرگاه كسى از شما به زنى نگاه كرد كه او را به شگفتى آورد، با اهلش نزديكى كند؛ چون او نيز زنى است مانند زن خودش .

در اين هنگام مردى از خوارج گفت :

خدا او را كافر بميراند، چه فقيه است !

ياران امام ، عليه‌السلام ، برجستند تا آن مرد را بكشند. امام على ، عليه‌السلام ، فرمود:

درنگ كنيد. دشنام را دشنام شايسته است . و يا بايد از گناه گذشت يعنى مجازات دشنام ، مرگ نيست .

# ٤٢١ - راهنمايى عقل

كفاك من عقلك ما اوضح لك سبل غيك من رشدك .

ترجمه : از عقلت همين كفايت مى كند كه براى تو راه ضلالت را از تكامل باز شناساند.

# ٤٢٢ - اهل خير

افعلوا الخير و لا تحروا منه شيئا، فان صغيره كبير، و قليله كثير. و لا يقولن احدكم ان احدا اولى بفعل الخير منى فيكون و الله كذلك . ان للخير و الشر اهلا فمهما تركتموه منهما كفا كموه اهله

ترجمه : كار خير را انجام دهيد. هيچ چيز از آن را كوچك مشماريد. كوچكش ، بزرگ و اندكش ، بسيار است . هيچ كدامتان هرگز نگويد كه فلان كس در كار خير از من سزاورتر است . والله چنين خواهد شد. خير و شر براى خود اهلى دارند. هرگاه يكى از آن دو را واگذاشتيد، اهلش به جاى شما براى انجام آن كافى است .

# ٤٢٣ - آن كه ...

من اصلح سريرته اصلح الله علانيته . و من عمل لدينه كفاه الله امر دنياه . و من احسن فما بينه و بين الله احسن الله ما بينه و بين الناس .

ترجمه : آن كه نهانش را اصلاح كند، خدا آشكارش را اصلاح خواهد كرد. آن كه براى دينش كار كند خدا امر دنيايش را كفايت خواهد كرد. آن كه بين خود و خدا را نيكو سازد، خدا بين او و مردم را نيكو خواهد ساخت .

# ٤٢٤ - پرده بردبارى

الحلم غطاء ساتر، و العقل حسام قاطع ؛ فاستر خلل خلقك بحلمك و قاتل هواك بعقلك .

ترجمه : حلم پرده اى است پوشاننده و عقل شمشيرى است برنده . پس نقصان خلقت را به حلم بپوشان و به عقلت با هواى نفس ستيزه كن .

# ٤٢٥ - كارگزاران خدا

ان الله عبادا يختصهم الله بالنعم لمنافع العباد فيقرها فى ايديهم ما بذلوها فاذا منعوها نزعها منهم ثم حولها الى غير هم .

ترجمه : خدا را بندگانى است كه به منظور منافع بندگان ديگرش آنان را با نعمت ها ويژه گردانيد. پس تا هنگامى كه بذل مى كنند، نعمت ها را در دستشان باقى مى گذارد. و چون باز دارند نعمت ها را از آنان مى ستاند و به غيرشان انتقال مى دهد.

# ٤٢٦ - تندرستى و توانگرى

لا ينبغى للعبد ان يثق بخلصلتين : العافيه و الغنى ، بينا تراه معافى اذ سقم ، و بينا تراه عينا اذ افتقر.

ترجمه : براى بنده شايسته نيست كه به دو خصلت اطمينان كند؛ تندرستى و توانگرى . در همان حال كه تندرستش مى بينى ناگهان بيمار مى شود و در همان حال كه توانگرش مى بينى ناگهان فقير مى شود.

# ٤٢٧ - درخواست از مؤ من

من شكا الحاجه الى مؤ من فكانه شكاها الى الله ، و من شكاها الى كافر فكانما شكا الله .

ترجمه : آن كه درباره حاجتش نزد مؤ من شكايت برد گويى نزد خدا برده است . و آن كه درباره حاجتش نزد كافر شكايت برد گويى از خدا شكايت كرد.

# ٤٢٨ - عيد واقعى

و قال فى بعض الاعياد:

انما هو عيد لمن قبل الله صيامه و شكر قيامه ، و كل يوم لا يعصى لله فيه ، فهو عيد.

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، درباره بعضى از اعياد فرمود:

آن ، كه براى كسى عيد است كه خدا روزه و نمازش را پذيرفته است . هر روز كه در آن ، خدا معصيت نمى شود عيد است .

# ٤٢٩ - بزرگ ترين حسرت

ان اعظم احسرات يوم القيامه حسره رجل كسب مالا فى غير طاعه الله ، فورثه رجل فانفقه فى طاعه الله سبحانه ، فدخل به الجنه و دخل الاول به النار.

ترجمه : بزرگ ترين حسرت در قيامت ، حسرت مردى است كه از غير طاعت خدا مالى به دست آورد. آن گاه مردى ديگر از او ارث برد و آن مال را در اطاعت خداى سبحان انفاق كرد و بدين سبب به بهشت داخل مى شود و او خودش در آتش .

# ٤٣٠ - دنيا جوى ناكام

ان اخسر الناس صفقه و اخيبهم سعيا رجل اخلق بدنه فى طلب ماله و لم تساعده المقادير على ادارده ، فخرج من الدنيا بحسرته و قدم على الاخره بتبعه .

ترجمه : زيانمندترين مردم در معامله و نوميدترينشان در كوشش ، مردى است كه در طلب مال ، بدنش را فرسود ولى مقدرات او را بر خواسته اش مساعدت نكردند. سرانجام با حسرت از دنيا خارج شد و با پى آمد گناه بر آخرت پاى گذاشت .

# ٤٣١ - روزى طلب كننده

الرزق رزقان : طالب و مطلوب ، فمن طلب الدنيا طلبه الموت حتى يخرجه عنها، و من طلب الاخره طلبته الدنيا حتى يستوفى رزقه منها.

ترجمه : رزق ، دو گونه است : طلب كننده و طلب شونده . آن كه دنيا را طلب كند مرگ طلبش خواهد كرد تا از دنيا خارجش سازد. و آن كه آخرت را طلب كند دنيا طلبش خواهد كرد تا رزقش را از دنيا استيفا كند.

# ٤٣٢ - اوليا خدا

ان اولياء الله هم الذين نظروا الى باطن الدنيا اذا نظر الناس الى ظاهرها، و اشتغلوا باجلها اذا اشتغل الناس بعاجلها، فاماتوا منها ما خشوا ان يميتهم ، تركوا منها ما عملوا انه سيتركهم و راوا استكثار غيرهم منها استقلالا و دركهم لها فوتا. اعداء ما سالم الناس ، و سلم ما عادى الناس . بهم علم الكتاب و به عملوا. وبهم قام الكتاب و به قاموا. لا يرون مروجوا فوق ما يرجون ، و لا مخوقا فوق ما يخافون .

ترجمه : اولياى خدا كسانى اند كه به باطن دنيا نگريستند هنگامى كه مردم به ظاهر آن . به آينده دنيا سرگرم شدند هنگامى كه مردم به حاضر آن . پس كشتند از دنيا آن چه هواى نفسى را كه ترسيدند آنان را بكشد و رها كردند از دنيا آن چه را كه مى دانستند به زودى رهايشان مى كند.

بسيار گرفتن ديگران از دنيا را اندك ديدند و دست يافتن شان را فوت آخرت .

دشمن آنند كه مردم با آن دوستى كردند يعنى دنيا و آشتى اند با آن چه كه مردم دشمنى كردند يعنى آخرت .

كتاب قرآن به آنان دانسته شد و آنان نيز به كتاب دانستند. كتاب به آنان استوار شد و آنان به كتاب .

اميدى را فوق اميد خود به پاداش الهى نمى بينند و نه ترسى را فوق ترس خود از عذاب الهى .

# ٤٣٣ - لذت هاى گذرا

اذكروا انقطاع اللذات و بقاء التبعات .

ياد كنيد از انقطاع لذت ها و بقاى پى آمدهاى گناهان .

# ٤٣٤ - دشمنى آگاهانه

اخبر تقله .

و من الناس من يروى هذا الرسول ، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم ، و مما يقوى انه من كلام اميرالمومنين ، عليه‌السلام ، ما حكاه ثعلب عن ابى الاعرابى ، قال المامون : لولا ان علينا قالاخبر تقلهلقلت : اقله تخبر.

ترجمه : بيازماى تا دشمن شوى .

بعضى از مردم اين سخن را از پيامبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، روايت مى كنند. آن چه كه تقويت مى كند از كلام اميرمومنان ، عليه‌السلام ، باشد حكايت ثعلب از ابن اعرابى است كه مامون گفت :

اگر على نگفته بود كه اخبر تقله مى گفت ماقله تخبر؛ دشمنى كن تا بيازمايى.

# ٤٣٥ - ابواب الهى

ما كان الله ليفتحد على عبد باب الشكر و يغلق عنه باب الزياده . و لا ليفتحد على عبد باب الدنيا و يغلق عنه باب الاجابه . و لا ليفتح لعبد باب التوبه و يغلق عنه باب المغفره .

ترجمه : خدا چنين نيست كه باب شكر را به روى بنده اى بگشايد و باب زيادت را ببندد. و نه آن كه باب دعا را بر او بگشايد و باب اجابت را ببندد. و نه آن كه باب توبه را بگشايد و باب مغفرت را ببندد.

# ٤٣٦ - كريم ترين مردم

اولى الناس بالكرم من عرفت به الكرام .

ترجمه : سزاوارترين مردم به وصف كرم ، كسى است كه كريمان به او شناخته شوند يعنى نشانه هاى كرامت چنان در او آشكار باشد كه معيار كرامت قرار گيرد.

# ٤٣٧ - عدل يا جود

و سئل عليه‌السلام ايهما افضل ، العدل او الجود؟ فقال عليه‌السلام :

العدل يضع الامور مواضعها، و الجود يخرجها من جهتها. و العدل سائس عام ، و الجود عارض خاص . فالعدل اشرفهما و افضلهما.

ترجمه : از امام على ، عليه‌السلام ، سوال شد كه كدام يك از اين دو برترند؛ عدل يا جود؟ فرمود:

عدل ، امور را در جايشان قرار مى دهد و جود، آن ها را از مسيرشان بيرون مى برد. عدل ، سياستى فراگير است و جود، پديده اى شخصى پس عدل ، شريف تر و برتر است ..

# ٤٣٨ - انسان و نادانى

الناس اعداء ما جهوا.

مردم دشمن چيزهايى هستند كه نمى دانند. شرح اين سخن پيش تر در حكمت شماره صد و هفتاد و دو گذشت .

# ٤٣٩ - معناى زهد

الزهد كله بين كلمتين من القرآن . قال الله سبحانه :لكيلا تاسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم. و من ياس على الماضى و لم يفرح بالاتى فقد اخذ الزهد بطرفيه .

ترجمه : همه زهد، در دو جمله قرآن تعريف شده است ؛ خداى سبحان فرمود:تا بر آن چه كه از دست شما رفت اندوهگين و به آن چه كه به سوى شما آمد شادمان نشويد.

آن كه بر گذشته اندوهگين و به آينده شادمان نگرديد، زهد را با دو طرفش اندوه و شادمانى نداشتن براى دنيا به دست آورده است .

# ٤٤٠ - تصميم هاى ناپايدار

ما انقض النوم لعزائم اليوم !

چه نقض مى كند خواب ، تصميم هاى روز را؟!

سستى و تنبلى ، فرصتهاى نيكو را از كف آدمى مى ربايد و تاخير بيجا در عملى ساختن تصميم ها موجب خسارت و حسرت است .

# ٤٤١ - مسابقه سياسى

الولايات مضامير الرجال .

ولايت ها ميدان هاى مسابقه مردان هستند. يعنى مردان سياست در اين ميدان براى به دست آوردن ولايت از هم ديگر سبقت مى گيرند.

# ٤٤٢ - بهترين شهر

ليس بلد باحق بك من بلد، خير البلاد ما حملك .

ترجمه : هيچ شهرى براى تو شايسته تر از شهر ديگر نيست . بهترين شهر آن است كه تو رابر دوش كشد يعنى نيازهاى زندگى ات را تامين كند.

# ٤٣٣ - كوهى يگانه

و قال قد جاء نعى الاشتر رحمه‌الله:

مالك و ما مالك ! و الله لو كان جلا لكان فندا، و لو كان حجرا لكان صلدا، لا ير تقيه الحافر و لا يوفى عليه الطائر.

و النفذ: المنفرد من الجبال

ترجمه : هنگامى كه خبر شهادت مالك اشتر، رحمه‌الله ، به امام على ، عليه‌السلام ، رسيد فرمود:

مالك ! چه بود مالك ! والله اگر كوه بود، تك بود. و اگر سنگ بود، صخره اى بود كه ستور بر آن بالا نمى رفت و پرنده به فراز آن نمى رسيد.

فند كوه تك و جدا از ساير كوه ها است

# ٤٤٤ - مداومت در كار

قيل مدوم عليه خير من كثير مملول منه .

ترجمه : اندكى كه بر آن مداومت شده ، بهتر است از بسيارى كه از آن ملالت آمده .

# ٤٤٥ - خصال آدمى

اذ كان فى رجل خله رائقه فانتظروا اخواتها.

ترجمه : اگر در مردى خصلتى شگفت بود، منتظر پيدايش خصلت هاى همانند شويد.

# ٤٤٦ - پسنديده ترين هزينه

و قال عليه‌السلام لغالب بن صعصعه ابى الفرزدق فى كلام دار بيتما:

ما فعلت ابلك الكثيره ؟

قال : دغدغتها الحقوق يا اميرالمومنين . فقال عليه‌السلام :

ذلك احمد سبلها.

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، به غالب بن صعصعه ، پدر فرزدق ، در ضمن گفتگويى فرمود:

شترهاى بسيار تو، چه شدند؟

غالب بن صعصعه عرض كرد:

اى امير مومنان !

حقوق الهى ، مانند زكات آن ها را پراكنده ساخت .

امام على ، عليه‌السلام ، فرمود:

اين ، پسنديده ترين راه پراكنده ساختن است .

حقوق الهى در اموال مردم براى آن نيست كه مال هايشان پراكنده و نابود شود، بلكه وضع آن حقوق در عين حفظ و يا حداكثر تحديد مالكيت خصوصى ، مصالح و اهداف اجتماعى ديگرى را دنبال مى كند.

اما منظور امام على ، عليه‌السلام ، در اين سخن احتمالا بيان اين مطلب باشد كه در راه اداى حقوق الهى ، اگر همه اموال آدمى هم نابود شوند، هيچ جاى نگرانى نيست ، زيرا آن اموال به راه خدا رفته اند و پاداش انفاق بى ترديد در نزد خداى متعال محفوظ خواهد بود. به ديگر سخن ، امام ، عليه‌السلام ، اهميت حقوق الهى و اداى آن را در اين حكمت بيان فرموده اند.

# ٤٤٧ - فقه و بازرگانى

من اتجر بغير فقه فقد ارتطم فى الربا.

ترجمه : آن كه به غير فقه ، تجارت كرد در ربا فرو افتاده است .

مرز ميان ربا و ساير سودهاى تجارى بسيار دقيق است . به همين جهت براى شناسايى آن بايد فقه و احكام اسلامى را به خوبى دانست . در اين حكمت ، امام على ، عليه‌السلام ، ضرورت تحصيل فقه براى بازرگانان را بيان فرموده اند.

# ٤٤٨ - مصائب كوچك

من عظم صغار المطائب ابتلاه الله بكبارها.

ترجمه : آن كه مصائب كوچك را بزرگ شمارد، خدا او را به بزرگ آن مبتلا مى سازد.

# ٤٤٩ - بها دادن به خويشتن

من كرمت عليه نفس هانت عليه شهواته .

ترجمه : آن كه نفسش براى خود او كريم (بزرگوار) شد، شهوت هاى نفسانى برايش خوار گشتند.

در اين باره ، حكمتى ديگر نيز در شماره صد و چهل و نه گذشت . در همان جا شرح آن بيان شد.

# ٤٥٠ - شوخى و ديوانگى

ما مزح امرو مزحه الا مج من عقله مجه .

هيچ مردى مزاحى نكرد، جز آن كه پاره اى از عقل خويش را به دور انداخت .

مزاح اگر با تسلط بر رفتار خويش و رعايت شرايط حاكم بر ارتباط و همين طور با احترام به شخصيت طرف مقابل صورت بگيرد، هيچ نقضى نيست ، چنان كه خود امام على ، عليه‌السلام ، به مزاح شهره بودند.

اما اگر مزاح كننده زمام رفتار خود را از دست بدهد و بدون توجه ، اقدام به شوخى كند، عقل خود را معطل گذاشته است و بالطبع تاوان رفتار نسنجيده خود را پس خواهد داد.

# ٤٥١ - گريز از دوست

زهدك فى راغب فيك نقصان حظ، و رغبتك فى زاهد فيك ذل نفس .

ترجمه : گريز تو از كسى كه به تو راغب است ، نقصان بهره است و رغبت تو به كسى كه از تو گريزان است ، ذلت نفس است .

# ٤٥٢ - توانگرى حقيقى

الغنى و الفقر بعد العرض على الله .

غنا و فقر حقيقى پس از عرضه شدن بر خدا در قيامت است . و آن چه در دنيا از غنا و فقر اراده مى شود، معناى مادى و مجازى آن دو است .

# ٤٥٣ - فرزند شوم

ما زال الزبير رجلا منا اهل البيت حتى نشا ابنه المشووم ، عبدالله .

ترجمه : زبيرهميشه مردى از ما اهل بيت بود. تا آن كه پسر شومش ، عبدالله ، سر بر آورد.

# ٤٥٤ - انسان و تفاخر

ما لابن آدم و الفخر؟! اوله نطفه ، و آخره جيفه ، لا يرزق نفسه ، و لا يدفع حتفه .

ترجمه : فرزند آدم را چه به فخر؟! اولش نطفه و آخرش جيفه است . خودش را روزى نمى دهد و مرگش را دفع نمى كند.

بلكه روزى و مرگش به دست و اختيار خدا است . آن چه را كه انسان به آن ارتزاق مى كند خداى متعال خلق و اعطا كرده است . حتى توانايى انسان در گردآورى و اكتساب ارزاق نيز مخلوق خدا است .

# ٤٥٥ - بهترين شاعر

و سئل من اشعر الشعراء فقال عليه‌السلام :

ان القوم لم يجروا فى حلبه تعرف الغايه عند قصبتها، فان كان و لابد فالملك الضليل .

ترجمه : از امام على ، عليه‌السلام ، درباره بهترين شاعر عرب سوال شد. امام على ، عليه‌السلام ، فرمود:

شاعران ، چون جمع اسبان نتاخته اند كه پايان آن درقصبه نشانه اى از نى كه در خط پايان مى گذارند، دانسته شود. اگر ناگزير بايد پاسخ داد، پسملك گمراه.

منظور امام عليه‌السلام امرء القيس بوده است .

# ٤٥٦ - بهاى جاى آدمى

الا حر يدع هذه اللظه لاهلها؟ انه ليس لانفسكم ثمن الا الجنه فلا تبيعوها الا بها.

ترجمه : آيا آزاده اى نيست كه اين خرده غذاى مانده در دهان را به اهلش واگذارد؟ جان هاى شما را بهايى جز بهشت نيست . آن را جز به بهشت مفروشيد.

# ٤٥٧ - اشتهاى بى پايان

منهومان لا يشعبان : طالب علم و طالب دنيا.

ترجمه : دو شهوت زده هستند كه سير نمى شوند:

طالب علم و طالب دنيا.

# ٤٥٨ - نشانه هاى ايمان

الايمان ان توثر الصدق حيث يضرك ، على الكذب حيث ينفعك . و الا يكون فى حديثك فضل عن ملك . و ان تتقى الله فى حديث غيرك . ترجمه : ايمان ، آن است كه راستى را كه به تو زيان مى رساند بر دروغى كه به تو سود مى دهد، برگزينى ؛ و سخنت از عملت افزون نباشد؛ و در هنگام سخن گفتن درباره ديگران از خدا بترسى .

# ٤٥٩ - تقدير و حسابگرى

يغلب المقدار على التقدير، حتى تكون الافه فى التدبير.

و قد مضى هذا المعنى فيما تقدم بروايه تخالف هذه الالفاظ.

ترجمه : قدر الهى بر حسابگرى انسانى فائق مى آيد. حتى ممكن است در تدبير انسانى آفت باشد.

ذكر اين معنا پيش از اين با روايتى كه الفاظش متفاوت بود در حكمت شماره شانزده ، گذشت .

# ٤٦٠ - همت بلند

الحلم و الاناه توامان ينتجهما علو الهمه .

ترجمه : حلم و درنگ فكورانه ، توامان هستند. همت بلند، آن دو را مى زايد.

# ٤٦١ - كوشش ناتوان

الغيبه جهد العاجز.

غيبت ، منتهاى تلاش عاجز است .

# ٤٦٢ - ستايش غرورآور

رب مفتون بحسن القول فيه .

بسا كس كه با سخن زيباى ديگران درباره خودش فريفته شد و پنداشت كه واقعا انسان پسنديده اى است .

# ٤٦٣ - غايت آفرينش

الدنيا خلقت لغيرها و لم تخلق لنفسها.

ترجمه : دنيا براى جز خودش آفريده شد نه براى خودش .

يعنى مقصود از آفرينش دنيا خودش نبوده است ، بلكه ديگران هدف خلقت آن بوده اند. احتمالا مراد امام على ، عليه‌السلام ، از ديگران انسان باشد. از اين رو، هدف آفرينش دنيا انسان بوده است .

# ٤٦٤ - مهلت حكومت

ان لبنى اميه مرودا يجرون فيه ، و لو قد اختلفوا فيما بينهم ثم كادتهم الضباع لغلبتهم .

و المرود هنا مفعل من الارواد و هو الارواد و هو الامهال و الاظهار. و هذا من افصح الكلام و اغربه ، فكانه عليه‌السلام شبه المهله التى هم فيها بالمضمار الذى يجرون فيه الى الغايه فاذا بلغوا منقطعها انتقض نظامهم بعدها.

ترجمه : بنى اميه را مهلتى است كه در آن سير مى كنند. بى ترديد، به زودى در ميانشان اختلاف افتد. آن گاه كفتاران فريبشان دهند و بر آنان چيره شوند.

مرود در اين جا مفعل است از الارواد و آن مهلت دادن و فرصت دادن است . اين ، از فصيح ترين سخن و شگفت ترين آن است . گويى مهلتى را كه بنى اميه در آنند به مكان مسابقه اسب ها تشبيه كرده است كه در آن به سوى هدف پيش مى روند و پس از آن كه به هدف رسيدند نظامشان بر هم مى خورد و هر يك به دنبال كار خود مى روند.

امام على ، عليه‌السلام ، در اين حكمت به سنتى الهى اشاره دارند. بنابراين سنت ، سلسله هاى حكومت همگى طلوع و غروبى دارند. هيچ سلسله اى پاينده نيست .

# ٤٦٥ - ستايش انصار

و قال عليه‌السلام فى مدح الانصار:

هم و الله ربوا الاسلام كما يربى الفلو مع غنائهم ، بايديهم السباط و السنتهم الساط.

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، در ستايش انصار فرمود:

به خدا سوگند آنان اسلام را با آن كه به آن نيازى نداشتند، پرورش دادند؛ با دست هاى بخشنده و زبان هاى برنده ، آنسان كه كره اسب از شير گرفته ، پرورش داده مى شود.

# ٤٦٦ - چشم و عفت

العين و كاء السه . و هذه من الاستعارات العجيبه كانه تشبه السه بالوعاء و العين بالواكاء، فاذا اطلق الوكاء لم ينصبط الوعاء. و هذا القول فى الاشهر الاظهر من كلام النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم ، و قد رواه لاميرالمومنين عليه‌السلام . و ذكر ذلك المبرد فى كتاب المقتضب فى باب الفظ بالحروف . و قد تكلمنا على هذه الاستعاره فى كتابنا الموسوم بمجازات الاثار النبويه .

ترجمه : چشم ، بند نشيمن گاه است .

اين از استعارات شگفت است . گويى نشيمن گاه را به ظرف تشبيه كرد و چشم را به بند. و چون بند گشوده شود ظرف نگه ندارد.

اين سخن در نظر مشهورتر و ظاهرتر از پيامبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، است . گروهى آن را از اميرمومنان نقل كرده اند.

مبرد آن را در كتاب المقتضبدر باب اللفظ بالحروف ذكر كرد. ما درباره اين استعاره در كتاب خود به نام مجازات الاثار النبويهسخن گفته ايم .

# ٤٦٧ - حكمران مصلح

و قال عليه‌السلام فى كلام له :

و وليهم وال فاقام و استقام ، حتى ضرب الدين بجزانه .

ترجمه : والى اى بر آنان ولايت كرد كه امور را بر پا داشت و استقامت كرد، تا آن كه دين جرانش را بر زمين گذاشت .

جران جلوى گردن شتر را گويند كه براى استراحت بر زمين مى گذارد.

مراد امام على ، عليه‌السلام ، از والى در اين جا معلوم نيست . برخى گفته اند كه مراد ايشان پيامبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، بوده است .

# ٤٦٨ - روزگار گزنده

(٢١) تنهد فيه الاشرار و تستذل الاخيار. و يبايع المضطرون ، و قد نهى رسول الله ، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم ، عن بيع المضطرين .

ترجمه : بر مردم ، روزگارى بسيار گزنده سخت خواهد آمد كه در آن روز، توانگر بر آن چه كه در دست دارد، دندان مى فشارد و بخشش نمى كند، با آن كه به او چنين فرموده نشد. خداى سبحان فرمود:در بين خود بخشش را فراموش نكنيد.

در آن روز، اشرار مرتبه اى بلند مى يابند و خوبان خوار شمرده مى شوند. با افراد مضطر(ناچار) خريد و فروش مى كنند، با آن كه رسول خدا، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، از خريد و فروش با آنان نهى فرموده است .

اين پيشگويى يا پيش بينى امام على ، عليه‌السلام ، از آينده است . و از روزگارى مى گويد كه در آن اخلاق اسلامى و انسانى فراموش خواهد شد. نكته مهم در سخن امام ، عليه‌السلام ، اشاره به خريد و فروش با افرادى است كه از روى ناچارى اموال خود را مى فروشند تا نياز و مشكل خود را برطرف كنند. اخلاق اسلامى اقتضا مى كند كه به آنان براى رفع نيازشان يارى رسانده شود. اما كسانى هم هستند كه با سوء استفاده از موقعيت ، معامله اى ناعادلانه را شكل مى دهند. كار اينان از نظر امام ، عليه‌السلام ، بسيار نادرست است .

# ٤٦٩ - مردم و امامت

يهلك فى رجلان : محب مفرط و باهت مفتر.

و هذا مثل قوله عليه‌السلام :

هلك فى رجلان : محب غال ، و مبغض قال .

ترجمه : در مورد من دو مرد هلاك مى شوند:

محبت دار افراط كن ،

و بهتان زن افترابند.

اين ، شبيه سخن او است در حكمت شماره صد و هفده كه :

دو كس در مورد من هلاك شدند؛ كسى كه در دوست داشتن من غلو كرد و كسى كه به شدت كينه مرا به دل گرفت و به كلى از من روى گرداند.

# ٤٧٠ - معناى توحيد و عدل

و سئل عن التوحيد و العدل فقال عليه‌السلام :

التوحيد ان لا تتوهمه ، و العدل ان لا تتهمه .

ترجمه : از امام على ، عليه‌السلام ، درباره توحيد و عدل سوال شد. امام عليه‌السلام ، فرمود:

توحيد آن است كه او را به وهم در نياورى . و عدل آن است كه او را متهم نكنى و بر افعال او خرده نگيرى و آن ها را ناعادلانه نشمرى .

آن چه را كه به وهم در مى آورى ، مخلوق تو است و بالطبع محدود و ضعيف بشرى تصور كرد. او هست ولى به تصور در نمى آيد.

# ٤٧١ - خاموش از گفتار حكيمانه

لا خير فى الصمت عن الحكيم كما انه لا خير فى القول بالجهل .

ترجمه : خيرى نيست در خاموشى از گفتار حكيمانه ، چنان كه خيرى نيست در تكلم به گفتار جاهلانه .

اين سخن ، همان است كه در حكمت صد و هشتاد و دو گذشت .

# ٤٢٧ - دعاى باران

و قال عليه‌السلام فى دعاء استسقى به :

اللهم استقنا ذلل السحاب دون صعابها.

و هذا من الكلام العجيب الفصاحه و ذلك انه عليه‌السلام شبه السحاب ذوات الرعود و البوارق و الرياح و الصواعق بالابل الصعاب التى تقمص برحالها و تقص بركبانها، و شبه السحاب الخاليه من تلك الروائع بالابل الذلل التى تحتلب طيعه و تقتعد مسمحه .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، در دعايى كه بدان باران خواست ، چنين فرمود:

خدايا! ما را از ابرهاى رام سيراب ساز، نه از ابرهاى چموش و سركش .

اين ، سخنى شگفت و فصيح است ؛ چون ابرهاى داراى رعد، برق ، باد و صاعقه را به شترى چموش تشبيه كرد كه با بار، دست هايش را بالا مى برد تا بارهايش را بيندازد و با سوار مى افتد تا او را بر زمين افكند. و ابرهاى خالى از آن چيزهاى ترسناك را تشبيه كرد به شترى رام كه دوشيده مى شود در حالى كه سهل است به گونه اى كه هر جور سوارش بخواهد، مى رود.

# ٤٧٣ - آرايش در مصيبت

و قيل له عليه‌السلام : لو غيرت شيبك يا اميرالمومنين ؟ فقال عليه‌السلام :

الخضاب زينه و نحن قوم فى مصيبه .

يريد وفاه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم .

ترجمه : به امام على ، عليه‌السلام ، گفته شد: اى امير مومنان ! اگر پيرى ات را تغيير مى دادى بهتر بود. امام على ، عليه‌السلام ، فرمود:

خضاب ، زينت است و ما گروهى هستيم كه در مصيبت به سر مى بريم .

مراد ايشان ، مصيبت وفات رسول خدا، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، بوده است .

در اسلام ، مردگان نيز بسان زندگان احترام دارند. اين از شدت اهتمامى كه اسلام براى انسان قائل است ، حكايت مى كند. همه اين ها وقتى در مورد انسان نمونه اى چون پيامبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، مطرح بشود، ضرورتى مضاعف پيدا مى كند.

# ٤٧٤ - مقام عفيف

ما المجاهدا الشهيد فى سبيل الله باعظم اجرا ممن قدر فعف ، لكاد العفيف ان يكون ملكا من الملائكه .

ترجمه : اجر مجاهد شهيد در راه خدا، بالاتر از كسى نيست كه قدرت بر گناه داشت و عفاف ورزيد. نزديك است كه عفيف ، ملكى از ملائكه باشد.

شهيد، جانش را در راه خدا مى دهد اما عفيف هواى نفسش را براى خدا قربانى مى كند. و اين دومى همتى مضاعف مى طلبد. بدين جهت پيامبر، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، مقابله با هواى نفس را جهاد اكبر ناميده است .

همو در سخن ديگر فرمود:

من عشق فكتم و عف و صبر فمات مات شهيدا و دخل الجنه ؛

ترجمه : آن كه عشق پيشه كند و پنهان نمايد و عفاف ورزد و بردبار شود، آن گاه بميرد، شهيد مرده و داخل بهشت شده است .

# ٤٧٥ - مال فناپذير

القناعه مال لا ينفذ.

قناعت ، مالى است كه فنا نمى پذيرد.

# ٤٧٦ - خشونت ناحق

و قال عليه‌السلام لزياد بن ابيه ، و قد استخلفه لعبدالله بن العباس على فارس و اعمالها فى كلام طويل كان بينهما؛ نهاه فيه عن تقدم الخراج :

استعمل العدل ، واحذر العسف و الخيف . فان العسف يعود بالجلاء، و الحيف يدعو الى السيف .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، زياد بن ابيه را جانشين عبدالله بن عباس در فارس و قلمرو آن گردانيده بود. كلامى طولانى بين امام ، عليه‌السلام ، و زياد بود. در آن كلام ، زياد بن ابيه را از اخراج پيش از موعد نهى كرد و به او فرمود:

عدل را به كارگير. از خشونت ناحق و از ستم بپرهيز. خشونت ناحق به آوارگى بر مى گردد و ستم به شمشير فرا مى خواند.

# ٤٧٧ - سخت ترين گناه

اشد الذنوب ما استخف به صاحبه .

سخت ترين گناه آن است كه انجام دهنده اش آن را سبك شمارد.

# ٤٧٨ - تكليف اهل دانش

ما اخذالله على اهل الجهل ان يتعلموا حتى اخذ على اهل العلم ان يعلموا.

ترجمه : خدا، اهل جهل را مكلف نكرد كه تعلم كنند تا آن كه اهل علم را مكلف كرد كه تعليم دهند.

# ٤٧٩ - بدترين برادر

شر الاخوان من تكلف له .

لان التكليف مستلزم للمشقه و هو شر لازم عن الاخ المتكلف له فهو شر الاخوان .

ترجمه : بدترين برادر كسى است كه برايش به تكلف در افتى .

چون به تكلف انداختن ، مستلزم مشقت است و اين ، شرى است كه از آن برادرى كه برايش به تكلف و زحمت افتاده مى شود، لازم آمده است . پس او بدترين برادر است .

# ٤٨٠ - خشم برادر

اذا احتشم المومن اخاه فقد فارقه .

يقال حشمه و احشمه اذا اغضبه . و قيل اخجله و احشمه طلب ذلك له و هو مظنه مفارقته .

ترجمه : هنگامى كه مؤ من ، برادرش را به خشم آورد او را از دست داده است .

گفته مى شود:حشمه و احشمه وقتى كه او را به غضب آورد. و به جاى احتشم گفته شداخجله.

احتشم ؛ يعنى خشم را براى او خواست و اين مظنه مفارقت است .

نذكر فيه شيئا عن اختيار غريب كلامه عليه‌السلام المحتاج الى التفسير

# پاره اى از سخنان شگفت امام على عليه‌السلام كه به تفسير نياز دارد.

١ - فى حديثه عليه‌السلام :

فاذا كان ذلك ضرب يعسوب الدين بذنبه فيجتمعون اليه كما يحتمع قزع الخريف .

يعسوب الذين : السيد العظيم المالك الامور الناس يومئذ. و القزع : قطع الغيم التى لاماء فيها.

ترجمه : در سخنان امام على ، عليه‌السلام ، آمده است :

زمانى كه چنان شود،يعسوب دين ( يعسوب در لغت به ملكه زنبوران گفته مى شود) دمش را بر زمين مى زند و همه مردم به دور او چنان قزح پاييزى گرد مى آيند.

اليعسوب ؛ در اين جا يعنى پيشواى بزرگ ، كه در آن روز مالك امور مردم است .

القزح ؛ پاره ابرهايى كه آب ندارند.

٢ - و فى حديثه عليه‌السلام :

يريد الماهر فى الخطبه الماضى فيها، و كل ماض فى كلام او سير فهو شحشح . و الشحشح فى غير هذا الموضع البخيل الممسك .

ترجمه : در سخنان امام على ، عليه‌السلام ، آمده است :

اين خطيب شحشح.

يعنى خطيب ماهر و روان گو. هر كس در سخن يا راه ، روان رو باشد شحشح است .

شحشح در غير اين مورد؛ يعنى بخيل دست جمع .

٣ - و فى حديثه عليه‌السلام :

ان للخصومه قحما.

يريد بالقحم المهالك لانها تقحم اصابحها فى المهالك و المتالف فى الاكثر. و من ذلك قحمه الاعراب و هو ان تصيبهم السنه فتتعرق اموالهم ، فذلك تقحمها فيهم . و قيل فيه وجه آخر، و هو انها تقحمهم بلاد الريف اى تحوجهم الى دخول الحضر عند محول البدو.

ترجمه : در سخنان امام على ، عليه‌السلام ، آمده است :خصومت راقحماست .

قحم؛ يعنى مهلكه ها. چون خصومت ، بيش تر اوقات اهلش را در مهلكه ها و تلفگاه ها هلاك مى سازد.

از همين استقحمه الاعراب؛ كه خشكسالى به آنان رسد و اموالشان را نابود سازد.

درباره آن ، معناى ديگر نيز گفته شده است كه تقحمهم بلاد الريف ؛ يعنى به هنگام خشكى باديه خشكسالى آنان را به دخول در شهرهاى سرسبز نيازمند ساخت .

٤ - و فى حديثه عليه‌السلام :

اذا بلغ النساء نص الحقاق فالمصبه اولى .

و النص منتهى الاشياء و مبلغ اقصاها كالنص فى السير لانه اقصى ما تقدر عليه الدابه . و تقول : نصصت الرجل عن الامر اذا استقصيت مسالته عنه لتستخرج ما عنده فيه . فنص الحقاق يريد به الادراك ، لانه منتهى الصغر و الوقت الذى يخرج منه الصغير الى حد الكبير. و هو من افصح الكنايات عن هذا الامر و اغربها. يقول : فاذا بلغ النساء ذلك فالعصبه اولى بالمراه من امها اذا كانوا و اغربها. يقول : فاذا بلغ النساء ذلك فالعصبه اولى بالمراه من امها اذا كانوا محرما مثل الاخوه و الاعمام و بتزويجها ان ارادوا ذلك . و الحقاق محاقه الام للعصبه فى المراه و هو الجدال و الخصوصه و قول كل واحد منهما للآخر انا احق منك بهذا. يقال منه حاققته مثل جادلته جدالا. و قد قيل ان نص الحقاق بلوغ العقل و هو الادراك ، لانه عليه‌السلام انما اراد منتهى الامر الذى تجب فيه الحقوق و الاحكام . و من رواه نص الحقاق فانما اراد جمع حقيقه .

هذا معنى ما ذكره ابو عبيدالقاسم بن سلام . و الذى عندى ان المراد بنص الحقاق هاهنا بلوغ المراه الى الحد الذى يجوز فيه تزويجها و تصرفها فى حقوقها، تشبيها بالحقاق من الابل و هى جمع حقه و حق ، و هو الذى حقوقها، تشبيها بالحقاق من الابل و هى جمع حقه و حق ، و هو الذى استكمل ثلاث سنين و دخل من الرابعه ، و عند ذلك يبلغ الى الحد الذى يتمكن فيه من ركوب ظهره و نصه فى سيره ، و الحقائق ايضا جمع حقه . فالروايتان جميعا ترجعاغن الى معنى واحد، و هذا اشبه بطريقه العرب من المعنى المذكور الولا.

ترجمه : در سخنان امام على ، عليه‌السلام ، آمده است :

هنگامى كه زنان به نص الحقاق رسيدند، خويشان پدرى اولى هستند.

نص منتهاى اشياء و نقطه نهايتشان است ، مانند نص در سير كردن كه نهايت سيرى است كه چارپا بر آن توانا است . مى گويى : نصصت الرجل عن الامر؛ هنگامى كه سوال كردن درباره آن امر را از او به نهايت رساندى ، تا همه آن چه را كه در آن باره دارد، به در آورى .

نص الحقاق يعنى ادراك . چون ادراك ، منتهاى كودكى است و زمانى كه از آن به سمت بزرگى بيرون مى شود. اين از شگفت ترين و فصيح ترين كنايه ها در اين مورد است . مى گويند وقتى زنان به اين حد برسند خويشان پدرى اگر محرم باشند مثل برادرها و عموها، از خويشان مادرى به دختر اولى هستند و اگر بخواهند او را شوهر دهند، اولويت دارند.

حقاق محاقه مادر است با خويشان پدرى درباره دختر. و آن جدال و خصومت است كه هر يك از آن دو به ديگرى مى گويد: من از تو به اين دختر سزاوارترم . گفته مى شودحاققته حقاقا؛ مثل جادلته جدالا.

گفته شده است نص الحقاق بلوغ عقل است و آن ادراك است ؛ چون امام على ، عليه‌السلام ، منتهاى امرى را اراده كرد كه در آن حقوق و احكام واجب مى شود.

آن كه نص الحقاق روايت كرد، آن را جمع حقيقت گرفته است . اين معنا را ابو عبيد القاسم بن سلام ذكر كرد.

٥ - و فى حديثه عليه‌السلام :

ان الايمان بيدو لمظه فى القلب ، كلما ازداد الايمان ازدادت اللمظه .

و اللمظه مثل النكته او نحوها من البياض . و منه قيل فرس المظ اذا كان بجحفلته شى ء من البياض .

ترجمه : ايمان ، در قلب به صورت لمظه ظاهر مى شود، هر چه ايمان افزايش يابد، لمظه افزوده مى گردد.

لمظه مثل نقطه اى است از سفيدى ، يا مانند آن . به همين معنا گفته شده است : اسب المظ، هنگامى كه بر پوزه اش اندكى سفيدى باشد.

٦ - و فى حديثه عليه‌السلام :

ان الرجل اذا كان له الدين الظنون يجب عليه ان يزكيه لما مصى اذا قبضه .

فالظنون الذى لا يعلم صاحبه ايقبضه من الذى هو عيله ام لا، فكانه الذى يظن به فمره يرجوه و مره لايرجوه .

و هذا من افصح الكلام . و كذلك كل امر تطلبه و لا تدرى على اى شى ء انت منه فهو ظنون . و على ذلك قول الاعشى :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما يجعل الجد الظنون الذى |  | جنب صوب اللجب الماطر |
| مثل الفراتى اذا ما طما |  | يقذف بالبوصى و الماهر |

و الجد: البئر العاديه فى الصحراء. و الظنون : التى لا يعلم هل فيها ماء ام لا.

ترجمه : در سخنان امام على ، عليه‌السلام ، آمده است :

اگر براى مردى دين الظنون بود بايد به هنگام گرفتن ، زكات گذشته آن را بدهد.

ظنون دينى است كه صاحب آن نمى داند آن را از كسى كه دين بر او است مى گيرد يا نه . گو اين كه به گرفتن آن گمان دارد. پس گاه بدان اميد مى بندد و گاه نه . اين از فصيح ترين سخن است .

هم چنين است هر امرى كه آن را مى طلبى و نمى دانى كه نسبت به آن چه وضعى دارى به آن مى رسى يا نه . آن امر ظنون است . و بر همين معنا است سخن اعشى :

چاه ظنون را كه از صداى ريزش باران دور داشته شد، مانند نمى كنند به فراتى كه چون طغيان كند مى افكند شناگر و كشتى را. الجد؛ چاه قديمى در صحرا.ظنون؛ چاهى كه معلوم نيست در آن آب هست يا نه .

٧ - و فى حديثه عليه‌السلام انه شيع جيشا

بغزيه فقال :اعذبوا عن النساء ما استطعتم .

و معناه اصدفوا عن ذكر النساء و شغل القلب بهن ، و امتنعوا من المقاربه لهن ، لان ذلك يفت فى عضد الحميه و يقدح فى معاقد العزيمه ، و يكسر عن العدو و يلفت عن الابعاد فى الغزو. و كل من امتنع من شى ء فقد اعذب عنه ، و العاذب و العذوب اممتنع من الاكل و الشرب .

ترجمه : امام على ، عليه‌السلام ، در يكى از جنگ ها سپاهى را مشايعت كرد. آن گاه فرمود:

تا مى توانيد از زنان دورى كنيد.

اعذبوا يعنى از ياد زنان و اشتغال قلب به آنان دورى كنيد. و از مقاربت با آنان امتناع كنيد؛ چون مقاربت بازوى حميت را سست مى كند و گره هاى تصميم را مى گسلد و در سير كردن عقب مى اندازد و از فرو رفتن در جنگ روى گردان مى كند.

هر كه از چيزى امتناع كرد، از آن روى گردانده است . العاذب و العذوب كسى است كه از خوردن و آشاميدن ، امتناع كند.

٨ - و فى حديثه عليه‌السلام :

كالياسر الفالج ينتظر اول فوزه من قداحه .

الياسرون هم الذين يتضاربون بالقداح على الجزور.

و الفالج : القاهر و الغالب ، يقال فلج عليهم و فلجهم . و قال الراجز:لما رايت فالجا قد فلجا.

ترجمه : در سخنان امام على ، عليه‌السلام ، آمده است :

مانند ياسير فالج از تير قمارش نخستين پيروزى را انتظار مى كشد.

الياسرون كسانى اند كه با تير قمار بر شتر نحر شده مى زنند(نوعى قمار انجام مى دهند).

الفالج ؛ يعنى قاهر و غالب . گفته مى شود: فلج عليهم و فلجهم ؛ يعنى بر آنان چيره شد و آنان را چيره ساخت . راجز گفت : لما رايت فالجا قد فلجا؛ يعنى چون ديدم غالبى را كه غلبه كرده بود.

٩ - و فى حديثه عليه‌السلام :

كنا اذا احمر الباس اتقينا برسول الله ، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم ، فلم يكن احد منا اقرب الى العدو منه .

و معنى ذلك انه اذا عظم الخوف من العدو و اشتد عضاض الحرب فزع المسلمون الى قتال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم بنفسه فيتزل الله عليهم النصر به و يامنون مما كانوا يخافونه بمكانه .

و قولهاذا احمر الباسكنايه عن اشتداد الامر. و قد قيل فى ذلك اقوال احسنها انه شبه حمى الحرب بالنار تجمع الحراره و الحره بفعلها و لونها، و مما يقوى ذلك قول رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم و قد راى مجتلد الناس يوم حنين و هى حرب هوازن : الان حمى الوطيس . فالوطيس مستوقد النار، فشبه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سلم ما استحر من جلاد القوم باحتدام النار و شده التهابها.

ترجمه : در سخنان امام على ، عليه‌السلام ، آمده است :

آن هنگام كه ترس ، سرخ مى شد، خود را به رسول خدا، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، حفظ مى كرديم . احدى از ما به دشمن نزديك تر از او نبود.

يعنى چون خوف از دشمن بسيار مى شد و گزش جنگ شدت مى گرفت ، مسلمانان به جنگيدن رسول خدا، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، پناه مى بردند. و خدا به سبب ايشان پيروزى مى فرستاد و آنان را از آن چه كه مى ترسيدند، ايمن مى ساخت .

سخن امام عليه‌السلام : اذا احمر الباس ؛ آن هنگام كه ترس ، سرخ مى شد كنايه است از اشتداد امر. در اين باره يعنى در توصيف شدت جنگ سخن هايى گفته شد و بهترينش ، تشبيه گرمى جنگ است به آتشى كه حرارت و سرخى را با اثر و رنگش جمع مى آورد. سخن رسول خدا، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، به بهتر بودن اين توصيف قوت مى دهد. ايشان هنگامى كه نبرد مردم را در روز حنين جنگ هوازن ديده بود، فرمود:

الان حمى الوطيس ؛ اكنون ، آتشگاه گرم شد.

الوطيس ؛ محل افروختن آتش است . رسول خدا، صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، حرارتى را كه از نبرد قوم پديد آمده بود به افروخته شدن آتش و شدت التهابش تشبيه كرد.

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc48750873)

[١ - در روزگار آشفته 8](#_Toc48750874)

[٢ - حفاظت از نفس 8](#_Toc48750875)

[٣ - اوصاف ناپسند 8](#_Toc48750876)

[٤ - اوصاف پسنديده 9](#_Toc48750877)

[٥ - دانش و ادب و انديشه 9](#_Toc48750878)

[٦ - گشاده رويى 9](#_Toc48750879)

[٧ - كارهاى دنيا در آخرت 10](#_Toc48750880)

[٨ - شگفتى هاى آفرينش 10](#_Toc48750881)

[٩ - روى آوردن دنيا 10](#_Toc48750882)

[١٠ - شيوه ى معاشرت 11](#_Toc48750883)

[١١ - گذشت به هنگام توانايى 11](#_Toc48750884)

[١٢ - ارزش دوست يابى 11](#_Toc48750885)

[١٣ - شكر نعمت 11](#_Toc48750886)

[١٤ - بى مهرى نزديكان 12](#_Toc48750887)

[١٥ -گرفتار فتنه 12](#_Toc48750888)

[١٦ - در چنگ تقدير 12](#_Toc48750889)

[١٧ - هم شكلى با نامسلمانان 12](#_Toc48750890)

[١٨ - پيروى از امام 13](#_Toc48750891)

[١٩ - آرزو و ناكامى 13](#_Toc48750892)

[٢٠ - جوانمردان و يارى خدا 13](#_Toc48750893)

[٢١ - استفاده از فرصتها 14](#_Toc48750894)

[٢٢ - خلافت ، حق امام عليه‌السلام 14](#_Toc48750895)

[٢٣ - نسب و پيش رفت 15](#_Toc48750896)

[٢٤ - فرياد رسى ستم ديدگان 15](#_Toc48750897)

[٢٥ - ترس از عذاب 15](#_Toc48750898)

[٢٦ - فاش شدن اسرار 16](#_Toc48750899)

[٢٧ - تحمل بيمارى 16](#_Toc48750900)

[٢٨ - برترين پارسايى 16](#_Toc48750901)

[٢٩ - مرگ در زندگى 16](#_Toc48750902)

[٣٠ - عيب پوشى خداوند 17](#_Toc48750903)

[٣١ - ستون هاى ايمان 17](#_Toc48750904)

[٣٢ - خوبان و بدان 20](#_Toc48750905)

[٣٣ - ميانه روى در معيشت 20](#_Toc48750906)

[٣٤ - ترك آروز 21](#_Toc48750907)

[٣٥ - مخالفت با ميل مردم 21](#_Toc48750908)

[٣٦ - آرزوى دراز 21](#_Toc48750909)

[٣٧ - تشريفات زايد 22](#_Toc48750910)

[٣٨ - سفارش به فرزند 23](#_Toc48750911)

[٣٩ - اهميت واجبات 24](#_Toc48750912)

[٤٠ - زبان عاقل 24](#_Toc48750913)

[٤١ - قلب و زبان 25](#_Toc48750914)

[٤٢ - پاداش كريمانه 25](#_Toc48750915)

[٤٣ - اوصاف مرد خدا 26](#_Toc48750916)

[٤٤ - خوشا به حال ... 27](#_Toc48750917)

[٤٥ - ايمان و عشق 27](#_Toc48750918)

[٤٦ - كار نيكوى غرورآور 28](#_Toc48750919)

[٤٧ - معيارها و ارزش ها 28](#_Toc48750920)

[٤٨ - راه پيروزى 28](#_Toc48750921)

[٤٩ - كريم و لئيم 29](#_Toc48750922)

[٥٠ - صيد قلب 29](#_Toc48750923)

[٥١ - همراهى دنيا 29](#_Toc48750924)

[٥٢ - گذشت و توانايى 30](#_Toc48750925)

[٥٣ - بخشش پيش از خواهش 30](#_Toc48750926)

[٥٤ - بهترين اوصاف 30](#_Toc48750927)

[٥٥ - گونه هاى شكيبايى 31](#_Toc48750928)

[٥٦ - توانگرى و تهيدستى 31](#_Toc48750929)

[٥٧ - سرمايه قناعت 32](#_Toc48750930)

[٥٨ - سرمايه فسادانگيز 32](#_Toc48750931)

[٥٩ - هشدار خردمندانه 32](#_Toc48750932)

[٦٠ - درندگى زبان 33](#_Toc48750933)

[٦١ - زن و آزاردهى 33](#_Toc48750934)

[٦٢ -پاسخ بهتر 33](#_Toc48750935)

[٦٣ - نقش وساطت 34](#_Toc48750936)

[٦٤ - سواران خواب آلود 34](#_Toc48750937)

[٦٥ - از دست دادن دوست 34](#_Toc48750938)

[٦٦ - درخواست از نااهل 34](#_Toc48750939)

[٦٧ - بخشش اندك 35](#_Toc48750940)

[٦٨ -زينت ها 35](#_Toc48750941)

[٦٩ - رضا به بوده ها 35](#_Toc48750942)

[٧٠ - انحراف در جاهل 36](#_Toc48750943)

[٧١ -كم حرفى و عقل 36](#_Toc48750944)

[٧٢ - گذر روزگار 36](#_Toc48750945)

[٧٣ - بايسته هاى پيشوا 36](#_Toc48750946)

[٧٤ - به سوى مرگ 37](#_Toc48750947)

[٧٥ - دو قاعده 37](#_Toc48750948)

[٧٦ - سنجش كارها 37](#_Toc48750949)

[٧٧ - دور ساختن دنيا 38](#_Toc48750950)

[٧٨ -قضاو قدر 39](#_Toc48750951)

[٧٩ - ايمان و حكمت 41](#_Toc48750952)

[٨٠ - گمشده مومن 41](#_Toc48750953)

[٨١ - آدمى و دانسته هايش 41](#_Toc48750954)

[٨٢ - پنج توصيه مهم 42](#_Toc48750955)

[٨٣ - پاسخ به چاپلوسى 43](#_Toc48750956)

[٨٤ - نجات يافتگان جنگ 43](#_Toc48750957)

[٨٥ - تظاهر به دانايى 43](#_Toc48750958)

[٨٦ - انديشه پير 44](#_Toc48750959)

[٨٧ - استغفار و بخشايش 44](#_Toc48750960)

[٨٨ - امان از عذاب 44](#_Toc48750961)

[٨٩ - ارتباط با خدا 45](#_Toc48750962)

[٩٠ - فقيه راستين 45](#_Toc48750963)

[٩١ - افسردگى دل 46](#_Toc48750964)

[٩٢ - مراتب دانش 46](#_Toc48750965)

[٩٣ - آموزن الهى 46](#_Toc48750966)

[٩٤ - معناى خوبى 47](#_Toc48750967)

[٩٥ - ثمره تقوا 48](#_Toc48750968)

[٩٦ - دوست پيامبر 48](#_Toc48750969)

[٩٧ - ارزش يقين 49](#_Toc48750970)

[٩٨ - تامل در شنيده ها 49](#_Toc48750971)

[٩٩ - معناى استرجاع 50](#_Toc48750972)

[١٠٠ - ستايش در پيش رو 50](#_Toc48750973)

[١٠١ - كمك به مستمندان 51](#_Toc48750974)

[١٠٢ - روزگار وارونه 52](#_Toc48750975)

[١٠٣ - دنيا يا آخرت ؟! 53](#_Toc48750976)

[١٠٤ - آخرت طلبى 54](#_Toc48750977)

[١٠٥ - فرايض الهى 55](#_Toc48750978)

[١٠٦ - دين گريزى 56](#_Toc48750979)

[١٠٧ - داناى شكست خورده 56](#_Toc48750980)

[١٠٨ - شگفتى هاى قلب 56](#_Toc48750981)

[١٠٩ - معيار رهايى 57](#_Toc48750982)

[١١٠ - تسامح در دين 58](#_Toc48750983)

[١١١ - تاوان محبت 58](#_Toc48750984)

[١١٢ - عشق و مشقت 59](#_Toc48750985)

[١١٣ - بهترين چيزها 59](#_Toc48750986)

[١١٤ - خوش گمانى بى جا 60](#_Toc48750987)

[١١٥ - زندگى مرگ آلود 61](#_Toc48750988)

[١١٦ - قوانين آسمانى 61](#_Toc48750989)

[١١٧ - مردم و على عليه‌السلام 62](#_Toc48750990)

[١١٨ - از دست دادن فرصت 62](#_Toc48750991)

[١١٩ - دنياى خوش خط و خال 62](#_Toc48750992)

[١٢٠ - اين قريشيان ... 63](#_Toc48750993)

[١٢١ - اطاعت و عصيان 64](#_Toc48750994)

[١٢٢ - باور به مرگ 64](#_Toc48750995)

[١٢٣ - خوشا آن كه ... 65](#_Toc48750996)

[١٢٤ - غيرت 66](#_Toc48750997)

[١٢٥ - توصيف اسلام 66](#_Toc48750998)

[١٢٦ - شگفتا از... 67](#_Toc48750999)

[١٢٧ - سهم خدا 68](#_Toc48751000)

[١٢٨ - پاييز و بهار 68](#_Toc48751001)

[١٢٩ - عظمت پروردگار 69](#_Toc48751002)

[١٣٠ - سرزمين هراس انگيز 69](#_Toc48751003)

[١٣١ - نكوهنده دنيا 70](#_Toc48751004)

[١٣٢ - نداى فرشته 73](#_Toc48751005)

[١٣٣ - مردم و دنيا 73](#_Toc48751006)

[١٣٤ - دوست حقيقى 73](#_Toc48751007)

[١٣٥ - چاره گناهكارى 74](#_Toc48751008)

[١٣٦ - جهاد زن 75](#_Toc48751009)

[١٣٧ - فرود آوردن روزى 76](#_Toc48751010)

[١٣٨ - عوض الهى 76](#_Toc48751011)

[١٣٩ - يارى خدا 76](#_Toc48751012)

[١٤٠ - ميانه روى در معيشت 76](#_Toc48751013)

[١٤١ - فرزند كم تر 76](#_Toc48751014)

[١٤٢ - مهربانى با مردم 77](#_Toc48751015)

[١٤٣ - اندوه و پيرى 77](#_Toc48751016)

[١٤٤ - شكيبايى در مصيبت 77](#_Toc48751017)

[١٤٥ - عبادت جاهلان 77](#_Toc48751018)

[١٤٦ - امواج بلا 78](#_Toc48751019)

[١٤٧ - حاملان دانش 79](#_Toc48751020)

[١٤٨ - آدمى و زبان 83](#_Toc48751021)

[١٤٩ - بها دادن به خويشتن 83](#_Toc48751022)

[١٥٠ - پندهاى گرانقدر 84](#_Toc48751023)

[١٥١ - عاقبت زندگى 87](#_Toc48751024)

[١٥٢ - ناپايدارى روى آورده ها 87](#_Toc48751025)

[١٥٣ - شكيبايى و پيروزى 87](#_Toc48751026)

[١٥٤ - خشنودى از باطل 88](#_Toc48751027)

[١٥٥ - ستون هاى پيمان 88](#_Toc48751028)

[١٥٦ - پيروى از دانا 89](#_Toc48751029)

[١٥٧ - اسلام و راه رهايى 89](#_Toc48751030)

[١٥٨ - سرزنش با احسان 90](#_Toc48751031)

[١٥٩ - جاهاى تهمت انگيز 90](#_Toc48751032)

[١٦٠ - پادشاهى و استبداد 90](#_Toc48751033)

[١٦١ - استبداد به راى 91](#_Toc48751034)

[١٦٢ - رازپوشى 91](#_Toc48751035)

[١٦٣ - مرگ بزرگ تر 91](#_Toc48751036)

[١٦٤ - اداى حق ديگران 92](#_Toc48751037)

[١٦٥ - اطاعت مخلوق 92](#_Toc48751038)

[١٦٦ - سزاوار نكوهش 92](#_Toc48751039)

[١٦٧ - خود پسندى و تكامل 92](#_Toc48751040)

[١٦٨ - فرصت اندك 92](#_Toc48751041)

[١٦٩ - بصيرت و حقيقت 93](#_Toc48751042)

[١٧٠ - ترك گناه 93](#_Toc48751043)

[١٧١ - لقمه مرگبار 93](#_Toc48751044)

[١٧٢ - انسان و نادانى 93](#_Toc48751045)

[١٧٣ - ارزيابى نظريه ها 94](#_Toc48751046)

[١٧٤ - خشم براى خدا 94](#_Toc48751047)

[١٧٥ - نبرد باترس 94](#_Toc48751048)

[١٧٦ - ابزار رياست 95](#_Toc48751049)

[١٧٧ - مجازات بدكار 95](#_Toc48751050)

[١٧٨ - درو كردن شرارت 95](#_Toc48751051)

[١٧٩ - لجاجت و انديشه 95](#_Toc48751052)

[١٨٠ - بردگى دايمى 96](#_Toc48751053)

[١٨١ - عاقبت سنجى 96](#_Toc48751054)

[١٨٢ - خاموشى نابجا 96](#_Toc48751055)

[١٨٣ - دعوت به گمراهى 96](#_Toc48751056)

[١٨٤ - حق مدارى امام عليه‌السلام 97](#_Toc48751057)

[١٨٥ - راستى و درستى 97](#_Toc48751058)

[١٨٦ - آغازگر ستم 97](#_Toc48751059)

[١٨٧ - كوچ از دنيا 98](#_Toc48751060)

[١٨٨ - تاوان حق طلبى 98](#_Toc48751061)

[١٨٩ - هلاكت ناشكيبايان 98](#_Toc48751062)

[١٩٠ - گزينش خليفه 98](#_Toc48751063)

[١٩١ - ياران مرگ 99](#_Toc48751064)

[١٩٢ - خزانه دار ديگران 100](#_Toc48751065)

[١٩٣ - ميل قلب 100](#_Toc48751066)

[١٩٤ - زمان انتقام 100](#_Toc48751067)

[١٩٥ - رقابت پوچ 101](#_Toc48751068)

[١٩٦ - پند از زيان 101](#_Toc48751069)

[١٩٧ - حكمت و نشاط 102](#_Toc48751070)

[١٩٨ - سوء استفاده 102](#_Toc48751071)

[١٩٩ - در وصف اوباش 102](#_Toc48751072)

[٢٠٠ - اوباش و بدى ها 103](#_Toc48751073)

[٢٠١ - سپرى استوار 104](#_Toc48751074)

[٢٠٢ - بيعت مشروط 104](#_Toc48751075)

[٢٠٣ - نظارت خدا 105](#_Toc48751076)

[٢٠٤ - دلسردى از نيكوكارى 105](#_Toc48751077)

[٢٠٥ - ظرف دانش 106](#_Toc48751078)

[٢٠٧ - تظاهر به بردبارى 107](#_Toc48751079)

[٢٠٨ - آن كه ... 107](#_Toc48751080)

[٢٠٩ - وارثان زمين 107](#_Toc48751081)

[٢١٠ - ترس تحرك بخش 108](#_Toc48751082)

[٢١١ - چند خوى پسنديده 108](#_Toc48751083)

[٢١٢ - حسود عقل 109](#_Toc48751084)

[٢١٣ - تحمل در ناملايمات 110](#_Toc48751085)

[٢١٤ - سازگارى با مردم 110](#_Toc48751086)

[٢١٥ - جدال بيهوده 110](#_Toc48751087)

[٢١٦ - ثروت و استكبار 110](#_Toc48751088)

[٢١٧ - شناخت گوهر مردان 111](#_Toc48751089)

[٢١٨ - حسادت كردن دوست 111](#_Toc48751090)

[٢١٩ - هلاكتگاه عقل 111](#_Toc48751091)

[٢٢٠ - بدگمانى به خوش كردار 111](#_Toc48751092)

[٢٢١ - دشمنى با بندگان خدا 112](#_Toc48751093)

[٢٢٢ - چشم پوشى كريمانه 112](#_Toc48751094)

[٢٢٣ - عيب پوشى حيا 112](#_Toc48751095)

[٢٢٤ - نتايج چند خوى پسنديده 113](#_Toc48751096)

[٢٢٥ - شگفتا از حسودان 113](#_Toc48751097)

[٢٢٦ - ذلت طمع 113](#_Toc48751098)

[٢٢٧ - معناى ايمان 114](#_Toc48751099)

[٢٢٨ - شيفته دنيا 114](#_Toc48751100)

[٢٢٩ - پادشاهى در قناعت 115](#_Toc48751101)

[٢٣٠ - شريك مناسب 116](#_Toc48751102)

[٢٣١ - معناى عدل و احسان 116](#_Toc48751103)

[٢٣٢ - پاداش بخشش 117](#_Toc48751104)

[٢٣٣ - مواجهه با مبارزه 118](#_Toc48751105)

[٢٣٤ - بهترين خصلت زنان 118](#_Toc48751106)

[٢٣٥ - وصف عاقل 119](#_Toc48751107)

[٢٣٦ - دنياى دون 119](#_Toc48751108)

[٢٣٧ - پرستش آزادگان 120](#_Toc48751109)

[٢٣٨ - شرارت زن 120](#_Toc48751110)

[٢٣٩ - كاهلى و ناكامى 120](#_Toc48751111)

[٢٤٠ - غصب نابودى آور 121](#_Toc48751112)

[٢٤١ - انتقام از ظالم 121](#_Toc48751113)

[٢٤٢ - ترس از خدا 122](#_Toc48751114)

[٢٤٣ - ازدحام پاسخ ‌ها 122](#_Toc48751115)

[٢٤٤ - حق خدا در نعمت ها 122](#_Toc48751116)

[٢٤٥ - ناتوانى و شهوت 123](#_Toc48751117)

[٢٤٦ - نعمت هاى رميده 123](#_Toc48751118)

[٢٤٧ - كرامت و مهر آورى 123](#_Toc48751119)

[٢٤٨ - گمان نيك مردم 123](#_Toc48751120)

[٢٤٩ - واداشتن نفس 124](#_Toc48751121)

[٢٥٠ - راه شناخت خدا 124](#_Toc48751122)

[٢٥١ - دنيا در برابر آخرت 124](#_Toc48751123)

[٢٥٢ - حكمت احكام دين 125](#_Toc48751124)

[٢٥٣ - سوگند دادن ظالم 126](#_Toc48751125)

[٢٥٤ - وصى خويشتن 126](#_Toc48751126)

[٢٥٥ - تندخويى و ديوانگى 127](#_Toc48751127)

[٢٥٦ - حسادت و بيمارى 127](#_Toc48751128)

[٢٥٧ - رفع نياز ديگران 127](#_Toc48751129)

[٢٥٨ - صدقه فزونى بخش 128](#_Toc48751130)

[٢٥٩ - زمان نيرنگ 128](#_Toc48751131)

[٢٦٠ - قوانين آسمانى 129](#_Toc48751132)

[٢٦١ - فرمانرواى دلسوز 129](#_Toc48751133)

[٢٦٢ - شناسايى حقيقت 131](#_Toc48751134)

[٢٦٣ - همنشين سلطان 132](#_Toc48751135)

[٢٦٤ - احترام به بازماندگان 132](#_Toc48751136)

[٢٦٥ - گفتار حكيمان 132](#_Toc48751137)

[٢٦٦ - شكار رمنده 133](#_Toc48751138)

[٢٦٧ - اندوه فردا 134](#_Toc48751139)

[٢٦٨ - دوستى به اندازه 134](#_Toc48751140)

[٢٦٩ - دنيا براى آخرت 134](#_Toc48751141)

[٢٧٠ - استفتاى خليفه 135](#_Toc48751142)

[٢٧١ - دزد بيت المال 137](#_Toc48751143)

[٢٧٢ - اصلاح طلبى 137](#_Toc48751144)

[٢٧٣ -منتهاى رزق 138](#_Toc48751145)

[٢٧٤ - پيروى از دانش 139](#_Toc48751146)

[٢٧٥ - طمع و هلاكت 139](#_Toc48751147)

[٢٧٦ - ثناى مردم 140](#_Toc48751148)

[٢٧٧ - قادر متعال 140](#_Toc48751149)

[٢٧٨ - اندك اما هميشه 141](#_Toc48751150)

[٢٧٩ - زيان نافله ها 141](#_Toc48751151)

[٢٨٠ - سفر آخرت 141](#_Toc48751152)

[٢٨١ - ديدگان بصيرت 141](#_Toc48751153)

[٢٨٢ - پرده غفلت 142](#_Toc48751154)

[٢٨٣ - نادان پركار 142](#_Toc48751155)

[٢٨٤ - دانايى و مسئوليت 142](#_Toc48751156)

[٢٨٥ - وقت اطاعت 142](#_Toc48751157)

[٢٨٦ - روزهاى دشوار 143](#_Toc48751158)

[٢٨٧ - معناى قدر 143](#_Toc48751159)

[٢٨٨ - پستى حقيقى 143](#_Toc48751160)

[٢٨٩ - برادرى خدايى 144](#_Toc48751161)

[٢٩٠ - نافرمانى از خدا 145](#_Toc48751162)

[٢٩١ - شكيبايى در مصيبت 146](#_Toc48751163)

[٢٩٢ - مصيبت بزرگ 147](#_Toc48751164)

[٢٩٣ - مصاحبت با احمق 147](#_Toc48751165)

[٢٩٤ - از مشرق تا مغرب ؟ 147](#_Toc48751166)

[٢٩٥ - دوستان و دشمنان 148](#_Toc48751167)

[٢٩٦ - دشمنى زيانبار 148](#_Toc48751168)

[٢٩٧ - عبرت گيرى 148](#_Toc48751169)

[٢٩٨ - ميانه روى در دشمنى 149](#_Toc48751170)

[٢٩٩ - تاثير عبادت 149](#_Toc48751171)

[٣٠٠ -محاسبه خداوندى 150](#_Toc48751172)

[٣٠١ - دقت در گزينش 150](#_Toc48751173)

[٣٠٢ - نياز به دعا 150](#_Toc48751174)

[٣٠٣ - فرزندان دنيا 151](#_Toc48751175)

[٣٠٤ - بخشش به خدا 151](#_Toc48751176)

[٣٠٥ - عفت و غيرت 151](#_Toc48751177)

[٣٠٦ - زندگى تا اجل 152](#_Toc48751178)

[٣٠٧ - فقدان مال 152](#_Toc48751179)

[٣٠٨ - دوستان پدر 152](#_Toc48751180)

[٣٠٩ - گمان مومنان 153](#_Toc48751181)

[٣١٠ - اعتماد به خدا 153](#_Toc48751182)

[٣١١ - نفرين امام 153](#_Toc48751183)

[٣١٢ - زمان انجام مستحبات 154](#_Toc48751184)

[٣١٣ - جامعيت قرآن 155](#_Toc48751185)

[٣١٤ - پاسخ تلافى جويانه 155](#_Toc48751186)

[٣١٥ - شيوه خوشنويسى 156](#_Toc48751187)

[٣١٦ - پيشواى مومنان 156](#_Toc48751188)

[٣١٧ - خوره گيرى يهوديان 157](#_Toc48751189)

[٣١٨ - هيبت امام 157](#_Toc48751190)

[٣١٩ - مضرات فقر 158](#_Toc48751191)

[٣٢٠ - پرسش عالمانه 158](#_Toc48751192)

[٣٢١ - پيروى از امام 159](#_Toc48751193)

[٣٢٢ - تشريفات مذلت آميز 159](#_Toc48751194)

[٣٢٣ - فريب از شيطان 160](#_Toc48751195)

[٣٢٤ - معصيت پنهانى 161](#_Toc48751196)

[٣٢٥ - فقدان دوست 161](#_Toc48751197)

[٣٢٦ - زمان توبه 162](#_Toc48751198)

[٣٢٧ - پيروزى دروغين 162](#_Toc48751199)

[٣٢٨ - حق فقيران 162](#_Toc48751200)

[٣٢٩ - بى نيازى از عذر 163](#_Toc48751201)

[٣٣٠ - وظيفه خدايى 163](#_Toc48751202)

[٣٣١ - غنيمت زيركان 164](#_Toc48751203)

[٣٣٢ - پاسبانان خدا 164](#_Toc48751204)

[٣٣٣ - توصيف مومن 164](#_Toc48751205)

[٣٣٤ - فريبندگى آرزو 165](#_Toc48751206)

[٣٣٥ - شريك در مال 165](#_Toc48751207)

[٣٣٦ - مسئوليت ناشى از وعده 166](#_Toc48751208)

[٣٣٧ - دعوت كننده بى عمل 166](#_Toc48751209)

[٣٣٨ - انواع دانش 166](#_Toc48751210)

[٣٣٩ - ثمره نيك بختى 167](#_Toc48751211)

[٣٤٠ - زينت تهيدستى 167](#_Toc48751212)

[٣٤١ - ظالم در قيامت 167](#_Toc48751213)

[٣٤٢ - بزرگ ترين توانگرى 167](#_Toc48751214)

[٣٤٣ - مراقبت الهى 168](#_Toc48751215)

[٣٤٤ - سراى ناكامى ها 168](#_Toc48751216)

[٣٤٥ - ناتوانى در معصيت 169](#_Toc48751217)

[٣٤٦ - حفظ آبرو 169](#_Toc48751218)

[٣٤٧ - اندازه در ستايش 169](#_Toc48751219)

[٣٤٨ - شديدترين گناه 170](#_Toc48751220)

[٣٤٩ - آن كه ... 170](#_Toc48751221)

[٣٥٠ - نشانه هاى ظالم 171](#_Toc48751222)

[٣٥١ - پايان خوش سختى 171](#_Toc48751223)

[٣٥٢ - كوشش براى خانواده 172](#_Toc48751224)

[٣٥ - بزرگ ترين عيب 172](#_Toc48751225)

[٣٥٤ - تولد فرزند 172](#_Toc48751226)

[٣٥٥ - نمايش توانگرى 173](#_Toc48751227)

[٣٥٦ - رزق فراگير خدا 173](#_Toc48751228)

[٣٥٧ - توصيف مرگ 174](#_Toc48751229)

[٣٥٩ - تاديب نفس 176](#_Toc48751230)

[٣٦٠ - گمان خوب 176](#_Toc48751231)

[٣٦١ - شيوه درخواست از خدا 176](#_Toc48751232)

[٣٦٢ - گريز از جدال 177](#_Toc48751233)

[٣٦٣ - موقع شناسى 177](#_Toc48751234)

[٣٦٤ - اشتغال به داشته ها 177](#_Toc48751235)

[٣٦٥ - آينه صاف 177](#_Toc48751236)

[٣٦٦ - دانش ماندگار 178](#_Toc48751237)

[٣٦٧ - متاع دنيا 178](#_Toc48751238)

[٣٦٨ - حكمت ثواب و عقاب 180](#_Toc48751239)

[٣٦٩ - مسجديان فتنه جو 180](#_Toc48751240)

[٣٧٠ - آفرينش حكيمانه 181](#_Toc48751241)

[٣٧١ - برترين ها 182](#_Toc48751242)

[٣٧٢ - قوام دين و دنيا 183](#_Toc48751243)

[٣٧٣ - بيزارى از منكرات 184](#_Toc48751244)

[٣٧٤ - امر به معروف و نهى از منكر 185](#_Toc48751245)

[٣٧٥ - مراحل جهاد 186](#_Toc48751246)

[٣٧٦ - حق و باطل 187](#_Toc48751247)

[٣٧٧ - عذاب و رحمت خدا 187](#_Toc48751248)

[٣٧٨ - منشا بدى ها 188](#_Toc48751249)

[٣٧٩ - اندوه براى روزى 188](#_Toc48751250)

[٣٨٠ - انسان در معرض بلا 189](#_Toc48751251)

[٣٨١ - مراقبت در گفتار 189](#_Toc48751252)

[٣٨٢ - حدود سخن 190](#_Toc48751253)

[٣٨٣ - زيانكاران حقيقى 190](#_Toc48751254)

[٣٨٤ - اطمينان نابجا 190](#_Toc48751255)

[٣٨٥ - خوارى دنيا 191](#_Toc48751256)

[٣٨٦ - پيروزى جوينده 191](#_Toc48751257)

[٣٨٧ - خير و شر حقيقى 191](#_Toc48751258)

[٣٨٨ - انواع بلاها 192](#_Toc48751259)

[٣٩٨ - نسب بى ثمر 192](#_Toc48751260)

[٣٩٠ - برنامه روزانه مؤ من 192](#_Toc48751261)

[٣٩١ - زهد در دنيا 193](#_Toc48751262)

[٣٩٢ - زبان و معروفيت 193](#_Toc48751263)

[٣٩٣ - اخلاق تجارت 194](#_Toc48751264)

[٣٩٤ - قدرت سخن 194](#_Toc48751265)

[٣٩٥ - قناعت ، راه بى نيازى 194](#_Toc48751266)

[٣٩٦ - ذلت هرگز! 194](#_Toc48751267)

[٣٩٧ - مشك خوش بو 195](#_Toc48751268)

[٣٩٨ - تفاخر و تكبر 195](#_Toc48751269)

[٣٩٩ - پدر و فرزند 195](#_Toc48751270)

[٤٠٠ - حقيقت ها و خرافه ها 196](#_Toc48751271)

[٤٠١ - آداب اجتماعى 197](#_Toc48751272)

[٤٠٢ - تكيه بر جاى بزرگان 197](#_Toc48751273)

[٤٠٣ - چند كار همزمان 197](#_Toc48751274)

[٤٠٤ - نعمت و تكليف 198](#_Toc48751275)

[٤٠٥ - تظاهر به ديندارى 198](#_Toc48751276)

[٤٠٦ - فروتنى اغنيا و گردن فرازى فقرا 199](#_Toc48751277)

[٤٠٧ - نجات بخشى عقل 199](#_Toc48751278)

[٤٠٨ - پيروزى حق 199](#_Toc48751279)

[٤٠٩ - تاثير ديده ها 199](#_Toc48751280)

[٤١٠ - اهميت تقوى 200](#_Toc48751281)

[٤١١ - حرمت استاد 200](#_Toc48751282)

[٤١٢ - شيوه تاديب 200](#_Toc48751283)

[٤١٣ - شكيبايى آزادگان 200](#_Toc48751284)

[٤١٤ - شكيبايى بزرگان 201](#_Toc48751285)

[٤١٥ - توصيف دنيا 201](#_Toc48751286)

[٤١٦ - وارثان مال 202](#_Toc48751287)

[٤١٧ - معناى استغفار 203](#_Toc48751288)

[٤١٨ - اهميت بردبارى 205](#_Toc48751289)

[٤١٩ - ناتوانى بنى آدم 205](#_Toc48751290)

[٤٢٠ - نگاه آلوده 205](#_Toc48751291)

[٤٢١ - راهنمايى عقل 206](#_Toc48751292)

[٤٢٢ - اهل خير 207](#_Toc48751293)

[٤٢٣ - آن كه ... 207](#_Toc48751294)

[٤٢٤ - پرده بردبارى 208](#_Toc48751295)

[٤٢٥ - كارگزاران خدا 208](#_Toc48751296)

[٤٢٦ - تندرستى و توانگرى 208](#_Toc48751297)

[٤٢٧ - درخواست از مؤ من 209](#_Toc48751298)

[٤٢٨ - عيد واقعى 209](#_Toc48751299)

[٤٢٩ - بزرگ ترين حسرت 209](#_Toc48751300)

[٤٣٠ - دنيا جوى ناكام 210](#_Toc48751301)

[٤٣١ - روزى طلب كننده 210](#_Toc48751302)

[٤٣٢ - اوليا خدا 211](#_Toc48751303)

[٤٣٣ - لذت هاى گذرا 212](#_Toc48751304)

[٤٣٤ - دشمنى آگاهانه 212](#_Toc48751305)

[٤٣٥ - ابواب الهى 212](#_Toc48751306)

[٤٣٦ - كريم ترين مردم 213](#_Toc48751307)

[٤٣٧ - عدل يا جود 213](#_Toc48751308)

[٤٣٨ - انسان و نادانى 214](#_Toc48751309)

[٤٣٩ - معناى زهد 214](#_Toc48751310)

[٤٤٠ - تصميم هاى ناپايدار 214](#_Toc48751311)

[٤٤١ - مسابقه سياسى 215](#_Toc48751312)

[٤٤٢ - بهترين شهر 215](#_Toc48751313)

[٤٣٣ - كوهى يگانه 215](#_Toc48751314)

[٤٤٤ - مداومت در كار 216](#_Toc48751315)

[٤٤٥ - خصال آدمى 216](#_Toc48751316)

[٤٤٦ - پسنديده ترين هزينه 216](#_Toc48751317)

[٤٤٧ - فقه و بازرگانى 217](#_Toc48751318)

[٤٤٨ - مصائب كوچك 218](#_Toc48751319)

[٤٤٩ - بها دادن به خويشتن 218](#_Toc48751320)

[٤٥٠ - شوخى و ديوانگى 218](#_Toc48751321)

[٤٥١ - گريز از دوست 219](#_Toc48751322)

[٤٥٢ - توانگرى حقيقى 219](#_Toc48751323)

[٤٥٣ - فرزند شوم 219](#_Toc48751324)

[٤٥٤ - انسان و تفاخر 219](#_Toc48751325)

[٤٥٥ - بهترين شاعر 220](#_Toc48751326)

[٤٥٦ - بهاى جاى آدمى 220](#_Toc48751327)

[٤٥٧ - اشتهاى بى پايان 221](#_Toc48751328)

[٤٥٨ - نشانه هاى ايمان 221](#_Toc48751329)

[٤٥٩ - تقدير و حسابگرى 221](#_Toc48751330)

[٤٦٠ - همت بلند 222](#_Toc48751331)

[٤٦١ - كوشش ناتوان 222](#_Toc48751332)

[٤٦٢ - ستايش غرورآور 222](#_Toc48751333)

[٤٦٣ - غايت آفرينش 222](#_Toc48751334)

[٤٦٤ - مهلت حكومت 223](#_Toc48751335)

[٤٦٥ - ستايش انصار 224](#_Toc48751336)

[٤٦٦ - چشم و عفت 224](#_Toc48751337)

[٤٦٧ - حكمران مصلح 225](#_Toc48751338)

[٤٦٨ - روزگار گزنده 225](#_Toc48751339)

[٤٦٩ - مردم و امامت 226](#_Toc48751340)

[٤٧٠ - معناى توحيد و عدل 227](#_Toc48751341)

[٤٧١ - خاموش از گفتار حكيمانه 227](#_Toc48751342)

[٤٢٧ - دعاى باران 228](#_Toc48751343)

[٤٧٣ - آرايش در مصيبت 229](#_Toc48751344)

[٤٧٤ - مقام عفيف 229](#_Toc48751345)

[٤٧٥ - مال فناپذير 230](#_Toc48751346)

[٤٧٦ - خشونت ناحق 230](#_Toc48751347)

[٤٧٧ - سخت ترين گناه 231](#_Toc48751348)

[٤٧٨ - تكليف اهل دانش 231](#_Toc48751349)

[٤٧٩ - بدترين برادر 231](#_Toc48751350)

[٤٨٠ - خشم برادر 232](#_Toc48751351)

[پاره اى از سخنان شگفت امام على عليه‌السلام كه به تفسير نياز دارد. 233](#_Toc48751352)

[فهرست مطالب 241](#_Toc48751353)